

۴ بیان وصول این نیاز کتھور بہ مدراس فحستہ اساس از نیلور  
مع ذکر بعض حالات رویداد اینجا .

۳۵

۵ بیان ورود نامہ طمانینت علامہ پادشاہ انگلستان در باب  
استقلال ریاست بنام نامی واسم سامی جناب نواب  
رحمت مآب -

۳۸

۶ بیان حالات راقم وغیرہ کہ بعد از ورود نامہ موصوف  
بہ ظہور آمدہ -

۴۲

۷ بیان در خوردن والدہ با عماد الدین محمد خان بدرخواست  
قریب بطور اجارہ از تعلقہ کہ خان موصوف از اہل کمپنی  
با جارہ گرفتہ بود و برای برآمد دیگر مطالب ذائق خود و  
اتفاق ملاقات ما دو برادران با خان موصوف در ضمن آن -

۴۵

۸ بیان ابتدائی باریابی این حقیر نیاز تو اماں درد بیرستان  
تا دیب نشان جناب ہر دو صاحبزادہ فیض رساں عالمیاں  
بدریہ حفظ قرآن و ظہور نوازشات این امیر زادگان  
والاشان بتدریج زماں بر حال من ذرہ سماں بہ کمال حضرت  
ایزد سبحان -

۴۸

۹ بیان حصول ملازمت با سعادت جناب نواب رحمت مآب علیہ الرحمۃ  
باین ذرہ بے مقدار و دیگر سواخ و روداد قابل انظار -

۵۲

۱۰ بیان ورود نامہ صاحبان عالیشان کمپنی بہادر در باب استقلال  
ریاست بنام نامی معلى القاب نواب رحمت مآب -

۵۵

۱۱ ذکر جشن سالگره نواب رحمت مآب بطریق اجمال و بیان صورت

پذیری نوکری راقم و تقرر خدمت اتالیقی جناب صاحب زاده

۹۰ عظیم الشان عظیم جاه مع دیگر احوال -

۱۲ بیان بعض کوائف حمیت جناب نواب رحمت مآب و دیگر چند

۷۶ رویداد و فواید آن -

۱۳ بیان صفات حمیده و اوصاف برگزیده جناب نواب رحمت مآب

و ذکر کتخدائی هر دو صاحبزادگان اعظم المرتبت عظیم الشان

۹۲ (که بکدام سن و سال جلوه ظهور نمود)

۱۴ شرح وصول مشرف اختصاص باین راقم آتم از جناب نواب رحمت

۱۰۵ و ذکر وفات آنجناب رحمت انتساب -

۱۵ بیان واقعاتیکه بعد چهل نواب رحمت مآب روداد و شرح کیفیاتی

که هنگام فوت انضمام اجلاس فیض اقتباس جناب نواب اعظم

۱۱۷ جاه بر مسند ریاست بوقوع آمد -

۱۶ بیان به حال داشتن نواب مامعولات وقت نواب رحمت مآب

تا انقطاع رشته حیات فیض آیات خود و دیگر سوانحات واقع

۱۲۴ سال اول جلوس مینمت مانوس -

۱۷ بیان وصول خط نواب گورنر جنرل بهادر از بنگاله و ضیافت نواب

گورنر بانهیل سارنامس منوبهادر و غیره و ورود نامه بادشاه انگلیز

۱۲۸ بهادر در باب استقلال مسند نشینی نواب ما -

۱۸ احوال نصب قبه طلائی بر مینار مسجد والا جاهی و کیفیت وصول

تصویر نواب رحمت مآب از ولایت انگریز بهادر -

ذکر تقریر جشن ولادت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم و تعیین عرس جناب غوث الاعظم رضی اللہ عنہ و بیان رونق افزای نواب رضوان مآب بہ سمت ناگور و شرح ورود نواب لارڈ امہرشت گورنر جنرل ہندوستان مع چگونگی ملاقات او با نواب مغفرت نشان -

بیان جشن جلوس سالانہ و تقرر خدمات دیوانی و میزبانی و خان سامانی وغیرہ و حال عزل و منصب سفیران خاص از طرف ارباب حکومت و کیفیت شادی مینمت آبادی نکاح و طوی جناب نائب مختار با صبیہ خان موصوف نخوت شکار مع دیگر کوائف و حالات ضروری الاظہار و شرح سرور ولادت مہر سماء اقبال و دولت جناب نواب غلام محمد غوث خان بہادر سلمہ السبحان مع مراسم عشرت آئین رسم چلہ و شور بہ چشتی آں صاحب شکوہ و نمکین -

بیان برخی از حالات جمیلہ و اوقات جلیلہ و اسباب حمیت برگزیدہ ایزد خلاق ما و شرح شہ از خصائل پسندیدہ نواب گورنر ہانڈل سارٹامس منرو بہادر -

بیان خصوصیات و عنایات جناب رضوان مآب و جناب نائب مختار بر اقم فدویت قرین و ذکر واقعہ جان گزای آں خوشخرام خلدہ بزیں وغیرہ -

ذکر بعض سوانح عہد جناب نائب مختار از روی اختصار -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تاریخ حقیقۃ اللہ خانی

۱۲۵۶ھ ہجری

حمد بیحد اعظم السلاطین لاریب و احکم الحاکمین بے عیب را  
سزد کہ مملکتش مصئون از صدمہ زوال است و سلطنتش  
مامون از لطمہ انتقال - از بزرگان خود ہر کرا خواہ بنوازد  
و مطابق فرمان جلیل الشان " تعز من تشاء " علم عزت و  
اعتبار او را در چار سوی روزگار افرازد و چون اعدائے  
قوی دست در پیٔ اضرار و کسر اعتبار او شوند بحکم " فاللہ  
خیر حافظا " او را در کتف حمایت خویش داشتہ از مضرت  
آنها محفوظ و محفوظ دارد و اگرچہ او ظاہر بہیچ وجہ و سایہ  
رفاہ دنیوی نداشتہ باشد مصداق این مقال صدق مال حال مصیبت  
اشتمال انجامد جناب ایزد متعال است کہ پس ازین نیز بکار د  
جل جلالہ و عم ذالہ قلہ الحمد و الشکر و نست بعد سید المرسلین  
و خاتم النبیین را زبید کہ ہر گاہ حضرت شاہنشاہ علی الاطلاق



زیب افزائی سریر جلالت مصیر سلطنت آفرینش فرمود ، فرمان  
ذی شان مبدئیت کل وجود بنام نمایش آراسته ، و طفرای غرای  
منظهریت اسمای شهود باسم سائیش پیراسته منصب مدارالمهامی دیوان  
شفاعت روز قیامت و خدمت نظامت کارخانه آخرت فیض استدامت  
از بارگاه کبریا جاه خود به آن صاحب مقام محمود کرامت نمود  
بلاشک ابوالبشر و انبیاء دیگر هنگام حشر سایه نشین شاد روان  
لوائی عظمت نوالش شوند ، و سایر امم بر جای استشفاع ، بحضو  
رحمت معور آوردند ، صلوات الله و علی آله الطاهرین و اصحابه  
الراشدین ما طلعت الشمس و سطعت القمر -

ابعد این نیازمند راجی بارگاه کبریا موسوم به محمد اولیا  
النایبی الشافعی القادری المخاطب بخطاب محمد حفیظ الله خان بهادر  
حافظ یار جنگ عفا الله عنه حالات واقعه خود و بعضی از کیفیات  
خصوصیت آیات و شرایف عنایات را که خداوندان نعمت بقلادری  
همین بی‌هال مبذول حال این دولت خواه قدوایت سگال فرمودند  
از هزار یکی و از بسیار اندکی بسبیل یادگار بدستاری قلم صدقت  
انگار بر صفحات کاغذ کافوری عذار ثبت نموده این اوراق را که  
تاریخ حفیظ الله خانی است موسوم بشرفنامه سیاحت و دران بشمه  
از کذب و افترا که شیوه کوفه فطرتان هرزه گوش و شیمه پست  
همتان باد فروش است نه پرداخت ۛ

صوابی گمر نماید سکن دعائی بکن اصلاح گری بینی خطائی

از انجا که درین اوراق ذکر روسا و امراء کرناٹک و غیره از نواب  
 عظیم الدوله والاچاه تا نواب غلام محمد غوث خان والاچاه سلمه الله  
 و بقا از اول تا آخر بلفظ نواب دایر و ملزوم است برای فهم  
 قاریان و تفرس ناظران و امتیاز هر یکی از اسمای این نوابان  
 ایزد سبحان علامات جداگانه دران مرقوم هر جا که (ق ۲ الف)  
 نواب رحمت آاب یا نواب فیض انتساب یا نواب معلی القاب یا  
 لفظی دیگر باستباق لفظ نواب ترقیم یابد مدعا از نواب عظیم الدوله  
 والاچاه باشد و هر جا که لفظ نواب بانضمام کلمه ما مثل نواب  
 عالیجناب ما یا نواب معلی القاب ما یا نواب ما یا فقط رضوان  
 آاب یافته شود مقصود از نواب اعظم چاه والاچاه باید انگاشت  
 و از نایب مختار مقصد از نواب عظیم چاه دام اقباله باید پنداشت  
 و هر جا که بلفظ نواب حال یا نواب سلمه الله و مانند آن بکلمه  
 دعائی بنظر آید اشاره به نواب غلام محمد غوث خان والاچاه انگارد  
 و از خانموصوف ایما به ممتاز الامرا پندارد و من هنا شرع فی المقصود

بیان ولادت این بنده کمتربین حضرت رب  
 العالمین و کیفیت وارد شدن والد ماجد از  
 قصبه ادگیر به صوبه نیلور و از انجا به مدراس  
 صانها الله عن اشرار الناس و روداد دیگر امور  
 بر ضمیر صفا تخیر حق پسندان راست گفتار که چون صبح  
 صادق همواره دم از صدق میزنند پوشیده مباد که والد ماجد

محمد حسین اتالیق نواب عظیم جاہ دام اقبالہ در سال یکہزار و دو صد و چہار ہجری از جناب سید عبدالقادر خان صاحب مرحوم و مغفور جاگیردار قصبہ ادگیر قریہ مسی بنور پاڑ من محال قصبہ مذکور بطریق اجارہ گرفتہ بود و در آن قریہ پنجم شعبان روز چہار شنبہ تولدم صورت بست و از جناب والدہ مادہ تاریخ ولادت فقط لفظ "چراغ" بنظور پیوست و تا پنج شش سال ہمانجا نشو نما یافتہ و بعد دو سال و شش ماہ از تولدم برادرے متولد شدہ قریب بایام مکتب رسیدہ بود کہ والدہ را برہمی معاملات دیہات روداد ازین سبب والدہ مرا با والدہ ماجدہ وغیرہ بہ نیلور فرستاد تا دو سہ سال درانجا اقامت وزریدم درین عرصہ والدہ از آنجا بہ نیلور تشریف آوردہ رسم مکتب من کہ از ممر وفات جدہ مادریم تعویقی بادایش راہ یافتہ بود۔ با رسم مکتب برادر مذکور مودی ساخت، و مرا تیمینا نزد حضرت شاہ نظام الدین صاحب خلیفہ جناب کریم اللہ شاہ صاحب قدس سرہ کہ مرشد والدہ بودند آغاز تعلم حروف مفردات یعنی الف بے تی کنانید۔ غرض تا سکونت نیلور چیزی از جزء الحمد نزدیک حضرت ممدوح خواندم بعد ازان والدہ باز بہ ادگیر رفتہ از جانب سید عبدالقادر خان صاحب مغفور مہرور عامل قریہ شد و متعلقان را از نیلور طلبیدہ نزد خود دران قریہ داشت و تا بودن آنجا ربیع قرآن شریف از والد ماجد و میران صاحب نامی برادر مولوی محمد صاحب باشندہ ادگیر کہ بحصول زر تنخواہ خود

آمده نزد والدین مهمان بود آموختم - بعد ازان باز برای شادی  
عم خود با والدۀ ماجده و جدین و غیره متعلقان به ادگیر رفتیم و  
در آنجا که تحجیناً سکونت دو سال دست داد نزد زوج عمۀ ام  
باقی قرآن شریف با تمام رسانیدیم - شاید دران وقت سن من  
ده دوازده سال بود و عسرت لاحق حال - پس ازین والدین  
بوجودات چند در چند از خان صاحب (ق ب ۲) ممدوح قطع علاقه  
کرده و مارا در آنجا گذاشته به نیلور آمد و از شیش گیری راو که  
از طرف نواب عمدة الامرا والاچاه صوبہ دار آن جا بود قریئ باچاره  
گرفت ، و ما متعلقان را از ادگیر طلبیده نزد خود داشت درین  
عرصہ کتاب کریم و عقاید جامی بے تقید احدی و چند نسخہای نزد  
از چند بزرگان مثل جناب میران صاحب مشایخ و مولوی ابن الدین  
صاحب و طاہر صاحب و غیرہم کہ خداے تعالیٰ این ہمہ را بیامرزد  
خواندم دفعتاً ، بخاطر والدین این معنی خطور کرد کہ بہ مدراس رفتہ  
بوساطت عالم ہمہ دان ، فاضل ذی شان ، کامروای مستندان ، منتخب  
قوم نایبلی ، شرافت و فضیلت نشان ، ممدوح فصحاء عرب ، دہیر  
مراسلات بطحاء و یثرب ، معزز امرای ہم عصر ، مشیر امیر فراست  
اثر ادیب با عز و جاہ ، جناب مولینا مولوی باقر آگاہ کہ با والدین  
برادری از طرف مادر خود کہ مادر حضرت معزی الیہ و جد من باہم  
برادر و خواہر حقیقی اند داشت تعلقہ از صوبہ دار نیلور باید گرفت  
تا پیش صوبہ دار عزت و اعتبار زیادہ شود - چنانچہ پیش ازین نیز

به سفارش نامه جناب مولوی صاحب معزی الیه در پیش دستی و نیابت  
حافظ احمد خان صاحب مرحوم چند روز در کنکور بود ناگاه صورت  
برهمنی محامدات خان صاحب موصوف به ظهور رسید و کار والدین نیز رو  
به نقصان کشید الغرض والدین راهی مدراس شده قریب نصف مسافت  
مقصد طی کرده بود که خبر انتقال نواب عمدة الامرا والاجاه مرحوم و  
جلوس تاج الامرا بسمع در پیوست - و در آن وقت اتفاقی عجیب  
صورت است که شیش گری راو به نهج گریز بتصور اینکه مبادا مخالفی  
بکار خود مامور گشته خفتی و ذلتی رساند بعجلت تمام میرفت و  
با والدین دوچار شده بیان استخوان عزم هدا نموده گفت که انشاء الله  
تعالی بعد وصول ما و شما بمدراس مهام مضمره شما بخوبی تمام سرانجام  
خواهد یافت و دقیقه از دقیق سعی در باب انجاء مرکوزات شما فرودخواهم  
گذاشت القصه همچنین مکالمه فرودانه بر زبان رانده پیشتر شتافت  
و والدین متعاقبش از زبان منہیان که عبارت از رهروان و رگه‌زدان  
است اخبار مختلفه که نسبت جای نشینی نواب متوفی گاهی بحسام الملک  
و گاهی بتاج الامرا و گاهی بنواب عظیم الدوله والاجاه می نمودند سمع  
کنان برصه سه چهار روز داخل مدراس شده در خانقاه مسجد  
میلاپور نزد خالم جناب محی الدین صاحب خوشنویس از تعب راه آسود  
و دید که در اینجا همگی مردم از رگه‌زدان رفتن ملک کمر نامک بتصرف  
ارباب حکومت کمپنی و عدم تقرر جانشینی بنام کسی از دودمان والاجاه‌ای  
که شایسته این سراسر افاقت باشد سیاه وار بیقرار و پریشان و

از تمنای جلوس میمنت مانوس شخص لایق کفیل رفاه خلافتی که بدایع  
 ودایع حضرت خالق اند طالب امان و رفاہیت جوہان ہستند  
 (ق ۳ الف) و ہر یک ازین خاندان بی سرو سامان تفوق بردگیری  
 نموده سر از گریبان زیادہ سری و خود نمائی کہ شیمہ مذمومہ دور  
 گردان جادہ خبرت و دانائی است برآوردہ موشک دوانی مراسلات  
 تہائی بہت کامرائی و مسند نشانی خویش پیش گورنر صاحب آن زمانی  
 اعنی نواب ریٹ ہانبل اڈوارڈ لارڈ کلو صاحب بہادر میدارد و  
 ازراہ خود بینی مطابق این بیت

مہر درخشنده چو پنهان شود

شیرہ بازیگر میدان شود

خود را در تمام خاندان منتخب و مستحق این امر جلیل القدر می انگارد  
 از انجا کہ تقدیر ازلی بران رفتہ بود کہ نواب والا جاہ امیر الہند دار الملک  
 عظیم الدولہ عبدالعلی خان بہادر شوکت جنگ سپہ سالار را کہ بعد حلت  
 والد ماجدش نواب امیر الامرا علیہ الرحمۃ والرضوان عم بزرگوارش نواب  
 عمدۃ الامرا والا جاہ از راہ عداوت قلبی کہ با برادر مدوح خود  
 میداشت بخلاف حکم " لَا تَزِرُوا وَازِرَةً وَزِرَ اُخْرٰی " کابند گردیدہ  
 آن خدیو ارجمند را تا چند سال در زوایہ نخل و کنج بے اعتباری  
 و حمیت حضرت غیور علی الاطلاق و حامی ہفت طبق و نہ طاق  
 در تہوج آمدہ پس از وفات نواب عمدۃ الامرا والا جاہ دفعۃً  
 پی نزد و درخواست مسند ریاست کرناتک را بجلوس فیض مانوس  
 (از زیارہ سری ما)

آن مورد اقسام کلفت‌های مالایطاق و مشمول اصناف تکلیف‌هاست  
مالایطاق بتاریخ نود و نهم ربیع الاول سال یک‌هزار دویست و شانزده  
هجری آراسته صیت سرفرازی و نوازش اطاعت شماران خیرسگال و  
صداقت دثاران واجب‌الاستیصال آویزه گوش متوطنان هر مصر و دیار  
ساخت و از آتش حقد و حسد بگذارش اعدای بدخواه نکبت انتما  
پرداخت - جناب نواب دریا دل جواد دست داد ریاست غیر مترقبه  
خداداد در عرصه قریب خواهی نخواهی بچاکبک دسته عنایات بوظفون  
اکثری ادب‌جروان جاده انقیاد و سرتایان خصومت مواد رارام بزم لجام  
و خیرخواهان جان فدا و فدیایان ارادت ادا را از نوازشات گوناگون  
شاد و مقضی المرام فرمود و تجویز تفویض منصب دیوانی و مدارالمهای  
سرکار محرمات آثار خود بشخص هشیار شمار و مرد آزموده کار شایسته  
کردار مکنون خاطر مبارک داشته بمرحمت این خدمت از حضار آن  
زمان مثل جناب مولانا مولوی محمد باقر آگاه و مبارک رجال و استاذ  
کامل عصر مدرس نظم و نثر جناب غلام‌حی الدین صاحب معجز استخراج فرمود  
حاضرین نظر به نزاکت این خدمت بافتابش؟ پیرداختند - درین اثنا  
عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ مرحوم خال و خسر نواب مستطاب  
بدعوی حق نمائی و هواخواهی در استدعای این خدمت عظیم المرتبت  
سبقت نمود و بلا تامل تبسم کنان مضمون این فقره فارسی بر زبان  
آورد که مریخ نشین چار بالاش ریاست کردناکم بشان عظیم شایسته  
زیبا (ق ب ۲) و چار قب دیوانی بقامت ما خیلی خوشما است

نواب محلے القاب بمجرد استماع چنین کلام شیرین و فهم معنی  
 نمکین بفرست و درایت کمال قباحت حال و مال دریافته و زر  
 ترجیح عظمت مرتبت او برین خدمت بدو جهت یکے صهریت و دیگر  
 خالیت درمیان گذاشت و بموجب وصیت جد اعلای خود اعنی  
 حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ در فتح الباری آورده "ان توکم  
 یؤمرون الا لاحد الثلاثة عثمان و عبدالرحمن و علی فمن ولی منکم فلا  
 یحکم قرابۃ علی رقاب الناس" نرم تر دست رو بر سینہ التماس کن  
 تشہ جگر زده این خدمت باز داشت و در ہماں وقت مقتضائے  
 مواہب خداوندی برای انبساط خاطرش بہ ہر یک از دختران و  
 فرزندان او و زاخو رتبہ ہر یکے مشاہرہ مقرر ساخت ازان جملہ  
 عماد الدین محمد خان بہادر بمقرر در ماہی پناہ ہون جہت میوہ خوری  
 بہماں تاریخ و محصل خطاب نظریاب جنگ بتاریخ ہفدہم شہر  
 ذیقعدہ سال یک ہزار و دو صد و شانزدہ ہجری علم افتخار افزاشت  
 پس خان موصوف از نگذر شمع افروزے غرور نقل پروانگی کہ عبارت  
 از خسرو پرگی باشد بانوار عنایات جناب نواب مآب کسی را پروانہ  
 کردہ و باعث حسد ہمہ گشتہ خود بینی و خویشتن دانی را کہ بموجب  
 ترین شمایل پیش افراد انسانی است اختیار نمودہ در تمامی ذوات  
 ستودہ صفات خاندان نصیر الدولہ شکوہ الملک و ہمگی حضرات سمو  
 درجات دودمان والا جاہ خواہ از رئیس زادگان و خواہ غیر ایشان  
 خود را بہ ہرگونہ عزت و منفعت سزا دارد در ہر نحو سلوک و



مراعات حقّدار و دیگران را چه از ارباب خاندان و چه از ملازمان  
 ذی‌شان مستوجب اهانت و حقارت میدانست و میدان و بهمین  
 عجب و غروری که دارد خود را در مرتبه سویت با خداوندان  
 نعمت و عزّت دهندگان هر ملازم و ملتزم مراتب بتوفیق ربّ  
 العزت طابق النعل بالنعل می‌پنداشت و می‌پندارد مگر آن احوال  
 تکلیف مالا مال برادر و پدر خود که در عهد حکومت نواب  
 عمده الامرا والایه می‌داشتند و سرگذشت عسرت اشغال خویش که  
 با برادر مہتر در خانہ سادات صحیح النسب والا حسب جلیل‌القدر عالی  
 تنبار سرآمد مشایخ کبار جناب سید منصور صاحب و سید درویش  
 صاحب المعروف بشاہزادی صاحب رحمہما اللہ الفخار بہ قصد استعانت  
 و استمداد بحصول رفاهیت افتاده از اکل طعام ماحضر خانہ جنابین  
 موصوفین شکم چہار پہلو می‌کرد از راه نا انصافی یکقلم از صفحہ خاطر  
 فاتر بگزک غفلت و ذہولت حک شتاخت - مصراع  
 "انصاف شیوہ ایست کہ بالای طاعت است"

معہذا سرگذشت خویشتن مخفی کردن و طعن بر دیگران زدن  
 و بانانیت در مقام غرور فرامیدن و خود را در عزّت طلبی و  
 منفعت اندوزی یکتا فهمیدن و انواع حب دنیا بہ خاطر داشتن  
 و تخم تمنای حکومت در مزرعہ دل کاشتن و ہتک عظمت  
 و افتخار (ق ۳ الف) نواختگان خدای عواسمہ خواستن ، و  
 عزّت و اعتبار خود بر آنها فایق پنداشتن زہی جہالت و

دون همتی است و خلاف آئین صلاح تضمین ملوک حال و پیشین  
 مقبول بارگاه کبریا و عکس حکم محکم احکم الحاکمین " اَلرَّجَالُ قَوَّامُونَ  
 عَلَى النِّسَاءِ " عزت بخشی نساء ناقص العقول بر مباہات افزائی  
 رجال ذی اقبال فحول رجحان دادن غفلت نمی و بے حمتی  
 و این واهیات را از کدام قانون دانائی و کیاست و از چه  
 یوسون؟ فرزائی و فراست باید دانست نی نی مگر از قرارداد همین  
 خان فطانت مواد خواهد بود که از تخیلات پسندیده و تصورات  
 سنجیده تراشیده باشد و با آنکه خود بسان ملازمان فدویت کوش  
 و بندگان حلقه بگوش نواخته و پرداخته دربار فیض مدار همین ولی  
 نعمتان عالی شان است اصلا قوت منفعله را بخود راه نداده  
 بر دیگر ملازمان جلیل الشان که باوی نسبت خواجه تاشی دارند  
 زبان طعن و تعریض میکشاید و از فوط نشئه غرور نمیداند که  
 کلید نوازش بدست نوازنده حقیقی است که بفضل خویش  
 فقیر را امیر کبیر میسازد و امیر کبیر را محضیض افلاس کثیر  
 می اندازد -

## نظم

دلا یک دم از خواب بیدار شو  
 ز سرمستی کبر هشیار شو  
 به غیرت نظر کن سوی رفتگان  
 که فردا شوی عبرت دیگران

کجا رفت بهرام و گورش کجا  
 بصرا نظر کن که گورش کجا  
 بکسری که بودی بگردون سرش  
 نگه کن که چون خاک شد پیکرش

اگر خان ارجمند خوش آمد پسند نظر بر عواقب امور میکشود  
 و عبرت نامه سلاطین عالی مقدار و امرای نامدار مطالعه  
 می نمود می دریافت که دولت دنیا و حکومت دو روزۀ این  
 سپنجی سرا بازیچۀ اطفال و سریع الزوال است نه وثیقۀ اظهار  
 پندار و استکبار کمال، ملخص کلام اینکه هرگاه ذکر تنگ چشمی  
 خان موصوف باحضر محفل محضور نواب عالیجناب ما رسیدے  
 زبان مبارک ہم در شکوه بے مروتی و خودکامی و غرور و پندار  
 بے معنی وی گویا گردیدے، چنانچہ نقل روزے است که  
 رکن الدین خان خال زاده خان موصوف که بخدمت نظامت  
 امور سرکار متعلقہ محمدپور نیابتاً مامور بود گکے خان موصوف  
 محضور جناب نواب محلی القاب ما باین طور نمود که او بادعای  
 حضور مثل القابیکہ از حضور زیب تحریر می پذیرد بمن می نگارد  
 و پیشتر در زمان نواب عمدة الامرا والاجاه عرضی می کشیدہ بمن  
 می نگاشت - چنانچہ عرضی آن زمان را بنظر اشرف گزرا نید نواب  
 عالیجناب ما در جوابش فرمود که کبر و غرور در خاندان نواب  
 والاجاه کسی را نیست الا بسیف الملک و بخاندان نصیرالدوله

شکوه الملک خان موصوف را از حد بیشتر غرض بنبوت استکبار  
 خان موصوف در جناب نواب رحمت مآب (ق ۳ ب) و رضوان  
 مآب بے احتیاج دلیل و برهان بود و خود غرضی و خود کامی  
 او علاوه بر آن هر چند خان موصوف از بدو دیوانی جناب  
 شرف الملک منفور تا آغاز کارپردازی ثابت جنگ مرحوم سرکار  
 جناب قدسیه اعنی بانوی محترمه نواب رحمت مآب انواع مساعی جمیله  
 و تدابیر جزئیه چه از ادعیه وافی و چه از اوراد کافیه بوسیله  
 بزرگان عزایم خان و شیخان سبک گردان و چه از اقوال منجیان  
 دروغ گویان بحل آورده در هوس خدمت دیوانی و مدارالمهای  
 سرکار گرامی بجای خود دست و پائی ند اما سودی نداد  
 جناب نواب رحمت مآب از اصفائی اینمحنی خیلی تبسم نموده  
 می فرمود که سرانجام این خدمت را مرد فرزانه آزموده کار باید  
 و از دست هیچو طفل بی خرد میوه خوار چه آید باید که بر  
 وجه مقرری میوه خوری خود مثل صبیان قانع ماند و از تحمل  
 این خدمت سامی مرتبت حوصله طفلان خویش مانع داند،  
 چنانچه وجه مقرری میوه خویش تا جین سرفرازی و عزت اندوختی  
 وی بخدمت بخشی گری از پیشگاه رفیع پایگاه نواب عالیجناب  
 تا بے کم و بیش بحال و جاری بود بعد از آن بواسطه خدمت  
 مذکور بتاریخ هفدهم ربیع الاخر سال یک هزار و دوصد و سی و نه  
 هجری یکصد و پنجاه هون بران افزود ، فایده بر ضمیر منیر

منصفان دانش پناه و خردمندان انصاف دستگاه پوشیده  
 مباد که اگر کسی گوید در سلطنت سلاطین و رؤسای  
 نامدار و ریاست خواقین و امرای عالم مقدار حصول عزت  
 و اعتبار و شمول منفعت و افتخار خاص بقراتیان ایشان  
 شاید و ملازمان خدمت آحاد نوکران جان فدا را نباید ، گویم که  
 هر یک از نصوص کلام ایزد سبحان و احادیث سید دو جهان  
 و اقوال خلفای جلیل الشان که علی الترتیب مرقوم می گردد  
 بر بطالت کلام گوینده دلیل است قاطع ، و بر ازاله و  
 ازاحت زعم بیهوده اش حجتی است ساطع ، چنانچه حضرت فائزنده  
 حقیقی و ذلت دهنده تحقیقی میفرماید ، تُعْرِضُ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِلُ  
 مَنْ تَشَاءُ ، یعنی تو هر کرا میخواهی بر مسند عزت می نشانی  
 و هر کرا میخواهی در خاک ذلت می افکنی ، پس بفحوائی  
 آیه کریمه عطای عزت و ذلت هر کس خواه بے سبب یا با سبب  
 از جانب قادر قدیر است جل جلاله و عم نواله باری برگزیده  
 اتمام حضرت سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از امرای  
 خود منقض گردیده ، بخاطر عاثر آورده که امشب باز صدن؟ هنگامه  
 مباشرت گرم نمایم تا هر زنی پسری زاید و هر پسر شاه سوار  
 و مجاهد بر آید ، و مرا احتیاج تملق بامرا نیفتد درین هنگام فوشت  
 ندا داد که استثنای منی انشاء الله تعالی بر زبان آرچون در اراده  
 باری تعالی اعزاز و اکرام همه بندگان عام ممکن<sup>(۱)</sup> بود ، مرام آنجناب

علیه السلام جلوه ظهور نمود . بحکم واللہ غالب علی امره کلمه  
 استشنا از خارش منیاگردانیده فرمود ، ولقد فتنا سلیمان و القینا  
 علی کرسیه جسدا ثم اناب (ق ۴ الف) یعنی آزمودیم سلیمان را و  
 نذاختیم بر تخت او کالبدی باز رجوع گر بخدای عز اسمه و چون  
 نور دیده دو عالم مقفوز بنی آدم صلی الله علیه وسلم وقت ممثله کردن  
 کاژان جهنم ماوا سیدالشهدا امیر حمزه را رضی الله عنه از راه فرط  
 محبت و لحاظ قرابت عیمیت فرمود که عوضش هفتاد تن از کاژان  
 ممثله خواهم نمود حق تعالی این آیه کریمه فرود آورد و ان عاقبتکم فاعقبوا  
 بمثل ما عوقبتم به - یعنی اگر پاداش کنید بمثل آنچه با شما معامله کرده شد  
 پس او سبحانه جل شانہ اگر بیاس قرابت کسی می پرداخت ، البته صد  
 رعایت قرابت جیب خود از همه زیاده تر کرده این آیه کتیمه  
 نازل نمی ساخت و هرگاه اهل اسلام در جنگ بدر اسیران را بر سر  
 مستحکم بستند ، و عباس در آن میان از الم بستی می نالید آنجناب  
 را صلوة الله تعالی علیه بملت شفقت و محبت از ناله اش  
 خواب نیامد چون یکی از اصحاب این را دریافته بند او شست  
 کرد و عباس خواب رفت آنحضرت ص فرمود چه شد عباس را  
 که ناله اش نمیشنوم آن صحابی عرض کرد که بندوی سبک گردانیدم  
 پس آن ظل رحمت الہی و منظر فیوض نامتناهی نظر بر عموم  
 رحمت غیر لحاظ خصوص قرابت از زبان درفشان فرمود که بندگی  
 اسیران را سبک سازید و ہم خورشید بیت الشرف رسالت علیہ الصلوات

والتحیة در شان اعظم رفیق شفیق ابوبکر صدیق رضی الله عنه بآنکه از اهل بیت نیست فرمود **وَ أَشْتَصَاحِبِی عَلَی الْحَوْضِ وَ صَاحِبِی فِی الْغَارِ** - یعنی تو بر حوض کوثر که از آبجیات بهتر است صاحب من هستی و در غار فردوس بهار مصاحب من و در شان فاروق باطل از صواب عمر بن الخطاب رضی الله عنه بر زبان وحی ترجمان آورد - **لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ لَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ** - یعنی اگر بعد من نبی بودی هر آئینه عمر بن الخطاب بودی ؛ و نیز در حق همین دو بزرگوار وزارت شمار و الامتداد فرموده **كَأَمِنْ نَبِيٍّ أَوَّلُهُ وَزِيرَانِ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ وَزِيرَانِ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَمَّا وَزِيرَانِ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ فَجِبْرِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَ أَمَّا وَزِيرَانِ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ** - یعنی نیست هیچ نبی مگر آنکه برای او دو وزیر از اهل چرخ برین ، و دو وزیر از اهل زمین باشند اما وزرای من از ارباب فلک خضرا جبرئیل و میکائیل و از اصحاب زمین غزاً ابوبکر و عمر دو بنده رب جلیل اند و از روایت بخاریست که آن سید انام علیه الصلوات والسلام در شان سعد بن ابی وقاص بر زبان مبارک آورد **فَذَاكَ أَبِي وَ أُمِّي** یعنی مادر و پدر من بر تو فدا باد **فَاغْتَمُوا** که جمع فرمودن آیتحاب خورشید رکاب مادر و پدر خود درین حدیث بلفظ ذاک مخصوص در حق سعد بمقتضای محنت بیعد و جانفشانی بیحد در جنگ احد با خود و قدرافرائی و عزت فرمائی او است و در شان انصار فرموده **أَلَا انصَارُ كَرَشِي؟ وَ عَيْبَتِي؟** یعنی انصار عیال و حافظ اسرار من اند

و نیز در حق این گروه جلیل الشان ناطق گردیده کَوَسَكُ النَّاسِ  
وَادِيًا وَ شُعْبًا وَ سَكَنَ الْاَنْصَارُ وَ اَدِيًا وَ شُعْبًا لَسَكَنَتْ وَ اَدِي الْاَنْصَارِ  
وَ شُعْبَهُمْ یعنی اگر همه مردمان یک راه محراب و یک دره کوه اختیار  
کنند و قبیله انصار بصرای و دره کوهی روند من وادی و دره  
کوه مختار انصار اختیار کنم مراد ازین ارشاد فیض بنیاد اظهار حسن  
موافقت و مرافقت قبیله انصار عظمت آثار است زیرا که  
یا ذات تقدس آیات (ق ۴ ب) خود مراتب همت و وفا  
و درارج نفرت و دشمنی ایشان مشاهده فرموده . در کتاب الاکتفا  
فی فضایل الخلفاء مذکور است که پیشوای مخترعان قوانین خلافت و  
ریاست ، و مقتدای مبدعان مراسم عدالت و سیاست عمر فاروق  
رضی الله عنه که الله تعالی مطابق رای آفتاب ضیای او چند  
آیات بینات نازل فرموده و جناب پیغمبر و الاستان در توصیف  
او اِنَّ اللّٰهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَ قَلْبَهُ یعنی خدا تعالی  
راستی و درستی را بر زبان و دل عمر پیدا کرد و وارد نموده در  
زمان خلافت خود به عمرو بن عاص حاکم مصر چنین نوشت که  
اِيَاكَ اِيَّاكَ لَنْ يَقْدَمَ عَلَيْكَ اَحَدٌ مِنْ اَهْلِ بَيْتِي فَتُشَبَّهَ  
بِامْرِ لَا تَضَعُهُ بَغِيْرُكَ فَاَفْعَلْ بِكَ مَا اَمَرْتُ اَهْلَهُ یعنی حذر کن  
حذر کن ازینکه یکی از اهل قرابت من بسوی تو آید و با وی بحسن  
سلوکی پیش آئی که بشیروی نمیکنی ، پس اگر بشنوم که چنین کردی ،  
بکنم با تو آنچه بدان منراوار هستی ، یعنی با تو چنان مواخذه خواهم



نمود که لایق آن باشی ، پس از فحوی ادله مذکوره همین مستفاد میگردد که نواختن و انداختن خاصه مالک الملک حقیقی است عز اسمہ و چون و چرا را در فعل او مدخلی نیست و زبان روایان صورت و معنی که خداوندان مجازی و آئینه داران صفات جمالی و جلالی ذات یکتای اویند در سلطنت و ثروت خود را با اختیار ندارند ، اما درین بے اختیاری هم بتوفیقش فی الجمله مختار اند که بلا لحاظ قرابت و غیر قرابت هر کرا خواهند بنوازند و عزت دهند و نفع رسانند و هر کرا خواهند براندازند و ایصال نفع از او باز دارند لیکن در تواریح سلاطین و روسای پیشین دیده شد که در ریاست آنها اکثر ملازمان بذریعہ خدمت گذاری و جان سپاری در استحصا عزت و اعتبار و منفعت و افتخار گوی فوقیت از مردم قرابت شان ر بوده و آن قرابتیان محکوم و منقاد ایشان بوده اند ، چنانچه از سیر سلاطین هندوستان دریافته میشود که از ابتدای امیر تیمور گورکان در سلطنت خود با مردم هر قوم را که خیر خواه و جان نثار خود می یافتند فراختر خیر خواهی و بیاقت آنها بیش از فرزندان و قرابتیان خویش با افزایش مراتب اعزاز و اکرام سرفراز و ممتاز می ساختند و اگر از فرزندان و غیره فعلیکه موجب ملال خاطر ملازمان نواخته و بندگان سرفراز ساخته سرمی زد - نظر بر خیر خواهی و جانفشانی ملازمان حمایت و طرفداری ایشان کرده به زجر و توبیخ فرزندان و دلداری و استمالت ملازمان می پرداختند و همچنین در طبابت عالمگیری و

تاریخ شاهجهانی که خود بدولت در تبیین شرایف حالات سلطنت خود ببارت خاص فصاحت اختصاص تصنیف فرموده مذکور است که در ریاست جناب شاهجهانی روزی داراشکوه مهین فرزند دلبد او با سعدالله خان وزیر والا تدبیرش که از ملازم بهمن نبود کلمات تند بر زبان آورد چون این معنی از روی عرضی مشرف غسل خانه معروض گردید ، جناب شاهجهان در غضب آمده با آنکه کسی از فرزند عزیزتر نباشد کلمات عتاب سمات بفرزند جگه بند یعنی داراشکوه زبیب تسوید فرمود و این بیت هم دران درج نموده

با صاف دل مجادله با خویش دشمنی است  
هر کس کشد بر آئینه خنجر بخود کشد

و آخر روز از راه نوازش چند تهنان محمودی زردوزی یک رنگ جهت رفع ملال خاطر آن وزیر با فرہنگ عنایت فرمود (ق ۵ الف) و معذرت با بکار برد و نیز ظاہر است که در سلطنت جناب اکبر بادشاه روز باز از عنایت سازی و ملازم نوازی و قدردانی چه قدر گرم بود - هر چند زبان در عبارت آن کوتاه و قلم بشارت آن عذر خواه است اما سطری ازان برای ضیافت طبع نافهم مدعی طراز دامن تحریر میگردد که قطع نظر ازان عنایات و نوازشات جناب شاه اکبر بر ملازمان و بندگان عظام از اهل سلام مثل فیضی

فیاض و ابوالفضل و خان خانان و غیرهم مبذول می گشت ، باراجه  
 بیربر که از شرف و سعادت اسلام واجب الاحترام محرم و ناکام  
 بود چقدر عزت و قدردانی و مواهب سلطانی جلوه ظهور میگرفت  
 و شاه قدردان از مرگ ناگزیر محاربه کشیش اسیر پنجه غم و هم  
 کثیر گشته یک شب روز رغبت بطعام نغمود و تا دو روز دربار  
 فیض آثار موقوف داشته چند فقره درد آمود به تپاک دلی و  
 محبت قلبی در تعزیت او به خانخانان سپه سالار نگارش نمود- چنانچه  
 آن فقرات در فرمان نامزد سپه سالار مزبور مرسوم و آن فرمان  
 بدفتر اول ابوالفضل مرقوم است ازین معنی لحاظ باید ساخت  
 که از فوت راجه بیربر چقدر درد و الم راه یاب خاطر خاطر جناب  
 شاه اکبر شده باشد و ابوالفضل نیز بمرتبه مورد عواطف فراوان  
 و عنایات بیکران و مقرب و مستشار جناب شاه اکبر بوده که  
 از تکلیف ادای رسم تسلیم بشاه خلافت پناه خود مرفوع القلم گردیده  
 و ازین قدردانی و عزت افزائی شاه همگی امرای کرام و وزرای  
 عظام رشک می بردند و در زمان تقرب مکرر بعرض رسانید که  
 من غیر از جناب بادشاه ظل الله دیگری را نمی دانم و به  
 شاهزادگان هم ملتی نخواهم شد- جناب شاه اکبر این معنی را  
 مقبول و مستحسن می داشت و از مصاحبت و مقاربت او  
 نهایت محظوظ و مسرور می گشت و مفارقت او بلا ضرورت  
 تجویز نمی فرمود- باری ضرورتاً به تقدیم خدمات ممالک دکن مامور شد

و خدمات نمایان و تدابیر شایان در آن ممالک بجا آورد و  
 وقتی که پسر خود را عبدالرحمن نام مع لشکر در احمدنگر گذاشته  
 خود حسب الطلب بادشاه برای بعض مصالح ملکی از آنجا روانه  
 حضور گردید راجه نرسنگه دید نام که در تهر و نافرانی شریک و  
 رفیق شاهزاده سلیم یعنی جهانگیر شاه بود تا بریافته حسب اشاره  
 شاهزاده با جمعیت کثیر از قوم راجهپوته در عرض راه چون  
 اجل بر سرش رسیده هرگاه فیما بین نایره جنگ و پر خاش  
 سرکشید ابوالفضل با همراهیان معبده داد شجاعت و مردانگی  
 داده حمله بر غنیم آورده بزم نیزه شربت خوشگوار شهادت  
 نوشید - جناب شاه اکبر از استماع این خبر بکمال غم و الم دست  
 میتابی بر سر و سینه زده یک شب روز طعام نخورد و هم دو  
 روز دربار نکرد به عبدالرحمن پسرش و رای رایان پتر داس  
 فوجدار آن حدود و امرای دیگر حکم فرمود که سر آن کافر بدگهر حاضر  
 آرند آنها حسب الحکم سر ناپاک آن کافر خاسر پیشکش حضور نمودند  
 و هم زن و بچه اش سردار کشیدند و مخفی نیست که قبل از ریاست  
 نواب والا جاه در ملک کرناٹک پنجا و دو امیر صاحب نوبت  
 و ماهی مراتب مثل سعادت الله خان صوبه دار ارکانت و دیگر  
 امرا از قوم نایط و غیره که از جانب سلاطین معزز و سرفراز  
 گردیده در جاگیر است خود بودند همه از ملازمان شاهانند نه  
 از اقربای ایشان و همچنان جناب انورالدین خان گویاموی که اولاً

موسوم به محمدخان جهان و در عهد شاه عالمگیر مخاطب به محمدجان جهان و در عهد بهادرشاه به محمدنورخان و در عهد فرخ سیر پادشاه با نورالدین خان بهادر و آخر (ق ۵ ب) بذریعہ نواب آصف چاه مخاطب بسراج الدولہ انورالدین خان بهادر شہامت جنگ گردید و تدریجاً بمراتب دولت و افتخار و مدارج شوکت و اعتبار رسید و ہم نواب والایہ ریاست پناہ کہ در حشمت و نام آوری از میان اعیان و اقران گوی سبقت روده و کرد فر و فتح و ظفر صوبہ داری ہمہ ملک کرناٹک نموده از ملازمان ملک بوده اند نہ از قرابت داران ایشان - ای ناظران انصاف مند و ای بینایان فراست پیوند بحکم آیہ کریمہ "إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ" یعنی بتحقیق خدا دوست میدارد انصاف کنندگان را ملاحظہ نمائید و حق بگوئید فی زماننا عمدگان والا رتبت و اشرفان ذی عزت کہ از حضور بادشاه کیوان بارگاہ انگلستان و صاحبان عالیشان کمپنی بهادر عهدهای بزرگ و خدمتہای سترگ مثل گورنری و جنری و ججی و غیرہ مامور شدہ بمدراس و غیرہ تشریف می آرند ، آیا ہمہ ملازمان بادشاه حم جاہ اند یا از قرابت داران بادشاه و چه قدر عزت و مرتبت از طرف بادشاه عالیجاہ خود دارند تا آنکہ مانند عزت روسای مستقل ہر ملک برای تعظیم و تکریم این صاحبان نصرت نشان خیرت توأمان اتواب سرمی شود پس دعوی بے حجت مدعی کہ میگوید کہ در ریاست سلاطین و روسای پیشین اثر بای

ایشان سزاوار هرگونه و اعتبار اند ، و ملازمان اصلا لیاقت حرمت و افتخار ندارند ازین همه دلایل قویه و حجج مستقیمه مفصله مرقومه الصدر باطل و نامسموع است - و چون صدای دهل و ادای مهمل نامقبول و غیرموضوع ، اگر وی چشم عبرت بین کشادی ، و عقل حق گزین پیدا آوردی ، و قطع نظر مطالعه کتب شرعیه و ملاحظه علوم ادبیه تفکر در تارتخ سلاطین پیشین و تدبر در سیر ملوک اولین نمودی ، هرگز ازین دندن بے معنی و طنطنه لایقین ملزم گشته با این دبدبه هول انگن و ابوجه دندان شکن در انفعال بروی خود نکشودی - باری اگر این قدر هم میسرش گردیدی که تاریخ شاه جهانی و طبیات عالمگیری دیدی البته از دریافت مکارم پادشاه که چه قدر بر سعادتشان و دیگر ملازمان فدویت توان مبدول شده است خاطر خود را فکر پیوده خالی گردانیدی و مراتب قردانی جناب شاه اکبر با ملازمان ارادت نشان خصوص با راجه پیربر و ابوالفضل فهمیده پندار خطاکار از سر خود بر افشانیدی چه در هر دولت و ریاست ملازمان جانفشان فراخور فدویت و خدمت گذاری خود را مشمول عنایت و موهب بسیار و مورد منفعت عزت و اعتبار شده اند قصه کوتاه اگرچه طبعیت راقم از خدمتگذاری مدعی کج فهم سیر نمی شود اما خوف طوالت کلام درین مقام عنان گیر کمیت قلم می گردد لهذا تا اینجا سطری از مختصرات و حالات

خان نخوت نشان همه چند فواید روئے داد و دلایل را در دعوی  
بطالت بنیاد او نگاشته و بیان بعض محامد دیگرش بمواقع آینه  
موقوف داشته سمنده خامه را در فضای تحریر دیگر واردات  
جولان می سازد -

بیان ادای مراتب عز و وقار عمده گان  
فرنگ ذوی الاقدار با متوسلان و  
ملازمان فدویت شعار رئیسان عظیم الشان  
این دیار و شرح بعض اخبار واجب الاظهار

برساکنین هندوستان و بر متوطنین مدراس مخفی و  
محتجب نیست که عمدهای بادانش و فرهنگ و بزرگ کردایی  
فرازوای فرنگ با آنکه بر خدمات عمده مامور و بانظام مهمام کافه  
انام مشغول میگرددند از راه انصاف و قدردانی که در نهاد شرافت  
مواد خود دارند قابل تحقق نسبت ملازمت خود با (فی ۶ الف -)  
به سرکار فیض نواب والا جاه جنت آرامگاه شوند و با امرا و  
ملازمان ذی عزت هر رئیس عالی مرتبت با وجودیکه اقتدار ملک  
ندارد از تعظیم و تکریم پیش می آیند ، و بعزت و قدردانی  
ایشان ملاقات می نمایند چنانچه برگزیده ارباب دانش و ستوده  
اصحاب بیش صاحب عقل و فرهنگ واضع قوانین کشور فرنگ

نواب گورنر هانریل سار تاس منو بهادر که اکثر کردار راستی آثارش در معقولیت و نصفت هم پهلوی شرایف حالات حکام و سلاطین انصاف آئین پیشین دیده شد و دور حکومت خود تا حین حیات دریافت حالات رعایا بیشتر درین ملک دور میگردد و چون اتفاقاً به پتهرنگر تشریف فرما شد، سید قاسم نواز خان بهادر که از طرف نواب کرناٹک به بندوبست امور باغات و اراضی مکانات و غیره آنجا مامور است به طریق معمول از جانب نواب بذریعہ دریافت خیریت طاقاتش نمود و آن ستوده خصال از راه اخلاق و قدردانی به تعظیم بسیار که عبارت از سرودن برخاستن است کار بند گردید چون خان مسطور این ماجرا بحضور نواب عالیجناب مانگاشت جناب نواب ما وقت تقریب ملاقات معمولی شکر یہ این معنی با ذکر اوصاف آن خشت نواب ادا فرمود پس آن فرزانہ روزگار بکمال انصاف و قدردانی بحضور نواب ما ظاهر نمود که شکر این معنی چرا بر زبان می آید که هر گاه خود بدولت عہدہ داران و کلکڑان قوم ما را عزت و تعظیم میدہید پس ما را تعظیم و مکرم عمداً و ارکان دولت سرکار والا ضرور پر ضرور است و صاحب عالیشان معدن اخلاق فراوان قدر شناس مردم ذی عزت و شرافت مخزن جُرت و فطانت نواب گورنر ریٹ ہانریل سار فریدرک آدم صاحب بہادر در ماہ ربیع الآخر سال



یکهزار و دوصد و چهل و هشت، بحری جهت مبارکباد سالگره جناب نواب معلى القاب حال اعنى سراج الدوله عمده الامرا مختار الملک نواب غلام محمد غوث خان بهادر جنگ اعظم جاه امير الهند والاياه موافق معمول بدارالاماره چيپاک تشریف آورد و هرگاه برای ملاقات بازديد آن عالی مرتبت جناب نواب ممدوح و جناب فیضآب نایب مختار تشریف فرما شده باگورنر صاحب ممدوح برکرسی ها جلوس فرموده بودند راقم که به عذری از همراهی رکاب جنابین ممدوحین بازمانده و بتعاقب رسیدن مامور شده بود حاضر آن مجلس شوکت آیین گردید گورنر صاحب به مجرد معاینه راقم از راه الطاف بے اکناف با آن هر دو دولت و اقبال پناه سرفرد برخاسته و بتعظیم پیش آمده و دست راقم بدست خود گرفته بجنبانید و معزز گردانید عرض از ابتدای ریاست جناب نواب معلى القاب الی الآن که با اکثر صاحبان جلیل الشان مثل میجر گلدائل صاحب و ادوارد اوڈ صاحب چیف سکرتری و ڈیوڈ هل صاحب چیف سکرتری و کرنل ٹیلر صاحب و جیمس لشکنٹن صاحب و هنری شامیر صاحب اسکوپر چیف سکرتری و میجر هارس صاحب و کپٹن کریم صاحب و میجر لیمند صاحب و ولیم هاڈجس صاحب و رابرٹ پارکر صاحب و رولاندسن صاحب و غیرهم اتفاق مکالمت و مجالست دست داد بیچکس را ازین قوم پرشکوه باوصف چنین ثروت انبوه

در تغظیم و تکریم بدخلق و متکبر نیافتم چنانچه جنرل لنسی صاحب  
بهادر حاکم فوج صوب جنوبی که در اخلاق و قدرشناسی بشرنا  
یس بیعدیل بود در سال یک هزار و دویست و پنجاه هجری روزی بخش  
بلده ترچناپلی گردید و سید قاسم نواز خان بهادر نایب سرکار مطابق  
قاعده مستمره جهت ملاقاتش باشتیاق تمام پیام فرستاد پس آن  
خوش اخلاق پیام او قبول کرده از فرط تغظیم و توقیر ملاقات  
نمود و خود هم از راه اشتقاق سردارانه برای بار دید او مع  
سکرتری صاحب شانزدهم ذیقعه سنه الیه پیش از مغرب  
بدارالاماره (ق ۶ ب) سرکار تشریف آورده او را و صف  
اخلاق و مداح مکارم اشتقاق خود گردانید و هرگاه آدم نایب  
سرکار جهت دریافت خیریت پیش آن سردار ستوده مش می رفت  
باوجود اتفاق اشتغال طعام از آمدنش پرسیدی و پیش خود  
طلبیده فرمودی که جانب ما بصاحب خویش بسیار سلام رسا و  
بگو که ما به خیریتیم و خیریت آن دوست می خواهیم و چیزهای  
که برین میز نشسته میخوریم همگی آن را از توجه آن صاحب  
محصل و مهبیا می پنداریم و نیز معمول آنجا است که روز عید  
یک کپنی جوانان بار باطنبور و غیره و سه ضرب توپ  
برای جلوس سواری نایب سرکار می آیند و هرگاه سواری  
نایب سرکار بعیدگاه می رود ریش می نمایند چون در سنه  
سابق الذکر سواری نایب سرکار به مدره دروازه قلعه ترچناپلی

رسید جوانان پیره آنجا بحسب معمول ریش نمودند و وقتی که مقابل دروازه باغ جنرل صاحب موصوف موصول گردید جوانان گارڈ آنجا هم بخلاف دستور ریش کردند و در صورت دریافت نایب سرکار سبب این ریش معلوم شد که چینه که صدای نقاره بگوش جنرل صاحب در رسید استفسار فرمود که این چه صداست علاقه داران جنرل صاحب ظاهر کردند که نایب سرکار به عیدگاه می رود و ازین راسته گذر خواهد نمود جنرل صاحب به مجرد شنیدن این معنی به سردار جوانان گارڈ دروازه باغ خود ساخت که هرگاه سواری نایب سرکار محاذی دروازه باغ برسد ، جوانان گارڈ ایستاده ریش نمایند لهذا این عمل بطور آمده الحق سبب وقوع چنین مراتب تعظیم و توقیر از مثل این صاحبان منبع الشان اینست که ایشان بدانشمندی و بلندفطرتی یکتا اند و میدانند که دولت و حیات دنیا زوال پذیر و اختیار کار نیک نامی لابد و ناگزیر است هرچند بعض مدعیان سفاهت شعار و حاسدان دنایت دثار به مقتضای خباثت فطری و بلاهت ذاتی بعض کلمات غیر واقع منسوب به راقم ساخته به سبیل اخبار بخد مت بعض صاحبان موصوف رسانیده در کساد عرشه من مصدر حرکات مذبحانه گشتند ، لیکن بفضل الهی و عون جناب رسالت پناهی این صاحبان غالبشان نصفت نشان آن را نامسودع نموده در عزت و قدردانی راقم قصور نمی کردند آنچه مدعی بجای

خود می نازد و همیدان خصومت راقم می تازد. همین اعتبار نسبت  
 نبیرگی نصیرالدوله و خسرپورگی جناب نواب رحمت مآب است دیگر  
 معلوم اگر کسی از دانشمندان وجه خصومت و عداوت مدعی مذکور  
 که با راقم است نماید انشاء الله المستعان مدعی را ماعدای اعتبار  
 مذکور در مقابلۀ راقم جز سپر انداز و دندان کنان نخواهد دید و در  
 هیچ فضیلت و عزت به ترجیح او بر من نتواند اندیشید  
 پس ازین جا در بیان اخبار واجب الاظهار می پردازد و خامه را  
 سرگرم تحریر و تسطیر آن می سازد که هرگاه جناب مولینا مولوی  
 محمد باقر آگاه که به حضور جناب نواب امیرالامرا فردوس مکان، هم نشین  
 و به عهد حکومت جناب نواب عمدة الامرا و الاچاه مبرور عزت  
 گزین بود از حسرت کمال بجناب استعجال برای مبارکباد بحضور  
 نواب جلیس مسند دولت و اقبال رفت و مضمون این رباعیات  
 بر زبان راند

رباعی

شکر خدا که شام امید زمانه را

صبح طرب ز مطلع عز و شرف رسید

(قء الف) هر ناوک دعا که کشادند اهل راز

از بازوی نیاز همه برهنه رسید

رباعی دیگر

این مژده اقبال کزان سو آمد

دولت ز نشاط تهنیت گو آمد

گل پوی که باغ عشرت از سر بشگفت  
می نوش که آب رفته در جو آمد

از آن وقت باستصواب جناب مولانا معز تا چند ایام قادر ثارخان  
بهادر بهرام جنگ مدارالمهام گشت ، باز جناب مولانا ممدوح  
روز دوم یاسیم مستفید ملازمت نواب والا رتبت گشته سفارش چند  
کسان که از آن جمله والد این نیاز توانان نیز بود بعض ملازمان  
آن قده امرای قدامواز و زبده روسای نوازش ساز رسانید بفضل  
فی الفور معروضات مولانای موصوف بخوشی فراوان عذ پذیر ، او امر  
جلیل القدر بخان مومی الیه درباره اسم نویسیها و تقرر مشاهربای آنها  
بشرف صدور جلوه آرا شد چون خان مومی الیه از روی دوراندیشی  
و غیر طلبی یارکاکت قلبی ذهن نشین حضور کرامت دستور نمود که از  
آنجا که ملک کرناطک به ضبطی کپینی آمده و زر پنجم حصه بعض  
آن قرار یافته و منجمد خمس سالیانه دوازده هزار هون پهمولی  
ماهیه مقرر و ازین رگزد معاش متعلقین و ساکنین این ملک  
مفقودالنظر شده است چنان بر بست موضوع گردد که اکثر  
متوسلین این ریاست به تعیین سدرمقی کامیاب گردند و هم فیری  
بهر ماهی و سالی در خزانه عامه برفع مایحتاج و دیگر ابواب  
عاید شود بنا بران مشاهره والدیم بیست و پنج و دیگران را  
ده دوازده روپیه مقرر و افراد آن بدستخط خاص قرین گردید  
والدم این معنی را در آن وقت پر عشرت غنیمت شناخت

و بلا جدوجید موجب هذا قبول ساخت هرگاه خان مشار الیه  
 معزول و قدوة اعظم علمای دین زبدة اکابر فضلاء متاخرین  
 کاشف دقائق معقول و منقول واقف حقایق فروع و اصول  
 خردپناه دانش دستگاه در راست گوی و خیرخواهی با آقای خود  
 یگانه و یکتا و باستقالے برآند حاجت مردم پیش امر به  
 بی باکی بلا لحاظ مضرت نفس خویش بے مثل و بے همتا سرآمد عشیرت  
 فضیلت آثار و گل سرسبد تبار ذی اعتبار با جناب شرف الملک  
 شرف الدوله مولوی محمد غوث خان بهادر غالب جنگ که اوستاد  
 آن امیر ابن الامیر و دران آوان در اودگیر سکونت پذیرد و پیش جناب  
 سید عبدالقادر خان صاحب غفران نشان ملازم بعزو و توقیر بود به  
 طلب حضور برین خدمت عظیم المرتبت نهم جمادی الاولی سال  
 یکهزار و صد و شانزده بهجری منصوب گشت اکثر علاقه داران آن  
 زمان با موجب بیش قرار گران در سبک ملازمان مشک گردیدند  
 و جناب مولانای ممدوح از تقرر در ماهیهای قلیل مردم سفارشی  
 خود علی الخصوص برای والدین که کثیر الطایف بود دست تلہف  
 می مالید و انگشت حیرت اتم نظر بر تکلیف بشدید پدرم بدندان  
 تاسف میگزید درین اثنا روزی جناب نواب موید من الله و  
 بسوط الیه الی عباد الله ، از راه قدام پروری و عنایت گری  
 بخانه آن عالم ادیب ماهر با عز و جاه ( ق ۷ ب ) اعنی مولانا  
 مولوی محمد باقر آگاه تشریف ارزانی ، و ملاقات شرف آیات

بفراط قدردانی فرمود چون دران حین آن مربی گوشه نشین خلوت گزین  
 توجهات و نوازشات آن مصدر خلق عظیم و مورد فضل کریم با این  
 بهین معاينه کرد تقزيب و تمهيد اضافه مشاهره و الدم برض فیض  
 معرض والا رسانید بفضل مقرون باجابت گردیده حکم آن مفوض  
 بشرف الملک مرحوم گشت، اما از آنجا که تعریف ذات البین هر دو عالم  
 موصوفین نبود تا چند ماه صورت این دعا از پرده کج دارد  
 مرز جلوه ظهور نمود آخر الامر و الدم ازان محسن عمیم الاستنان استیذان  
 نمود که خود به نسبت بتحریک سلسله اینمعنی نزد آن مدار کار  
 دیوانی رجوع نماید لیکن ازین آهنگ بمقتضای دل زدگی آن  
 منظر غار و تنگ ممنوع گشته بحکم النصیب مایصیب بر رواق علی  
 الاطلاق توکیل و اصلاح کار خود بکار ساز حقیقی تحویل ساخته این  
 بنده ناخوانده را از نیلور جهت تربیت و تدریس کتب متداوله  
 و تعلیم خط و دیگر ادب مشهوره طلب فرمود.

شرح نامه عظمت نشان وزیر سلطان روم  
 در جواب عریضه جناب والا جاه جنت  
 آرامگاه مرقوم چهاردهم رجب المرجب سال  
 یکهزار دوصد و سه هجری که بنام نامی نواب  
 والا جاه در عهد نواب رحمت مآب پرتوصدود  
 انداخت و بیان خط فرحت نمط نواب

گورنر جنرل بہادر بنگالہ درباب استقلال جلوس  
 میمنت مانوس برمسند الکہ کرناٹک کہ پورہ و  
 محمود دامن احباب و ہواخوانان را بگلمہاے  
 نشاط مملو ساخت

چون سال یکہزار و دو صد و شانزدہ ہجری جناب رحمت  
 مآب بشرف تمکن مسند ریاست ملک کرناٹک نامور گشت در ہمون  
 سال نامہ شرف ہنگامہ وزیر حسب الحکم خاقان دین پناہ و زینت بخش  
 سریر خلافت و شہنشاہی ، زیب افزای افسر سلطنت و ظل الہی  
 موبد شریعت غزای احمدی مروج ملت بیضای محمدری خسرو  
 عالم عالمیان خدیو زمین و زمان ، دین پرور ، عدالت گستر ، ظل  
 رحمت خالق اکبر ، سلطان البرین ، خاقان البحرین ، خادم حرین  
 الشریفین ، زاد ہما لشہ شرفاً و تعظیماً اباعن جد ، فخر سلاطین روی زمین  
 السلطان ابن السلطان ، الخاقان ابن الخاقان ، السلطان سلیم خان  
 ابن السلطان مصطفی خان ابن السلطان احمد خان خلدانشہ ملکہ و سلطنت  
 در جواب عریضہ جناب نواب والا جاہ جنت آرامگاہ کہ بنام شاہ  
 مشتمل استدعای خدمت فراموشی حرین الشریفین ، و استجازت ترسیم  
 و تعمیر روضہ مقدس و مہر جناب حضرت رسالت پناہ صلی اللہ  
 علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم و گنبد حضرت غوث الثقلین مقبول کوئین  
 از طلاکاری و دیگر چند ابواب خیر در مناسب اوقات و محتوی



صدور تاکید مشید شاه بکارپردازان و اهلکاران آن اناکن تقدس  
 نشان درباره اجرای امور معروضه مسطوره و محافظت زایران بیت  
 الله که ازینجا میروند بدین مضمون که مادامیکه دران بقلع شریفه  
 اقامت ورزند معین و محافظ ایشان باشند ، و اگر کسی از آنها  
 راه بملک بقا پیماید مال و اسباب او را در حیطه تصرف خود  
 نیارند در سال یکهزار و دوصد و سه هجری . بسمت ابلاغ پیوسته  
 بود موسوم اسم اشرف نواب والاچاه در ریاست نواب رحمت  
 مآب ، و هم خط فرحت نمط نواب محلی القاب مؤشت نوبل  
 مارکوئیس ولزلی گورنر بهادر بنگاله متضمن استقلال جلوس میمنت مانوس  
 اسمی جناب نواب ممدوح مع جواهر زواهر و خلعت و یک زنجیر  
 فیل هجدهم رمضان المبارک سال یکهزار و دوصد و شانزده هجری  
 بهمراهی نواب گورنر کلیو صاحب بهادر مع سرداران عالییشان و  
 عمدگان فراست نشان و شوکت و حشمت بسیار و کثرت پیشمار  
 بدربار فیض مدار شرف اصدار و ورود استبشار فرمود و در آن  
 روز و شب برای جشن از حکم خداوندی همگی جلوی سرکار شوکت  
 دثار و تمامی ارکان و اعیان و ملازمین عبودیت ارتسام چه  
 از خواص و عوام حاضر دربار فیض مدار بودند و نذورات و پیشکشهای  
 این نذیر فرحت جاوید گذرانیدند و جنرل پور صاحب بهادر که  
 با فوج ظفر موج کمپنی از سولدات ولایتی و سپاه هندی برای  
 پهرجیات و حفاظت جناب رحمت مآب از خوف اعدا و

بجبت جلوی سواری خاص در چپاک سکونت میداشت به تعظیم  
 این هر دو امر نخست اثر صفوف افواج آراست و از ضروب  
 اوقاب شادبانه سرکار کرامت آثار و توپهای همراهی جنرل بهادر  
 و اوقاب قلعه که افزودن تر از صد ضرب سرزده دمام دخان  
 حسرت از دمدنه سینه حقد گنجینه حساد برخاست کارپردازان  
 دولت همگی فوج را یانام اندازه مقام هر یک خواستند و رفقا و  
 ملازمین قدیم را بمناصب مناسب هر کدام سرفراز ساختند مخفی  
 نماند که در عهد گورنر بهادر موصوف از ششم رمضان سال  
 یکهزار و دوصد و هفده هجری نظر بر شوکت و حشمت این در  
 خانه مرحمت نشانه بر دوازده هزار هون مقرره ماهیانه بمنجمله خمس  
 سالیانه در عوض ضبطی ملک کرنامک چهار هزار هون افزود گردید

بیان وصول این نیاز گنجور بمدراس نخست  
 اساس از نیلور اعنی بهجناب افاضت نصاب  
 قبله گاهی و مهاجرت حضرت والدۀ ماجده  
 شفقت پناهی و ذکر انسلاک من هیچدان  
 در زمرۀ تلامذۀ خالم محی الدین صاحب خوشنویس

چونیکه عمر از دوازده سالگی متجاوز نگشته و پندنامه حضرت  
 شیخ فرید الدین عطار قدس الله الاسرار از جناب حافظ حاجی محی الدین صاحب

مرحوم میخواندم آن آدم والد عبدالکریم نام که هنگام طفولیت به مکی و خدمت گاریم مامور بود برای طلب من از مدراس فاینه نیلور گردید و وصولش مختم شمرده نظر بشوق مشاهده عجایب سفر و تمنای معاینه مدراس نصارت اثر که در دل داشتم شادان و فرحان گردیدیم و بلحاظ فراق و تصور افتراق والده ماجده که در سایه شفقت پایه اش تا مدتی بچندین ناز و نعمت پرورش یافته و گاهی دور و مهجور از جناب والایش نشده بودم خیلی هراسان و ترسان گشتم کفیف از فرقت سزاوار حرق من سفرگزین که بام و شام مدنظر عطفت اثر جناب او بودم حزن و ملال راه یاب خاطر نوازش ذخایر او شده باشند زبان در تقریر این حال فاتر و قلم از تحریر این مقال قاصر است الحاصل جناب والده ام با چشم اشکبار و دل بیقرار مرا بصیانت حافظ حقیقی و ضمانت ضامن تحقیقی سپرده رخصت و تخضوع و خشوع دست برداشته در حق من دعای حصول خیر و برکت بحضرت بحیب الدعوات نمود و من گاهی گریان و زبانی خندان بیرون خانه آمده در باطن بازاد حفاظت جناب کبریای الهی و بدرقه اعانت حضرت رسالت پناهی و در ظاهر بصحابت آدم فرستاده قبله گاهی در شهر محرم الحرام سال یک هزار و دوصد و هفده هجری به سمت مدراس پنهان و راهی گشته در عرصه یک هفته بحضور شفقت گنجور والد ماجد مشرف و از سوادت پابوس

جناب خالم که قبل ازین گاهی او را ندیده بودم مستعد شدم و پس از ادراک آداب ملازمت بزرگان و عمدگان روز دوم یا سوم به جناب با عروجه مولانا مولوی محمد باقر آگاه همراه والد ماجدم رفتم آن جناب فضیلت انتساب نظر بر عزت افزائی مجرد مناینه خاکسار بمقدار برخاست و بنده از راه ادب دست بسته سر خود در کنار مرحمت آثارش فروکشید و بادای تسلیم سوادت تظیم پرداخته جانشین ادب گاه حضورش گردید آنجناب بعد قیل و قال بزرگان چند کلمات موعظانه در باب تقید نوشت و خواند بنده تاکیداً<sup>(۱)</sup> با پدر بزرگوارم فرمود و بنده وقت عنایت بایزان رخصتانه بدست خاص اجازت گاه گاه حاضر شدن حضور علم محمور و پیشگاه رفیع پایگاهش گرفته . ممکن خود مراجعت نمود ، دران حین بافتضای شوق موفور باوصف تظیم عزیمت خالم سمت چتر جهت ادای طوی خال خردم کتابیکه هنگام خروج از نیلور میخواندم باز بامشق خط عربی نزد جناب ممدوح آغاز نمودم ، و بعد چند روز همراه خالم بمعموره مزبور رفتم پس از وصول بمعموره مذکور از برگذر عارضه شد و داد چندی شغل درس و مشق . معرض تفویق درآمد چون خالم بسرانجام همگی مهام متعلقه خود قریب دو ماه درانجا بساط سکونت چپیه وقت معاودت منعم نواز خان خزند کلان و غیره را برای اکتساب علم و فضل همپای خود گرفته داخل مدراس گردید احقر العباد مجدداً افتتاح درس کتاب و مشق خط عربی نمود

هرگاه والدین و خالم بعد از امضای چند ماه صورت سکونت دایمی بمقتضای  
 تعلق معاش در اینجا دیده آمدن را بطلب متعلقان خود روانه نیلور  
 و چتر کردند و بعد تجسی تمام خانه وسیع از کرایه بدست آوردند  
 و والدین قریب وصول متعلقان خویش یعنی والدین ماجده و غیره  
 که اتفاق آمدن ایشان چند روز پیشتر از رسیدن متعلقان خالم  
 صورت بسته بود از خانقاه برآمده بخانه کرایه که محاذی خانه  
 سالک طریقه انیقه قدیمانه و بیدریس مبتدیان فرزانه و یگانه، جناب  
 مولوی عبدالقادر صاحب مرحوم بود فروکش نمود، و پس از انقضای  
 روزی چند وابستگان خالم هم در رسیده در همانخانه با ما سکونت  
 ورزیدند و باتفاق تا قریب سه سال اقامت میداشتند در آن  
 زمان مطابق قرارداد نیاگان والا نژاد رسم فرخنده صوم جناب صاحبزاد  
 ولی عهد<sup>۱</sup> فخرالامرا اعظم جاه در سن یازده سالگی سال یک هزار و دو صد  
 و هجده هجری به انتظام تمام و زیب و زینت تام و تقسیم  
 نذرهای طعام و ترتیب مجلس خاص و عام بوقت سحر و شام حسن  
 انصرام پذیرفت -

پیان ورود نامه طمانیت علامه بادشاه انگلستان  
 در باب استقلال ریاست بنام نامی و اسم سامی  
 جناب نواب رحمت مآب

بفضل جناب الہی جل جلالہ و اعانت رسالت پناہی<sup>۲</sup>

عم نواله روز دوشنبه تاریخ هفدهم ماه ذیقعد سال یکهزار و دوصد و نوزده هجری ثون میجر صاحب پیش از طلوع نیراعظم فروغ بخش عالم وارد حضور لامع النور گشته همگی جلوی سرکار نامدار همپای خود سباز کپنی برد و بعد برآمد وقت دو گهری روز فرج فیروز کپنی مع سولدات و سواران باریکات از دروازه دیوانخانه هایون محل تا دروازه باغ مذکور بهر دو جانب شارع عام محاذی یکدیگر صف زدند و هم چار ضرب توپ اندرون باغ خاص متصل آبگیریکه مهندسی گشته نامند قایم کرده شد نیز سایر ملازمین سرکار فیض آگین از اعلی تا ادنی حسب الحکم معلى لباس نفیس و مصفا پوشیده بدربار مکرمت مدار حاضر گشتند و بر مقام خودها نشستند درین اثنا ثون میجر صاحب نامه نوازش مقرون طمانیت مشحون بادشاه جم حشمت دار اسپاه، کیخسرو شوکت، فریدون بارگاه، انگلستان نصارت بنیان متضمن استحکام و استقلال ریاست کثیر الاضافت بنام نامی و اسم گرامی بندگان عالی متعالی نواب عظیم المرتبت کریم النفس عالی درجت در عماری با خود داشته و جلوی سرکار بترتیب همراه گذاشته و جناب والا شان خیرت نشان نواب گورنر بنگال معه بانوی خود و اڈمل صاحب و دیگر سرداران جلیل الشان از اهل قلم و اهل شمشیر و چند خاتونان لطافت شیون برای ادای چشم روشنی یمنی مبارکباد عقب فیل عماری بر بهلها نشسته از باغ مسطور بلوریز گشتند، پس جناب صاحبزاده ولی عهد نواب

بلند اقبال ما و جناب شرف الملک با جاه و اجلال تا در ب باغ  
 خاص استقبال<sup>۱</sup> نموده به تجمل شایان و طمطراق نمایان به حضور  
 فیض گنجور آوردند در آن حین نشاط آگین نواب معلى القاب  
 از جلوس گاه سراسر موهبت شمیری بدست که آنرا دهبوب نامند تفضیلاً  
 پیش آمده بهما بخت و سطوت تمام منتظر ورود خط مکرمت نمط  
 و ملاقات گورنر بهادر معزى الیه بزینة دارالاماره رونق قیام می افزود  
 و چون نامه اشتقاق علامه رسید و ملاقات گورنر بهادر ممدوح  
 و غیره صاحبان عالی شان موافق مرسوم بظهور انجامید از آنجا با  
 دستگیری گورنر بهادر تا تحت طلایی و مسند امرائی که بقدر انفاع  
 کرسیها مرتفع گردیده است تشریف آورده جناب گورنر بهادر را  
 برکوچ مخملی متصل تحت نشاندہ خود بدولت بر تخت طلایی مذکور  
 شرف جلوس میمنت مانوس فرمود جناب گورنر معزى الیه نامه  
 معظمه را از صندوقچه برآورده خواست که بدست مبارک  
 جناب نواب والا خطاب بدهد ، ناگاه جناب نواب فیض انشباب  
 سبقت کرده فوراً از تحت فرود آمده نامه موصوفه را بدست  
 خود گرفته جهت قرائت به مستر جان باطلی میرنشی دارالانشاء انگریزی  
 داد بیتر مذکور بر چوکی مخمل سرخ ایستاده (ق و ب) زبان  
 بقرأت کشاده مسامع زبان دانان انگریزی را از اسماع مضامین و  
 معانی رنگینش نواخت ، و راجه خوب چند میرنشی ترجمه فارسی آن  
 بر همان چوکی ایستاده با آواز بلند و فصاحت دل پسند خوانده جان

و جناب سامعین حاضرین را بسرور مؤخر مسرور ساخت و بکمال شرم  
 حمد الله بعد خواندنش جناب گورنر دانش پرور و اڈمرل صاحب و  
 دیگر سرداران ذی شان و بانوان لطافت نشان بقانون خویش  
 مراتب تهنیت مودی ساختند ، اژآب مبارکباد در باغ سرکار  
 و بر قلمه و بر تمامی جهاز و غیره و سہ شکک تفنگ با از فوج  
 حاضر الوقت سر شد اذان بعد حضرت بندگان عالی متعالی جناب  
 گورنر بہادر و اڈمرل صاحب و جمیع سرداران و خاتونان نزاکت  
 توانان را بنا بر تناول برکشش یعنی طعام چاشت ہمراہ خود بجرہ  
 نعمت خانہ برد و در آنجا بر میز برکشش اطعمہ گوناگون و فاکہ بوقلمون  
 آنقدر چیدہ بودند کہ گاہی بنظر احدی صورت این چنین تکلف  
 جلوه نہ نمود چنانچہ ہمگنان بعد فراغت از تناول طعام پیش تخت  
 فرخندہ فرجام جمع آمدہ استادند ، بندگان حضرت نواب ذی مکرمت  
 جناب گورنر صاحب والامناصب و خاتون نجستہ منظر و چند  
 سرداران معتبر را خلایع فاخرہ و عطر و گلاب و گلہا و غیرہ  
 مرحمت فرمود و بدیگران فقط از عطر و گلاب و گلہا و بیرہای  
 پان تواضع نمود ، بعد رخصت ایشان خود بدولت باز بر تخت  
 زرانود جلوس سعادت آمود نمودہ باخذ نذر<sup>۱)</sup> ہمگی ملازمان سرا  
 ارادت و سرفرازی و عزت افزائی بندگان لازم الرعایت متوجہ  
 گشت ، دران میان از راہ نوازشات خداوندی پدر بانوی  
 محترمہ خود نصرت جنگ را بمخطاب مشکوہ الملک نصیر الدولہ و



عطای جیغ زمردین و نوبت بدستور نواختن بر پشت جین عنایتش  
و جناب مولوی محمد غوث صاحب را، خطاب شرف الملک شرف الدوله  
مولوی محمد غوث خان بهادر غالب جنگ و مرحمت جیغ و  
آفتاب گیری و نوبت مطابق قاعده مسطوره و عمادالدین محمد خان  
ظفریاب جنگ را، خطاب عماد الدوله سرفراز و معزز ساخت و رای  
خوب چند میرنشی را از خطاب رای رایان راجه بهادر و عنایت  
یک راس اسپ خاصه و خلعت مهربانی و دوشاله نواخت  
و دیگر ملازمان ذی مرتبت و اهل خدمت فراخور رتبت  
بعطای تشریفات و خطابات و انعامات و دوشاهاء بشمار مشمول  
مراحم و مبذول مکارم گردیدند و در شب آنروز بزم جشن طرب  
و شادمانی این کامرانی بفرط تکلف و تزیین و رقص و سرود  
دلنشین آراسته شد و در تمامی آبادی مدراس جمعیت اساس و  
دیگر بلاد مثل آرکاٹ و ساتکده و نتهرنگر و غیره شکر شکر این  
نصیب بهجت جاوید<sup>(۲)</sup> تقسیم پذیرفته کام و زبان هر یکی از سکناى  
دور و نزدیک حلاوت متکاثر بهم رسانید و لب دهان حاسدان  
را پر از تلخی های حسرت و افرگردانید

## بیان حالات راقم و غیره که بعد از ورود

### نامه موصوفه بظهور آمده

جناب خالم برای جبر نقصان مشاخره خود که بعد انعقاد

نواح مبارک الشایبگم مرحومه مثل در ماههٔ سایر ملازمین بعضی تخفیف  
 آمده بود در جناب شرف الملک آمد و شد می داشت ، در خلال این  
 حال از سفارش جناب موصوف و بذریعہ ثبوت قدامت و انتساب  
 او سرکار جناب نواب امیرالامرا فردوس مکان و بواسطه تحقیق ارادت  
 بمعرفت او در جناب قدسیه نظر برفاقت او بانصیرالدوله شکوه الملک  
 در وقت اسیریش که مع توابع خود اسیر پنجه سطوت نواب حیدر علیخان  
 بهادر گشته از چندگیری سمت بالاگھاٹ رجوع نموده بود بخدمت  
 اتالیقی صاحبزادهٔ عالی پایگاه نواب اعظم جہ مقرر و ہم به تعیین  
 اسپ سواری از سرکار مفتخر گردید ، معہذا بعلت وقوع تاخیری  
 در رسیدن از میلپور بهما یون محل جهت ادای نوکری حکم والای  
 جناب رحمت مآب بواسطت جناب مدارالمہام حاصل نموده مع  
 توابع خود والدہم از آنجا برآمده در انجیر باغ به مکان مستعار سرکار  
 سکونت ورزید و گاہ گاہ در اوقات عدم حضور سید محمد غوث خان  
 صاحب خوشنویس که از تلامذہ او است و جناب سید عبدالقادر صاحب  
 خوشنویس در تعلیم خط و تدریس کتب فارسی به صاحبزاده والا گھر  
 مدوح نیابتاً مشغول شدی و رفتہ رفتہ بتعلیم و تدریس صاحبزادهٔ  
 موصوف و صاحبزادهٔ دولت پناه عظیم جہ با استقلال مامور گشت  
 و آخر بہ مرتبہ اوستادی نواب جوان دولت و جوان سال سیدہ اللہ  
 المتعال پیوست ، و چون والدہم وغیرہ یعنی ما ہمہ متوسلان حضرت  
 آگاہ ہم از ابتدا بقصور در ماہہ مبتلای انواع رنج و عنا و از

ملاحظه قلت آمد و کثرت خرج بیج و تاب کش شکنج تشویش صباح و  
 مسا بود هم این تخفیف عام که از نکاح مبارک النسابیگم صاجه بوقوع  
 انجامید علاوه بران گردیده غوطه خوار چارموجه فرط تکلیف و اضطراب  
 و غریق بحر ناپیداکنار عسرت بسیار کردانید ، و راه امید وصول  
 بساحل نجات بدستیاری فلک رفاهیت از بیج جائی نکشاده درته  
 یاس مطلق نشانید از آنجا که پدرم باین حالت پر ملالت نظر بر  
 استنکاف و انکار مزاج حمیت امتزاج جناب آگاه خود را  
 جهته افزایش مشاهره بدرکسی از کارپردازان سرکار فیض مدار  
 رسانیدن و بتوسل احدی از اهل کاران دربار دُرین باب  
 سفارش کنانیدن نمی توانست ناچار بدار قناعت اقامت ورزید و  
 باعانت اجرت کتابت بساط اوقات می پیچید در وسط چنین حال  
 تشتت اشغال کتاب بوستان نزد جناب طاہر مرحوم منفور و کتاب  
 گلستان و غیره چند نسخهای خرد از عقاید و فقه بحضور خالم میخواندم  
 و مشق خط نسخ هم تا حرف فا رسانیده بودم اما بسبب ضیق معاش  
 بران خط نسخ کشیده استنساخ کتب متاخره متوجه شدم قضا را  
 دران هنگام عسرت التیام مرئی ما یعنی جناب مولوی محمد باقر آگاه در  
 سال یکهزار و دو صد و بیست و هجری داعی اجل را لبیک  
 اجابت گفت و دلهای ما را از ناوک غم و الم سفت ازان  
 بعد بذریعہ الطاف شرف الملک مرحوم نقصان مشاهره والددم که  
 پیشتر بنظر آورده بود بکمال انجامید و رسم نجسته نظم جشن

بسم الله خوانی جناب صاحبزاده خرد سراج الامرا نواب عظیم جابه  
 بآئین، بهین، و عطای خلایع از جامه خانه نوازش آگین و تقسیم  
 توره ها و جائزها بحسب مراتب هرکس از ملازمین بتاریخ بیست و  
 هشتم جمادی الاول در سال یک هزار و دو صد و هشت و یک هجری  
 زینت سرانجام یافت.

بیان در خوردن و اندم با عمادالدین محمدرخان  
 بهادر ظفریاب جنگ عمادالدوله بدرخواست  
 قریه بطور اجاره از تعلقه خان موصوف از اهل  
 کمپنی باجاره گرفته بود و برآمد دیگر مطالب  
 ذاتی خود و اتفاق ملاقات ما دو برادران  
 باخان موصوف در ضمن آن

چون پدرم دید که سایه شفقت پایه حضرت آگاه  
 زوال پذیر گردیده و کسی در ظاهر معینی و در امر استکتاب  
 دلیلی نمانده، باخان موصوف که دران ایام از باعث مختاریت  
 ثابته جنگ بکارپردازی دولت سرای جناب قدسیه عنان اسپ آمد  
 و رفت او از کمی التفات جناب قدسیه بازکشیده و رونق بازار  
 اقتدارش کاهیده و شهرت عزت و اعتبارش باخطاط رسیده و  
 میلان طبعش در حجب مفرط دنیای پر زور و جر منافع هر نوع

تجارت نزدیک و دور به نهایت انجامیده بود از وساطت جناب  
 طاهر صاحب خوشنویس و حاجی حافظ محی الدین صاحب که دران آدان  
 به تحفظ قرآن مجید استاذ خان موصوف بود ملاقات نمود و بر طبق مرکز  
 خاطر خود قریه ازو باجاره گرفته چند سال در سعی و تردد زراعت  
 و غیره آنجا متوجه گشت از آنجا که بخت نامساعدت و تقدیر باتدبیر  
 ناموافق می داشت از عدم باران رحمت بجای منفعت کثرت  
 مضرت صورت بست ، درین عرصه پدرم خواست که قصیده  
 هندی مولفه خود بتوصیف جناب قدسیه از استعانت و توسل  
 خان موصوف بحضور جناب ممدوحه گزرانیده در باب استخصال  
 اتالیقی صاحبزاده دولت پناه عظیم جاه سلمه است سعی نماید چنانچه  
 خان موصوف از راه الطاف التماس والدین قبول نموده پیش از  
 یک سال از ایام رسم بسم الله خوانی والایش مساعی موفوره بکار برده  
 در اجابت این معنی از همشیره خود یعنی جناب قدسیه عهد محکم  
 گرفت و بوقت موقت یعنی بعد انصرام مهام جشن رسم مسطور  
 یادده جناب قدسیه گردیده والدین را از شرف خدمت اتالیقی  
 مشرف گردانید و والدین هم هر روز بحاضر باشی جناب صاحبزاده  
 والایشان سرمایه اندوز مباحثات می شد و در جینکه والدین بتقارب  
 اعیان و بملاقات خان موصوف تشریف می برد رباعیات شاعرانه  
 گفته و از دست ما هر دو برادران بآئین خوشنویسان نویسانید  
 همراه خود برده به خان موصوف میدیایید و خان موصوف بطور

عبدی دو دو روپیہ، بما مرحمت میفرمود و دران زمان سن من  
چیزی کم و بیش شانزده ساله و سن برادرم چهارده ساله بود  
و کتاب بوستان که از جناب طاہر صاحب میخواندم تمام نگشتہ  
تا یکسال بیمار مانده شانزدهم جمادی الاولی سال یکہزار و دوصد  
و بیست و دو ہجری از تسلیم جان بخالق انس و جان ابواب غم  
و الم بردہای والدین وغیرہ کشود ناگاہ درین حال خان موصوف را  
شوق تجارت جنس مچہلی بندر گریبان گیر خاطر عاطر گردید و حافظ  
محمی الدین صاحب را بروانگی سمت بندر مذکور بجهة آوردن جنس  
آجا مقرر گردانید حافظ صاحب موصوف از رگدڑ نابودن مرد<sup>(۱)</sup>  
و محرم باستیازت<sup>(۲)</sup> والدین من اضعف العباد را بخانہ خود در میلاپور  
گذاشته عازم بندر مسطور گشت و بمن ملاحظہ وقت فرصت  
و دست داد تخنیت در حفظ قرآن شریف اشتغال ورزیدہ  
تا ہازگشت حافظ صاحب معزی الیہ رجب قرآن مجید را حفظ  
کردم و بعد از مراجعتش بخانہ خویش آمدہ بحضور والدین  
حسب عادت سکونت گرفتہ و ییل و نہار متوجہ حفظ قرآن گشتم  
پدرم و خالم بمن فرمودند کہ بدون ادراک قوانین تجوید قرأت قرآن  
مجید نازیبا و از طراز حسن معراست باید کہ از مقتدای قاریان  
یکانہ قرای این زمان واقف روایات حفص مربی شایقان پر  
نقص زبدۃ حاملان کلام الہی جناب مولینا حافظ شیخ محمدکی باین  
تجوید بخوانی و خارج حروف بدانی پس نقش شوق تعلم آن در لوح

خاطرم صورت بست و ذوق حضور خدمت فیض درجتش در دلم  
 فراهم نشست ، و چون دران زمان آن فضیلت نشان اکثر بحضور  
 صاحبزاده عالیشان نواب عظیم جاه دام اقباله بتعلیم قرآن حاضر  
 می بود قائد قسم بدین ذریعہ منیعہ بآن آستان دولت و اقبال  
 رهبری فرمود -

بیان ابتدای باریابی این حقیر نیاز توأمان  
 در دبیرستان تادیب نشان جناب هر دو  
 صاحبزاده فیض رسان عالمیان بدیعه حفظ قرآن  
 و ظهور نوازشات این امیر والا نشان بتدریج  
 زمان بر حال من ذره سامان به یمن کلام حضرت  
 ایزد سبحان

جناب خالم در سال یک هزار و دوصد و بیست و یک  
 هجری اجازت احضارم بدبستان فیض نشان جناب صاحبزادگان  
 والا نشان اعنی نواب اعظم جاه رضوان مآب و نواب عظیم جاه سلمه  
 استالوآب بتقریب تعلیم قرآن شریف از جناب قدسیه حاصل کرده  
 روزی مرا همراه خود برده بحجاب عظمت انتساب محترمه مدو  
 و بحضور فیض محمود هر یکی ازین صاحبزادگان والا تبار نجمه اطوار  
 خوش اخلاق نیک کردار ، برگزیده امرا زادهای نامدار ، شفیق قدرافزای

عالممقدار، قدوة حکماء با عز و وقار، اسوه جوادان روزگار، سرآمد  
 مهذبان<sup>(۱)</sup> فطانت شعار، سرحلقه ادیبان شیرین گفتار، مستثنای دانشوران  
 فراست آثار، پیشوای قدامت‌آزان کرم‌ت دثار، منتخب رهروان  
 طریقه<sup>(۲)</sup> ائمه اصحاب کبار، خلاصه محبان صادق الولای اهل بیت اطهار،  
 ندور گزرانیده بخدمت حافظ صاحب ممدوح گذاشت، پس  
 من هر روز حاضر حضور، و مودی مجرای هر دو صاحبزاده‌ای  
 نداشت دستور گشته روبروی جناب صاحبزاده بلند اقبال عظیم جاه  
 نوش خصال سلمه الله المتعال از جناب حافظ صاحب موصوف مبرور  
 و در بعضی احوال از صاحبزاده اشفاق بنیان، جناب حافظ عبدالمعلی  
 صاحب خوش الحان، سلمه السبحان ق‌ا‌ب، مستفید درس قرآن  
 اعجاز نشان، میشدم و با وصف حاضر باشی لیل و نهار بسبب  
 عنایات بسیار آن برگزیده ولی نعمتان کرم‌ت آثار در عرض  
 دو سال حفظ قرآن ساختم، اما بمقتضای استلزام حضور جنابین  
 موصوفین بضبط آن کماحقه پرداختن نتوانستم، و چون محض  
 جناب قدسیه جهت ادای فاتحه ختم عرض کردم، از راه فرط عنایات  
 علیه بعطای مبلغ صد روپیه سرفراز گشتم و به تربیت جشن اختتام  
 قرآن عظمت نشان بحضور چند بزرگان و دوستان در دیوانخانه  
 فیاض کامل، صوفی صاف دل، عارف حق آگاه، واقف اسرار  
 لی مع الله جناب شیخی و استادی مولینا مولوی محمد و جیهه الله



قدس است سره بالوازمه سماع که جناب ممدوح جلیل الشان بر طریقه  
 ابوالعلائیہ شایق آن بود پرداختم ، و فاتحه مفتوح ختم فلاح بحضور  
 شیخی و استادی جناب حافظ محمدکی صاحب خواندم ، و دعای خوبی  
 دو جهان این خداوندان از ته دل بجناب مجیب الدعوات  
 بے مثل نمودم و چون مابین حفظ در مسجد کاکا باوا که سر راه  
 جام بازار واقع است ، چند اجزای قرآنی که به خیر حفظ در آمده بود  
 در نماز تراویح قرات می کردم ، بفضلہ تعالی در سال اتمامش نیز  
 کسب معمول در همان مسجد آغاز تراویح کرده بودم که حکم جناب  
 قدسیہ جہتہ استماع قرآن مشفق و مکرمی صاحبزادہ حافظ عبدالعلی  
 صادب کہ برای خواندن تراویح در مکتب خانہ جناب صاحبزادہ  
 ممدوح مقرر شدہ بود شرف نفاذ یافت ، از آنجا کہ من وقت  
 افتتاح حفظ نیت شد خواندن کرده بودم ، بلحاظ شکر آبی جناب  
 قدسیہ نسبت بخود از عدم اخذ زر مقررہ سامع شکر و نسای تشویش  
 خیر گشتم ، در بحالت پر فکر و ملالت جناب مولوی عبدالقادر صاحب  
 مرحوم و مغفور مصلحتاً مجوز شد کہ نظر بر بد آمد مزاج فیض امتزاج  
 جناب قدسیہ گرفتن چنین زر و صرف آن بکسب ہیچکاه عند اللہ مواخذ  
 نخواہد گشت ، بناء علی هذا نظر بامثال حکم جناب قدسیہ بسرعت  
 سربہ در پنج شش روز از ختم قرآن شریف فارغ شدہ متوجہ  
 سماعت حافظ صاحب موصوف گردیدم ، پس بعونہ تعالی روز ختم  
 الشکر آبی کنایہ از بخشش انکی ہم هست کہ در میان دو دوست واقع می شود (برہان) (آ)

تزاروح جناب قدسیه بسمع قرآن مجید تشریف آورده بحجره همان  
 مکتب شرف جلوس بخشید و بعد انقراغ از فاتحه ختم مرا  
 بخاندن چیزی از آیات قرآن شریف حکم فرمود ، حسب الامر  
 جلیل القدرش چند آیات اعجاز سمات با رعایت قوانین تجوید  
 برخواندم ، سماعت فرموده صوت دلکن من باقواعد قرأت نهایت  
 پسندید ، بحافظ محمدکی صاحب بے سعی و سفارش کسی گفته فرستاد  
 که این تلمیذ شما را بحضرت ذاب محلی القاب بندگان عالی متعالی  
 عرض نموده دخیل بجرعه ملازمان و متعین جناب صاحبزاده خرد  
 والا نشان یعنی عظیم جاه خواهم نمود ( ق ۱۲ الف ) چون دران روز  
 تسلط عبدالغفار بهادر ثابت جنگ سرکار فیض مدار جناب قدسیه  
 و جناب محلی القاب بندگان عالی متعالی بیش از بیش و دل  
 جناب صاحبزاده کلان از عدم تصفیه و مجبور ساختن خان مسطور  
 بذریعه تربیت شب و روز رئیس در ریش و کثرت آمد و  
 رفت راقم بحضور جناب صاحبزاده موصوف بر خاطرش شاق و  
 سوی فطش نسبت بر اقم در ترغیب جناب صاحبزاده ممدوح  
 بچهار و افساد کارهای خود مالا یطاق و بهم ازین سبب  
 او را با راقم عداوت قلبی بیشتر و مالا یفاق بود شاید این مامل  
 تا چهار سال در حجاب لبت و لعل ماده جلوه ظهور ننمود ،  
 حتی که هرگاه این اضعف الانام در سرانجام مهام مروج خود

بیاد دہی جناب قدسیہ عریض مع اشعار ہندی میگزرائید، خان  
مسطور از راہ خصوصت باطنی خار ممانعت دیراہ برآمد کام میکاشت  
درین عرصہ صاحبزادہ خرد والا گہر بلند اختر نیز حفظ قرآن شریف  
بانجام رسانید، و توجہ خاطر خطیر بخواندن کتب نحو و صرف و  
فارسی و غیرہ منصرف گردانید

بیان حصول شرف ملازمت با سعادت  
جناب نواب رحمت مآب علیہ الرحمۃ  
باین ذرۃ بمقدار اول بار و دیگر سواخ  
و روداد قابل اظہار

ہر گاہ جناب شرف الملک مرحوم بتاریخ یازدہم رمضان  
المبارک سال یکہزار و دو صد و بیست و سہ ہجری از خدمت  
دیوانی معزول شد، بر دل والدہم از ظہور این امر و یاس حصول  
مکنونات خاطر از اضطراب غایت و تشویش لایہایت لاحق گردید  
و در ہمین سال مزاج وہاج جناب رحمت مآب باسنیلای عافۃ  
ہیکچہ متکسل گشت، بند از یک ماہ سیزدہم محرم الحرام سال  
یکہزار و دو صد و بیست و چہار ہجری غسل صحت فرمود پس ازین  
چون مرضی مبارک جناب رضوان مآب برای گذرانیدن نذر راقم

(۱) در راہ برآمد (۲) (۳) پیکش (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰) (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰) (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰) (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰) (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰) (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰)

و رسانیدن سعادت ملازمت نواب ممدوح اقتضا نمود، از  
 راه عنایات خداوندی ارشاد فرمود که بالفعل یک قطعه جلی خوشنویس  
 بگذرائی که بمین مصلحت وقت است، مطابق حکم قطعه بتخیر  
 حدیث نبوی با رباعی هندی گفته خود یعنی مَنْ أَنْفَقَ دِرْهَمًا  
 عَلَى طَالِبِ الْعِلْمِ فَكَأَنَّمَا أَنْفَقَ جَبَلًا ذَهَبًا أَحْمَرًا فِي سَبِيلِ  
 اللَّهِ تَعَالَى

### رباعی

از فضل اله غسل صحت  
 پایا ہے شہ عظیم دولت  
 سایہ رچے اس کا ہم پہ یارب  
 تا ہر وہ قیامت قیامت

طیار نمودم پس آنجناب مرحمت انتساب بعد از تقریب جشن  
 صحت کہ ہماروز بود وقت قریب نماز مغرب بجناب سید عبدالقادر  
 صاحب خوشنویس ارشاد فرمود کہ من بحضور نواب می نشینم باید کہ  
 شما راقم را ہمراہ خود گرفتہ باین تمہید کہ راقم از اجازت حضور  
 قدسیہ مکتب خانہ صاحبزادہ خرد بلداقبال عظیم جاہ حفظ قرآن شریف  
 کردہ (ق ۱۲ ب). شوق طلب علم دارد پیشکش گذرانید، جناب  
 موصوف بامثال حکم خداوندی پرداخت، چون قطعه مذکور در  
 حضور گذشت، خود بدولت مستفسر احوال ولایت راقم شد،

قادر صاحب خوشنویس از نام والد راقم و خدمت اتالیقی صاحبزاده  
 خرد معروضداشت فرمود می دانم و مؤثراً راقم را حکم صادر شد  
 که در نماز مغرب مقتدا شود ، حسب الحکم بامامت استادم و  
 مطابق مذهب سنیۀ شافعیہ در ادای ارکان نماز پرداختم ، چون  
 بجز خواندن بسم الله در مذهب حنفیہ مکروه است ، پس از ادای  
 نماز خود بدولت مخاطب بر اقامت شده فرمود که چرا بسمله بصوت  
 بلند قرات نمودی ، شاید در نماز ما کراهت واقع شده باشد  
 عرض کردم وقت خواندن کتب فقہ از جناب شرف الملک مرحوم  
 معلوم شد که تا آنکه امام مطابق مذهب خود رعایت سنن و  
 مستحبات نکند ، نماز مامومین هر مذهب " با ولویت مودی نگردد  
 چنانچه نزد عالم متبحر اجل ، متموج علم و عمل ، جامع معقول و  
 منقول ، کاشف فروع و اصول ، فرد کامل فضلاء متاخرین  
 مہر سپہر علوم دین متین ، صاحب تصانیف فایقہ و تالیف رایقہ  
 واقف اسرار خفی و جلی ، جناب ملک العلماء مولانا محمد عبدالعلی  
 قدس سرہ الولی ، ہمین قول مرجح است ، پس ارشاد شد کہ از  
 تلامید شرف الملک ہستی ، عرض کردم آری ، بعد ازین از زبان  
 مبارک خود در تحسین و آفرین راقم در افشانی فرمود ، روز  
 دیگر سرگذشت گذشتہ پیش استاد ممدوح خود ظاہر ساختم ، فرمود  
 کہ اگر تذکرہ این مسئلہ وقت بودن من در حضور آید بخوب ترین  
 وجہی با ظہار لیاقت تو خواہم پرداخت و دران ہنگام میمنت

فرجام از پیش گاه و آرایش خلعت دارالمهامی با قلندران دستخطی بشانزدیم  
 به محرم سنه مذکور و خطاب جای بمقتضای عالی ظرفی بموجب  
 اطلاع بدربار شاه دهنی با وصف عدم اقتدار و فضیلت سلطنتش  
 موافق رسم بزرگان خود نوزدهم ربیع الاول سنه الیه بحضاب  
 همین صاحبزاده عالی مقدار فخر الامرا مرحمت ، و خطاب عظیم جای  
 حکم همان دربار بادشاهی نوزدهم ربیع الاول سنه الیه ، و  
 خلعت منصب بخشی گری مع شمشیر به پانزدهم شهر جمادی الاخری  
 به جناب کبیرین صاحبزاده و الاثبار سراج الامرا مکرمت شده ، و  
 بعد ازین خطاب فخر الامرا به عمدة الامرا و سراج الامرا بامیر الامرا  
 مبدل گشت -

## بیان ورود نامه صاحبان عالی شان کمپنی بهادر در باب استقلال ریاست بنام نامی معالی القاب نواب عظیم الدوله

بنون یزد سبحان تعالی شانه ، و امداد حبیب برگزیده  
 جهان اعلی احسانه ، روز مبارک جمعه بیست و هفتم شعبان سال  
 یک هزار و دو صد و بیست و شش هجری وقت هفت و نیم  
 ساعت روز بلند شده خط نوازش نمط صاحبان و الا شان کمپنی  
 بهادر موسوم اسم سوادت لزوم جناب بندگان عالی معالی نواب

عظیم الدوله والا جہ مستر فالکنر صاحب چیف سکرتری و کنرل بارکلی صاحب  
 ٹون میجر در عماری سرکار با خود گذاشته (ق ۱۳ الف) و لطیف  
 بیگ خان مورچل بدست نشسته و جناب نواب گورنر سار  
 جارج بارلو بارونٹ بہادر و دیگر سرداران ذی شان بسواری  
 بہلہا عقب فیل عماری بودہ و سواران باریگاٹ و جلوی  
 سرکار ہمراہ داشتہ با تکلف و تزئین موفور و شان و تجل  
 نا محصور، از باغ ایوان نواب گورنر بہادر برآمدند و ازین سو  
 ہر دو صاحبزادہ والا گہر جلیل القدر اعنی جناب اعظم جہ  
 و جناب عظیم جہ در عماری سبز و حافظ احمد خان بہادر بخواضی  
 نشستہ، باستقبال نامہ مکرمیت شمامہ از میان دو صف  
 فوج کمپنی کہ از دروازہ دیوان خانہ ہمایون محل یعنی دارالامارہ  
 تا دروازہ درآمد باغ خاص مقابل یکدیگر استادہ بودند، تا  
 آبگیر اصطبل اسپان ترب تشریف فرمودہ صحابت خط تققد  
 نمط نزد زمینہ دارالامارہ رسیدہ نامہ را از عماری فرود آوردند  
 دران زمان بشاشت عنوان حضرت ہندکان عالی شمشیری از  
 قسم دھوپ بدست گرفتہ با مزید فر و شکوہ تعظیماً از جلوس گاہ  
 پیش آمدہ چشم برراہ ورود خط و نزول نواب گورنر صاحب  
 بزینہ دارالامارہ زیب و زینت می بخشید و ہم اہل خاندان  
 و سایر ملازمان از اعلی تا ادنی باستحظار دربار فیض مدارش

بهره اندوز می گشتند ، چون کرنل بارکلی صاحب و فاکلر صاحب  
 مع خط از عمارت و نواب گورنر صاحب و سرداران دیگر از  
 اهل مهمل با پائین آمده باجناب بندگان عالی از جوش فراوان  
 بقانون خود با موانع و مصافحه ملاقات کردند ، پس حضرت  
 بندگان عالی دست نواب گورنر صاحب و جنرل صاحب گرفته  
 آورده بر کوچ مخملی نزدیک تخت طلایی که سابق وجه وضعتش  
 مذکور شده جانب دست راست خود نشانیده و دیگر  
 سرداران را مثل کاس میجر و غیره که قریب بیست و پنج  
 کس بودند بشرف اجلاس بر کرسی های ساده معزز گردانید  
 و بعد انقضای وقت دو سه دقیقه گورنر صاحب ممدوح خط  
 عظمت نمط کپنی از دست کرنل بارکلی صاحب گرفته برای  
 دادش بدست مبارک نواب والا خطاب برخاست نواب  
 محلی القاب و جمیع سرداران حضار محفل نیز جهت گرفتن  
 آن برخاستند و آن از دست نواب گورنر صاحب بدست مبارک  
 محلی القاب رسیدن همان بود و بیست و یک ضرب توپ  
 تهنیت بر قلعه سر شدن همان و نواب فیض آف باجارت  
 نواب گورنر صاحب خط را بنا بر خواندن به متر فاکلر داد متر  
 مذکور بر پوکی محفل سرخ استاده خواند ، بعد خواندنش بیست و  
 یک ضرب توپ از سرکار فیض آثار قریب آف کندی که به

دل آف کندی زمینی را گویند که آب آن را گندد باشد و چاکها در پاداران افکنده دآب گیر دآب انبار را  
 زیر نمیزد



چینی گننه مشهور است سرشد و حضور برای خواندن ترجمه فارسی آن به راجه خوب چند بهادر میرنشی حکم فرمود در آنوقت متر فاکلز برض رسانید که ترجمه فارسی نیز خود میخوانم ارشاد شد که به خوانی پس متر مسطور بر بهمان چوکی استاده باواز بلند خواند، بعد خواندنش بیست و یک ضرب توپ علاقه کمپنی نهاده متصل شمردی که مهندی گننه نامند سر داده شد، و در فوج حاضر الوقت کمپنی و فوج سرکار سه شک بنادیق سر باواز کشید پس نواب گورنر صاحب و دیگر صاحبان منبع الشان بقاعده خود با جناب نواب محلی القاب ادای مراتب تهنیت کرده بر کرسی ها نشستند و حضرت نواب جین رخصت عطر و گلاب و طره ها و حمایل گل و غیره از دست خاص به نواب گورنر صاحب لطف نمود، (ق ۱۳ ب) و باقی سرداران را دسته های گل و گلاب و عطر و غیره از دست متر فاکلز دهانید، و جناب بندگان عالی بیک دست خود دست نواب گورنر صاحب و بدست دیگر دست جنرل صاحب و نواب اعظم جاه دیگر دست گورنر صاحب شفیق گرفته تالب فرسش دیوانخانه مشایعت نموده رخصت فرمودند، پس نازده ضرب توپ رخصتانه نواب گورنر صاحب در سرکار سرشد و فوج و اتواب کمپنی هم روانه قلعه گشت، بعد ازان خود بدولت

را شمردی هر جای که آب استاده باشد

بر تخت طلایی جلوس اجلال فرموده از اهل خاندان و ملازمین  
 مرد خرج و اهل قلم نذر<sup>(۱)</sup>ها گرفته از تخت مطلا برخاسته بحجرت  
 نعمت خان تشریف فرما شد و در اینجا نیز نذر<sup>(۲)</sup>های باقی مردم بنظر اقدس  
 درآمد غرض وقت<sup>(۳)</sup> اخذ پیشکش از راه مرام و مکارم خدادندی  
 یکدست خلعت مهتابی مهرماتی و یک تپهان کخاب بیدار و  
 یک دوشاله باعظم جاهد دیوان اعلیٰ و موبهبت و یکدست خلعت  
 مهتابی مهرماتی و یک کخاب و یک دوشاله به عظیم جاهد میزششی  
 مکرمت و یک خلعت کارچوبی و یک دوشاله به حافظ احمدخان  
 بهادر مرحمت گردید و مستر جان باثلی میرنشی انگریزی  
 بعطای یک خلعت مهتابی کارچوبی و یکدوشاله سفید و راجه  
 خوب چند بهادر میرنشی از عنایت یک خلعت مهتابی کارچوبی  
 و دوشاله نارنجی سرفراز و معزز شد و باقی ملازمان عمده  
 و غیره عمده درخور خدمات کارخانه جات بنایت خلار و  
 جایزها و شالها که در آن هنگام بمشابه گلیکها شده بود کامیاب  
 و ممتاز گردیدند ، و هم در آن روز از حضور فیض گنجور توره  
 یکصد روپیه مع میوه و عطر گلاب و بارهای گل به نواب گورنر  
 صاحب و فقط میوه بدیگر سرداران فرستاده شد و پنجاه  
 ارابه شکر شادی و شادمانی ورود خط هذا در تمامی محلاست  
 مدراس محفوظ الاندراس یعنی در تزل کپیری و لنگر خانه و هیلاپور

(۱) پیشکش یا نذر (۲) پیشکش های باقی (۳) وقت نذر (۴)

و چیتاداری و متیال پیشت و فرنگی کنده تقسیم پذیرفت و بشب  
هنگامه سرور و سرور از جمیع اهل ذوق و جور و مطربان  
باربد نوا و رقاصان ناهید لقا آرایش گرفت ، حاضران محفل  
فیض منزل از سماعت سماع و مشاهده رقص دیده را نور و  
دل را سرور افزودند -

ذکر فکر جشن سالگره نواب رحمت مآب  
بطریق اجمال و بیان صورت پذیری  
نوگرمی راقم و تقرر خدمت اتالیقی صاحبزاد  
عظیم الشان عظیم جاه مع دیگر احوال

نواب رحمت مآب بعد رونق بخشی مسند ایالت در  
هر سال روز چهاردهم ماه رمضان شریف موافق دستور  
نواب والا جاه جنت آرامگاه و نواب عمدة الامرا غفران پناه  
طاب الله نژادها در کفء میزان که بذریعوزونی و سنجیدگیش  
نمی توان رسید ، خود را مع هر دو صاحبزادگان سعادت  
اقران بازر و نقره و اجناس و اقمشه مختلفه می سنجید و آن را  
صرف مساکین مبذل مستحقین می ساخت و ازین تاریخ تا بیت  
و دو روز تقسیم توره های طعام بخواس و عوام و خلایع فائزه  
به صنایع خاندان و ملازمان ذی احترام می پرداخت ؛ و در

ششم ہر شوال المکرم رسم رنگ و در ہفتم سن جشن سالگرہ  
 بوقوع می پیوست ، و ہر کس از اعیان خاندان و ملازمان  
 ذی شان بحصول انعام و تحصیل خطاب بمناسب حال خویش  
 رنگ و سرور و شادمانی بخود می بست ، چنانچہ عمادالدولہ  
 بہادر ظفریاب جنگ بتقریب ہمین جشن عالم افروز در سال  
 یکہزار و دوصد و بیست و ہشت ہجری بخطاب امیرالملک  
 مخاطب و متصل این عنایت (ق ۱۲ الف) فقط بذریعہ  
 مصاحبت بے تقریبی بیست و نہم جمادی الاولی سال یکہزار  
 و دوصد و بیست و نہ ہجری بخطاب ممتاز الامرا ممتاز و  
 مصاحب و مقارن این خطاب و مصاحبت بحسن فراست  
 خویش خانہ نشین و معاتب گشت ، فی الجملہ "رنگ این رنگین  
 رنگ" (۱) بہار انتساب و طرز این شادی کرامت نصاب برنگی  
 رنگ (۳) و آب (۴) و رنگ میداشت کہ (رسم ربیع و مانی بہار  
 دنگ آمیزی خود را (۵) رنگ می انگاشت ، دران ہر دو شب  
 پر طرب ، آہنگ مطربان ترانہ ساز و خنیاگران نغمہ پرداز ،  
 چنان آویزہ گوش گردون میگردد کہ رقاصہ فلک پای کوبان  
 از مقام خویش فرود آمدہ بے اختیار دست تھمر می گزید و روز  
 (۱) رنگ = طور (۲) رسم (۳) رنگ و آب = خوبی و لطافت (۴) آب و رنگ = طراوت  
 و تازگی (۵) رسم نام نقاش (۶) مانی = نام نقاش (۷) بے رنگ =  
 بے رونق (۸) بے رنگ

سالگره مبارک بهر سوی و جانب صدای نقاره مبارک بادی و گورکه<sup>(۱)</sup>  
تهنیت و شادی سامع خیرخواهان رفاقی<sup>(۲)</sup> و ادانی را می نواخت و  
شور صدای سرشدن اقواب این شور و سرور در چپچاپ و  
بر قلعه و در صورت حضور اژدرال صاحب بهادر بر جهازات  
نیز گوش حساد پر عناد گز می ساخت و بعد تقریب بهمین  
جشن سالگره سال یک هزار و دو صد و بیست و هفت هجری نقش  
نوکری راقم مع اتالیقی صاحبزاده صغیر عظیم چاه صورت بست ،  
تفصیل این جمال آنکه چون از وقوع ممانات رنگارنگ در رنگ  
بست رنگ چاکری خود دل تنگ گردیدم و چهره برآمد کار  
خویش بکلف محالات تیره رنگ دیدم ، عرضداشتی متضمن براینکه  
شاید حصه رزق من در خزانه عامه سرکار والا نیست امیدوارم  
که در صورت اجازت بتلاش جانب حیدرآباد نجسته بنیاد سرکشم  
محضور قدسیه گزانیدم فوراً بحصول جوابش سرفراز نگشتم ، روز  
دیگر مشفق محسنی محمد جاوید خان بهادر اعتبار جنگ تاج الدوله بخانه ام  
آمده از طرف جناب قدسیه پیام نوازش التیام رسانید که بعد  
امیدواری مدت مدید درین کریاس فیض اساس عزیمت شما  
جهت نوکری سمت حیدرآباد موجب ملال مزید و کلال شدید  
خاطرم گردید ، انشاء الله المستعان تا آخر این ماه روان تقرر مشاوه  
شما بظهور خواهد رسید باید که نظر بر قلیل و کثیر نکرده بایجابش

(۱) گورکه = نقاره کلان ۱۲ اظفری (۲) در رنگ بست = برقرار ۱۲ اب (۳) عالی

پردازد و عزم طرف دیگر ن سازد و چنانچه مطابق ارشاد فیض برادر  
در آخر ماه مسطور یعنی بیست و پنجم شوال سال مذکور بنام زده<sup>(۱)</sup>  
ماهیان پانزده روپیه از سرکار نوازش دستور کامیاب شدم و بجناب  
نواب رحمت آباد و بحضور قدسیه نذر<sup>(۲)</sup> گذرانیده متعین جناب  
صاحب زاده صغیر عظمت انتساب گشتم ، اگرچه ثبوت و تحقیق  
حق قدامت این نیازمند مثل تعلیم تحریر مسودات و غیره به جنابین  
صاحبزادگان عالیشان از آن وقت که بذریعہ حفظ قرآن مجید از  
هم مکتبی این هر دو شمع شبستان دولت و اقبال شرف اندوز  
گردید ، مقتضی آن بود که تقرر در ماه ام از تاریخ مرقومه  
پیشتر و از پانزده روپیه بیشتر شود اما از ممر بعض مانع الخیر  
دران تاخیر و تقصیر افتاد ، بعد از انقضای چند روز بر مزاج  
دشمنان جناب منبع الشان صاحبزاده کفان شکایت مزمنه<sup>(۳)</sup> مشانه  
ظاهر گردید دران هنگام حکم حضور قدسیه اتفاق حاضر باشی راقم  
و دیگر اشخاص مثل ابن علی خاں و غیره برای تیمارداری جناب  
معلى القابش دست داد ، بفضل شانی برحق در عرصه سه ماه  
چیزی کما بیش مزاج مبارک ولایش سرمایه صحت و عافیت دریفت  
اما بلحاظ گزند عین الکمال<sup>(۴)</sup> رجال (ق ۱۲ اب) که احترازش لازم  
بهمه حال است ، از محل جز خفیه بمکتب خان بیرون تشریف  
نمی آورد ، دران اثنا رسم انصرام شادی طوی<sup>(۵)</sup> من که بسبب

(۱) زده (۲) یکش (۳) فرمه مشانه (۴) چشم زخم (۵) که خدای ۱۲ نظری (۶)

روداد بیماری جناب ممدوح با وصف عنایت چهار صد روپیه  
پیش ازین از حضور جناب قدسیه بنا بر همین رسم در چیز<sup>ترقی</sup>  
و اہمال افتاده بود ، بفضل فضل و اعانت عطای سہ صد  
ہون از آنجناب بلند اقبال کہ آن را باقتضای تنگ دستی  
خود کہ مذکور میشود از راجہ موہن لعل بہادر قرض گرفته مخفی  
بمن عنایت فرمود جلوة انجام گرفت ، تبیین حالت عسرت  
جناب صاحبزادہ فیض آمادہ این است کہ دران آوان سی روپہ  
ماہوار برای میوہ خوری آنجناب و یک روپہ در ہر جمعہ بجناب  
صاحبزادہ شوکت دستگاہ عظیم جاہ از جناب قدسیہ می رسید  
مقارن آن عبدالنفارخان بہادر ثابت جنگ از اسہال کبدی  
بیمار گشتہ آخر بہ همان بیماری سیدم رمضان سال یکہزار و  
دو صد و بیست و نہ ہجری جان بحق تسلیم کرد ، و بعد  
از چندی بہ معروض شدن وصول این وجہ قلیل چہنہ میوہ خوری  
بہ صاحبزادہ شایستہ سروری در حضور ذاب عالی جناب محلہ القاب  
بندگان عالی متعالی پنجاہ ہون ماہوار از طرف جناب قدسیہ  
مقرر گردید و من بعد از سعی سیادت پناہ نقابت دستگاہ ، منظر  
فیض و احسان جناب<sup>(۲)</sup> قادر علی صاحب بخدادی علیہ الرحمۃ والرضوان  
در جلدوی حاضر باشی و تیمارداری جناب صاحبزادہ والا شان  
باضافہ پانزدہ روپہ بتاریخ بیست و نہم محرم سال یکہزار و دو

مد و سی ، بحری سرفراز شدم ، و پیش از انتقال خان مغزی الیه  
 ورود نوازشات و عنایات جناب قدسیه که پیش از اسحاق  
 الدین توان گفت بودم ، پس از آن تا الآن موضع شکرگنجی  
 ماطر صفوت آگین و موقع گمان دل آئینه آئینش می باشم ، تفصیل  
 مقام اینکه چون آن ذات قدسیه بمقتضای مرحمت فطری  
 موہبت طبعی که مجبول بران است بہ ہر یک از  
 اکقان عقبہ اجلال و واقفان آستانہ اقبال جز نظر نوازش  
 ی کشایر و کسی را از ملازمان نواختہ و متوسلان پرداختہ  
 نیش گو کہ در ادای شرایط فدویت و خیرخواہی مصدر لغزشها  
 شدہ باشد از نظر رفیع منظر خود نمی اندازد از مرگ خان مسطور  
 نہ خیرخواہ سرکار خودش بحسب دانست خویش تصور میفرمود  
 استی راہ یاب دل شفقت منزلش گردید ، و مقارن این  
 حال بلحاظ آزر دگی خاطر صاجزادہ ولیعهد نسبت بخان مسطور  
 مین ظن بے اصل و وجود بگوشہ خاطر تقدس آثارش متکمن  
 شد کہ من و والدہم بایما و اشارہ جناب صاجزادہ  
 و صوف در ہلاکت خان مسطور کہ بظاہر اگرچہ در طلب  
 فاہیت صاجزادگان والاشان حسن مجرای خود ظاہر کردہ باعث  
 نزر خدمت دیوانی و سختی گری این دو رکن بیت الشرف  
 مدید ، اما در باطن نہال عداوت این بزرگ گردہاے



عنایت (ق ۱۵ الف) ایزدی خصوص نسبت بصاحبزاده بزرگ در دل پرکین خود می نشانید سعی فراوان از خواندن دعوت بکار بردیم و باعث هلاک وی شدیم مازانکه این چه گمانی است اتهام نشان که اکثر از افترای مفتریان فتنه ساز صورت گرفته ، والا نظر بر نوازشات بے غایت و عنایات لاهتایت آبخناب مقدسه محترمه که بفضلہ تعالی شانہ رشد و عزت راقم درین دربار اقبال آثار بذریعہ ہمین حضور مقدسه است هرگز متصور نبوده که مورد چنین ظن قبیح شوم ، و شب و روز متفحص سبب وجود چنین تهمت منافی عقیدست خویش گردم ، غرض بہر طور نظر بر رسوخ و ارادتیکہ با آبخناب قدسیہ میداشتم و میدادم نسبت این تهمت بخود مناسب ندیدم و ہم مقتضای اعطاف و الطاف بے اکناف آبخناب آن بود کہ این فدوی بی ریا را بہ چنین ظن نازیبا مظنون و متهم نفرمودی ، حیف صد حیف کہ خلاف انصاف در معرض چنین تهمت صریح در افتادم ، بلکہ حق و انصاف آن بود کہ این ظن در حق خان موصوف رجوع مینمود ، زیرا کہ برہم وضع و شریف مخفی و محتجب نیست کہ بسا منافع او از تسلط خان مسطور نقصان پذیرفته ، و فراوان آرزوہای او از خلل اندازیش در عدم جا گرفته ، ازان جملہ این بود کہ او میخواست

که بجایش خود مسلط گشته زمام اختیار کاروبار سرکار جناب قدسیه بدست آورد و بطبع حصول منافع کثیر محیط امور متعلقه این سرکار شده دیگر متوسلان این آستان را از میان بردارد و احتمال است که شاید دعای اجابت انتهای جناب نواب رحمت مآب که از اطوار ناپسندیده اش بمثل آنکه جناب قدسیه را ترغیب استقراض لکوک و تکلیف بار آن میداد و بار قرض ذاتی خود نیز بر ذمت بهمت جناب ممدومه می نهاد و صاحبزاده ولیعهد را در رنج و عنای دایمی میداشت، فیما بین جناب ممدومه و جناب صاحبزاده موصوف ناخوشیها و رنجشها برپا می ساخت بر خاطر اقدس خود رنجی میکشید و با وجود قدرت و انتقام آن از فرط حلم خویش کارش بر منتقم حقیقی می سپرد سبب هلاک وی گردیده و هم تیر دعای صاحبزاده موصوف که بمقتضای تسلط و اغوای او از دست جناب قدسیه در هر امر عاجز و تنگ بل از جان تنگ آمده بود بهدف اجابت رسیده باشد، پوشیده میاد که روزی پیش از مرگ خان مسطور جناب صاحبزاده موصوف با درد و الم تمام و حزن و اندوه لاکلام بعض حالات خصوصیت سمات خویش را در تخلیه باین فدوی بلا اشتباه و خدمتگذار خیرخواه ظاهر کرده فرمود، میدانم که ترا اجازت صحیح خواندن کتاب

مستطاب حصین حصین برکت تفضیل، از شیخ والا گهر، منتخب  
 علماء عصر واقف مسائل جزئی و کلی، کاشف نکات خفی و جلی  
 عالم باعمل، فقیہ کامل، راست گوی بے نظیر، موعظت فرمای  
 ہر امیر (ق ۱۶ ب) و فقیر، بینای حقایق اشیای گماہی،  
 دانای غوامض خدا آگاہی، سالک مسالک تجرید، ناہج مناج  
 تفرید، صوفی مشرب کامل، درویش مذہب آگاہ دل، تارک  
 حظوظ دنیای دنی، وارستہ از قید نفسانیت ما و متی، جناب  
 شیخی و مرشدی، واصل الی اللہ، مولانا مولوی محمد حبیب اللہ  
 قدس اللہ سرہ رسیدہ است، برین تقدیر یک قطعہ عرضی  
 احوال تشتت اشتغال خود بحضور مرحمت معہر سرور ہر دور  
 شفیع یوم الجزا، مقتدای انبیاء و رسل، پیشوای ہادیان ہدایت  
 سبل، لمجائی ہر مخمر آب و گل، ماوای ہر رنجور و خوشدل  
 علیہ الصلوٰات والسلام نوشتہ میدہم، باید کہ تو این عرضی را  
 در کتاب مستطاب داشتہ اللہ برای فراغت و رفاہیت  
 کونین و برآمد حاجت و امنیت دایرین من بخوانی،  
 راقم نظر بر امتثال حکم جناب بدین نیت بسا ختم ہا خواندہ  
 چنانچہ عرضی مسطور الی الآن پیش راقم نیازشیم در آن کتاب  
 مستطاب حاضر است، چون راقم را خفا و افرا در پیچ  
 امر منظور نبود درین اوراق این معنی را مندرج نمود و  
 آنکہ مفتریان بدظن و مفسدان فتنہ افکن مصدر حرکات

مانشایسته شده ، و سنایت و شکایت را شمار خود ساخته  
 مثل تهمت مسطورۀ هر امر مکرره نازیبا منسوب این محسود  
 اعدا می نمایند و آن را پیش ولی نعمتان دریا دل رسانیده می خواهند  
 که بر سبب خاطر این والا فطرتان عالی نژاد غبار طلال نشینند  
 بفضله ثعالی بحکم آنکه چاه کننده را چاه در پیش است خود  
 نگون سار شوند و در قعر ذلت و ادبار فرو افتند ، الحق بر  
 راستی این کس ، همین دلیل بس است ، خدای قیامت نیز که  
 روز انصاف است ، و میز هر کدورت و صاف بونه تعالی  
 سرخروئی تصیب خال این صداقت سگال خواهد شد ، و نظر بر  
 عدالت احکم الحاکمین بحکم

برو علم یک ذره پوشیده نیست

که پیدا و پنهان بنزدش یکی است

معامله خود را موقوف بر آن روز گذاشتم و دست از تعرض  
 این دار فنا که وجودیست عدم نما برداشتم ، باید دانست که  
 خان موصوف یعنی ممتازالامرا اگرچه سابق در وقت استیلای  
 بی انتهای خان مرحوم مسطور از عدم عنایات و نوازشات جناب  
 قدسیه سرگردان و پریشان حال بود ، اما مرگ خان مرحوم علاوه  
 بر آن گردیده بحدی معتوب جناب قدسیه شد که صاجزاده کلان  
 را حکم جناب قدسیه بگفته فرستادن سلام صادر گشت ، پس  
 از آنجا که جناب صاجزاده نیز از رویۀ خاندانی و نخوت بے معنی

خان موصوف که عبارت از دعوی همسری و غیره با جناب صاحبزاده والا نشان باشد کاره و شتربود ، مطابق امر مادر مکرّمه خود کار بند می شد ، یعنی هرگاه آدم خان موصوف براس دریافت خیریت بحضور جناب صاحبزاده جلیل الشان آمد در جوابش عوض تسلیم سلام گفته می فرستاد و بزرگی خالیت را بر طاق بے اعتباری می نهاد ، و چون دران ایام مرا با خان موصوف محبت و مخالفت بیشتر و فراوان و بحکم (ق ۱۶ الف) کَلَّ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ تدارک و تلافی احسان خان موصوف که بوالدم بظهور آمده ملحوظ به برآن و زمان بود ، خدا شاهد حال و واقف این مقال است که چه قدر محضور جناب صاحبزاده فیض آماده در حق خان موصوف سعی و سفارش می ساختم و بارها ازین جهت مورد عتاب صاحبزاده والا جاه می شدم تا آنکه از خوف عتاب آجناب روبروی مردمان نامش بر زبان آوردن نتوانستم ، و از زمانیکه مرا شرف و عزت مجالست و مصاحبت شبانوزی جناب هر دو صاحبزاده معلی القاب بحصول انجامید ، آمد و رفت من بخانه اش متروک گردید لیکن محبت و دوستی او پیش نهاد خاطر من بود ، و والد م گاه گاه بملاقاتش رفته هنگامه هم بزی و همکلامی گرم میداشت ، او هم از راه اتحاد مضمرات خود با والد م در میان می آورد و سنی و تنپاک مرا در تبدیل ذکر ذمیمه باذکار محامدش که از من

در هر مقام بنظهور می آمد بیان می کرد ، و بعد از ظهور عتاب  
جناب قدسیه و پردلی جناب صاحبزاده والا مرتبت آمد و شد  
والدم علانیه بالکل موقوف شد ، و صرف مودت و اتحاد او  
مکنون خاطر من و والدیم مانده همه وقت صلاح و فلاح و تصفیایش  
بجناب صاحبزاده عظمت انتساب کلان منظور و ملحوظ من بود ،  
یقین که جناب صاحبزاده عظیم جاه این مراتب را که بمشافه این  
جناب بارها بوقوع می آمده یاد داشته باشد ، او آنجا که گردش  
زمانه بمصدق آیه کریمه تِلْكَ الْآيَاتُ نُذَارًا وَلَهُابَيْنَ النَّاسِ  
( این حادشه ها می گردانیم آن را در میان مردمان ) بید قدرت خداوند  
یگانه است که چون و چرا را در حکم او دخلی نیست جل جلاله  
و عم نواله و به مشیت الهی چنان بود که یومًا فیونا مزیت  
فراغت و ترقی خان مسطور جلوه آرا گردد جد و جهد من برفاهیت  
خان موصوف موثر نگشت ، اگر خان موصوف خوش نصیبی داشتی  
تجربه نامزدگی نسبت های هر دو صاحبزاده والا نژاد در ایام  
طفولیت با دختران خان موصوف یا دختران برادر او یا  
دختران خواهرش بحال بودی و به دختران ضیاء الدوله مرحوم  
رجوع کرده بوقوع نیامدی و آنکه در حیات خان مسطور  
مصاحبت چند روزه نواب عالیجناب به خان موصوف حاصل بود  
اگر همین عزت و اعتبار تا آخر عصر نواب ممدوح باقی و قائم  
ماندی ، چها منفعتها محصل شدی ، چنانچه در آن ایام بمقابل

عظیم الامرا بخطاب ممتاز الامرا سرفراز و ممتاز شد، سبحان الله در اشای این حال زهی تجاوز کرده از خاطر نیک اندیش خان موصوف گل کرده که ناگفتنش ترجیح بر گفتن دارد، اما برای آفرین و تحسین دانش او یکی از آنها می نگارم که روزی از راه فراست پسندیده خود بتصور افزایش قدر و اعتبار و برآمد اغراض بسیار از تسلط (ق ۱۱ اب) خویش بجای خان مسطور بملازمان جناب نواب رحمت مآب تجویز داد که بلحاظ بار قرض لکوک از جهت خان مسطور همیشه مشفق محسنه مهربان خود یعنی جناب قدسیه را که از ابتدا تا الآن حصول این همه عزت و افتخارش از وسیله کفش پای مبارک او است، و گرنه سبب این اعزاز و اکرامش معلوم جس باید ساخت، چنانچه جناب نواب رحمت مآب بمقتضای آنکه خیرخواهی و ناشایستگی طریقه او کمال ناصفائی بدل میداشت، این معنی بجناب قدسیه ظاهر نموده فی مابین خواهر و برادر مواجهه و مقابله کنانیده آن نیک باطن را بمعرض عتاب و خطاب جناب قدسیه در آورد و خود بدولت هم نگاه التفات ازو درکشید، آخر از ره گذر وقوع این امر ناصواب رنج و ندامت بمحساب در خاطر فائزش راه یافته آمد و رفت او بدربار فیض دار به کمی انجامید، و به وقایع و اعتبارش کسر و اکسار بسیار واقع گردید، و هرگاه جناب نواب رضوان مآب را سفر خیر اثر ناگور شریف پیش آمد و همگی

اعیان جلیل‌الشان و ملازمان فراست‌نشان به تحصیل شرف و سعادت همراهی رکاب میمنت انتساب مامور شدند ، و برای سرانجام مهام متعلقه دارالاماره کسی سلیقه‌شمار از عمده دربار حکومت آثار نماند . خان موصوف را که از بدمزاجی و نخوت شکاری او بدل متغیر بود ، چار ناچار جهت سرانجام امور سرکار نامدار درین جا گذاشت ، و خود بدولت مع سایر ارکان فدویت پیرا و ملازمان جان فدا بسان نیز اعظم همت عالی نهست . بطی منازل سفر مصروف داشت ، انشاء الله تعالی تفصیل این اجمال در مقام خود مذکور خواهد شد ، ازان حین بدستاری این تقریب ، شماره سوخته خان موصوف باز از پرتو مشعل این عزت افروخته به مرور ایام اعتبار و پندارش باین حد رسانید ، وگرنه اصل حالش بر هر نقیر و قطیعه ظاهر و باهر است ، تا آنکه محقق نیست که جداجد او نصیرالدوله شکوه الملک نزد جناب نواب والا جاه باوجود ثبوت نسبت برادری و پیش جناب نواب عمده الامرا با وصف تحقق دوگونه قرابت یکی عمومیت و دیگر صهریت نظر بر حرکات ناپسندیده اش جز مثل نوکر عمده بزرگ مش متصور نگشته چه قدر و وقار داشت و پیش ارباب حکومت نیز چه عزت و اعتبار ، چنانچه وقتی که در زمان جناب نواب والا جاه جنت آرامگاه الکرناک



بضبطی ارباب کمپنی درآمد نواب لارڈ کارن والس بهادر نظر  
 بعدم حقیقت او در ریاست مثل جاگیرداران دیگر بیست و  
 نهم و نیم سال یکہزار و دو صد و پنج ہجری خطی بنامش  
 در بارہ طلب رسد بالقاب خان صاحب بسیار مہربان استظهار  
 مخلصان سلامت ترقیم نمود ، و ہم قبل ازان کہ جاگیردار چتور  
 گشتہ بر ہمین قدر و مرتبت بود کہ در سال یکہزار و یکصد  
 و پنجاہ و پنج ہجری مطابق یکہزار و یکصد و پنجاہ و یک فصلی  
 تحت حکومت جعفر علی خان فوجدار سیکاکول عالمی مصطفیٰ نگر می‌نمود  
 چنانچہ این حال از تائمہ عوض خان متصدی صوبہ حیدرآباد کہ  
 بہ فوجدار مذکور نوشتہ واضح و لائحہ است ، و عبارتش بعینہ اینکہ  
 از اینجا کہ پاس سخن موجب مزید اعتبار است زود زر تعہد  
 سرکار مصطفیٰ نگر و مرثیٰ نگر و سیاکول و طومار سنی لک روپیہ  
 تغلب و تصرف اوردالدین خان و طومار واصلات مصطفیٰ نگر  
 عمل عبدالوہاب و تغلب و تصرف مومی الیہ بر جناح استعجال  
 بفرستند ، زنہار توقف و (ق ۱۷ الف) تغافل نکنند ، تاکید بیش  
 از بیش داند ، اگر در فرستادن طومار سنی لک روپیہ مداہنہ  
 خواهند کرد ، موافق مچلکا زر از شما گرفتہ خواہد شد انتہی و فرو  
 اعتبار مشرق الامرا مرحوم برادر بزرگ خان موصوف ہم محتاج بیان

(۱) مصطفیٰ نگر می‌نمود (۲) زود زر (۳) مصطفیٰ نگر (۴)

(۵) تغافل (۶) لک (۷) روپیہ بزرگ (۸)

نیست ، چنانچه روزی نیم آستین پوشیده در عهد ریاست جناب  
 نواب عمدة الامرا والاجاه بدربار فیض آثارش درآمد ، پس نواب  
 مدوح که باوصفی که از راه عزت افزائی حکم پوشش نیم  
 آستین ، مثل بهرام جنگ مرحوم و غیره ملازمان نافذ گردانیده محض  
 لمحاظ نخوت فروشی و پندار و استکبار میلاپوریان که از آن مثل  
 تنفر خداوندان نعمت این ریاست کراهت و نفرت تمام بهم  
 رسانیده بود نیم آستینش بزجر و توبیخ تمام بر تنش پاره پاره  
 گردانید و چون نواب رحمت آّب بروز انتقال پدر خان مخصوص  
 دلیر جنگ شکوه الملک که نهم صفر سال یکهزار و دو صد و بیست  
 و نه هجری بوقوع آمده بنا بر سرکردن اتواب منت گن بخدمت  
 والا درجت نواب لفٹنٹ جنرل ہانریل جان ابرکرمی بہادر خطی  
 نگارش فرمود ، جواب آمد کہ کسی از چنین قرابتیان لایق مثل  
 این توقیر مخصوص شان رئیس زادگان نیست ، درین صورت  
 زہی فرخندگی طالع خان موصوف کہ بخت خوابیدہ اش بمحض تائید  
 کار ساز بندہ نواز و دستگیری و تصدق این خداوندان نعمت  
 بے نیاز بیدار گشتہ بعزت سرشدن اتواب تعظیم دود نخوت  
 غور در دماغش پیچید و حالانکہ برای پدر این تکبر شمار این  
 چنین تعظیم و تکریم کسی ندید و نشنید

# بیان بعض کو ایف حمیت جناب رحمت مآب و دیگر چند رویداد و فواید آن

روزی در ماه محرم بر آبدار خانہ ولیعهد ریاست جناب صاحبزادہ ذی شوکت اعظم جاہ جناب نواب رحمت مآب در پس حجابی و عبدالغفار خان بہادر ثابت جنگ پیش آن تشریف می داشتند کہ سائل بلفظ نواب بسوی خان مسطور بانگ زد، ناگاہ چہرہ جناب نواب رحمت مآب غضب ناک گشت، فوراً خان مسطور از روی دانش بدر آمد این معنی بر آجنجاب دریافتہ آکس را بمقام کوتوالی فرستادہ و بہ ستون بستہ بسیار مضروب تازیانہ تادیبانتہ گردانید، تا غبار ملا لے کہ ازین لفظ "بر" خاطر مبارک راہ یاب شدہ بدر رود و زمانی حسام الملک مرحوم در سواری با بلبان<sup>(۱)</sup> نوازن مانند جناب نواب محل القاب از خانہ خود برآمد، چون منہیان این کیفیت را بسمع اشرف جناب نواب رسانیدند آجنجاب نظر برینکہ چنین طغمہ مخصوصہ شایان شان رئیس کرناٹک است باطلاع گورنر آن زمان و استخراج حکم پولس از ارتکاب چنین سواری شوکت آئین منہش کنانید و نیز مرحوم موصوف مسجدی نزدیک خانہ خود احداث<sup>(۲)</sup> نمودہ خواست کہ در آن

(۱) (آ) ہر خاطر (۲) (ب) زبانی (۳) (آ) بلبان نام ساوی است کہ

اقامت صلوات جمعه نماید ، چون این معنی بسمع اشرف جناب  
 ذاب رحمت مآب رسید باین مضمون پیام فرستاد که نماز جمعه  
 بدون اذن امام در مذهب جایز نیست ، بفضل و قوت دین  
 باب هرگز اذن نخواهم داد ، آخر به تهدید شدید او را ازین  
 اراده باز داشت ، و روزی جناب رحمت مآب با مدارالمهام  
 خاص شرف اختصاص شرف الملک که در زمان ذاب والا جاه جنت  
 آرامگاه و ذاب عمدة الامرا غفران پناه بخدمت داروئگی عدالت  
 مامور بود ، نزد حسام الملک مرحوم تشریف فرمود ، بعد اجلاس  
 انجناب مرحوم ممدوح متوجه مدارالمهام گشته نظر بر هتک و  
 الزامش یکی از مقدمات زمان (ق ۱۷ اب) داروئگی عدالت  
 آغاز ساخت ، و بر پنج استفسار بیکی از قصص آن وقت  
 پرداخت این معنی بر طبع کوه وقار آن رحمت مآب نهایت  
 سنگین آمد و بغضب تمام این کلام تهدیدانه بر زبان راند  
 که عروس مرده شوی گاهی هم آغوش یکی و گاهی هم دوش دیگری  
 میباشد ، نه ثروت و دولت دنیا را افتخاری ، و نه احتیاج  
 و افتقار این جهان را اعتباری ، شیخ سعدی شیرازی قدس  
 سره میفرماید

بر مرد هشیار دنیا خس است  
 که هر بدقی جای دیگر کس است

سکین دما ۴۲ از عروس مرده شوی کنایه از دنیای فانی باشد ۱۲ اب (آ)

(۵) هر مرد دما

نباید که سازی گهی چون خسان  
 بچشم حقارت نظر در کسان

و از آنجا برخاست و بمدارالمهام حکم کرد که از امروز با چنین  
 خود پرستان از عقل و دانش دور بطور مساوات اقدام نباید کرد  
 و سخنانیکه ازین چنین متکبران مغرور سرزند ، جواباتش بطور  
 همسری بر زبان باید آورد ، و قسم سر من تا <sup>چنین</sup> می کشی که مرحوم  
 معزی الیه به تعظیم تو نیاید هرگز به تعظیمش قائم نشوی ، غرض  
 مدارالمهام موصوف تا زمانیکه ذخیره حیات به خازن اجل سپرد  
 با همه باد و فروشان نخوت شعار به همان خودداری بسر برد ، هم چنین  
 افتخارالدوله حافظ محمد ناصر خان بهادر چهار نفر را با لباس گنده  
 بر چهار اسپان لنگنده نشانده باراده بیهوده همسری جناب  
 نواب ستوده القاب افغان و خیزان افتخاراً سواری می نمود ،  
 روزی ناگاه جناب نواب محلی القاب در شاهراه با ایشان دوچار  
 شده از خشم و غضب بسیار ایشان را کشان کشان به پیشگاه  
 ملازمان خود طلبیده بر آنها عتاب و خطاب چنان فرمود که  
 خان مشارالیه خیلی ترسیده اگرچه در ظاهر به ترک این امر ناپسندیده  
 حفظ حرمت و خیریت خود اندیشید ، اما بمقتضای سفاهت  
 لباس جوانان را بر پشت آنها مخفی بسته از حوالی کند <sup>(۲)</sup> ساله  
 خود را پیردن رسانیده در سواد پل و ارم مرکب اینقسم سواری نامالایم

و باعث اخم و کینه سایر مردم می گشت و نیز روزی جناب نواب  
رحمت مآب به تقریبی بخانه مومی الیه با مولوی حکیم احمد حسین خان  
بهادر ندیم خاص تشریف فرما گشت ، خان مشارالیه از نخوت  
بے معنی و پیوده دم مساوات زنی که بآن جناب فیض مآب  
میداشت ، رفاقتش را واقعی و وزنی <sup>(۲)</sup> ننگاشته پاننان از  
دست دیگری به حکیم موصوف دهانید ، پس آن خداوند حمیت  
بمجرد این حرکت توپین تضمینش بخدی در خشم آمد که اراده بر رفت  
بر نشست مرجع گردانید ، خان <sup>(۳)</sup> مذکور ترسان و هراسان به بحر تمام  
نود را نگون ساخته با سینه غضب آگینش چپانیده باستغفاء  
این جسارت شعله آتش غضبش فرو نشانید ، و باز خود استاده  
پاننان از دست خویش پیش حکیم سابق الذکر گزرانید ، روزی  
چویدار از جانب دلیر جنگ شکوه الملک حاضر حضور جناب نواب  
رحمت مآب گردیده عرض کرد که نواب صاحب بعد سلام استدعای  
خیریت حضور نموده اند ، جناب نواب حمیت انتساب  
بمجرد استماع لفظ نواب در فرط غضب آمده حکم فرمود  
تا طبایح زدن و در قید کردند ، روزی در عصر ریاست  
جناب نواب رضوان مآب بتقریب دعوت فاتحه شاه بوعلی  
قلندر قدس سره بخانه مشفق مولوی عبدالودود صاحب رفته بود

(۱) ای آنچه از وی خنده آید ۱۲ ص (۱) (۲) ننگاشته (با) (۳) خانمذکور

(۴) گزرانید ای نهاد ۱۲ عین المصادر (۱)

و در آنجا شرف الامرا مرحوم را با مولوی شهاب الدین صاحب یافتم، چون مرحوم معزی الیه مرا معاینه نمود لب سفارش نوکری مولوی شهاب الدین صاحب گشتود، من عذر عدم گنجایش در سرکار بمیان آوردم، و از زبان مولوی صاحب مسطور به نهایت اضطراب پنهان سرود (ق ۱۸ الف) که بهر طور این سفارش نواب صاحب ما محصور باید رسانید، آئنده هر چه مقدر است بوقوع خواهد آمد، شرف الامرا مرحوم بمجرد شنیدن لفظ نواب از زبان مولوی صاحب مزبور سرگذشت مذکور بیان<sup>۱</sup> و در باب بار دیگر نیاوردن آن لفظ بر زبان تقیید فراوان نمود، چنانچه راقم این ماجرا حینے که خان موصوف حاضر حضور بود بعرض ملازمان رسانید، فرمود که مرا هم ازین معنی آگاهی است، و خان موصوف هم اگرچه واقف این امر و مصدق قول من بود، اما در آن وقت چهره اش بکمال انفعال زرد می نمود، و آنجناب روی ما هر دو می دید و تبسم می فرمود و هم برین متوال<sup>۲</sup> زبانی خالم که بحضور رضوان تاب عرض کرد گوش زد راقم گردیده که در وقت ریاست جناب نواب والا جنت آرامگاه باری سرفراز علی خان از جانب نصیرالدوله شکوه الملک مرحوم بدریافت خیریت حضور آن عالیشان مع خالم که رفیق خان<sup>۳</sup> مزبور بود به همایون محل حاضر آمده منتظر برآمد حضور فیض اشتباه والا جاه

نشسته بود ، وقتیکه بر طبق عادت از کفش محل به بیابون محل تشریف آورد ، خان مومی الیه بکمال ادب پیشتر شرافت آداب مجرا بجا آورده در باب استفسار مرده خیریت باین منوال بعرض فیض عرض آن مظهر جاه و اجلال رسانید که غلام را پررم نواب نصیر الدوله شکوه الملک باستدراک خیریت حضور فرستاده اند بمجرد شنیدن لفظ نواب خیلی خشمگین شده و گوشمال خان مسطور از دست خاص نمود ، از زبان فیض ترجمان این کلمات فرمود که کدام پدرت را نواب ساخته ، اگر بار دیگر چنین جسارت نمائی سزای عقوبت افزایابی ، خان مزبور ترسان و لرزان استغای جرمه خود ساخته با جازت انصراف مرخص گردید ، پس درین صورت به یقین پیوست که حوصله طبایع غیور سلاطین دانش آئین و روسای باشکوه و تمکین اولین و آخرین که مظهر صفات جلالیه و جمالیه حضرت باری ، و در کارنامه ظهور عقل و دانش نقوش غریبه کلک بدایع شکار صنع کردگار اند ، این معنی را بر<sup>۲۲</sup> نمی تابد که کسی که از مرتبه خودها فروتر است گو که اصغر باشد یا اکبر در لوازم آداب و خصوصیات خودها مثل قابلیت پیشکش<sup>۲۳</sup> ستانی و تسلیم و لیاقت خطاب نواب و سلطان و غیره برای تکریم و فرود آمدن مردم ملازم و غیر ملازم

(۱) کارنامه = ای تاریخ ۱۲

(۲) بر نمی تابد = ای تحمل نمی کند (۳) (۴) نذر و تسلیم



از سواری خودها چنان تلافی سواری خداوندان عالیشان برای تنظیم  
دم مساوات زند و بلکه بمجرد صدور این چنین حرکات و کلمات  
از کمتران این برتران صورت عتاب و خطاب شان در آئینه ظهور  
جلوه گرمی شود و مرکب این امور که سزاوار امر و خواقین ثروت  
معمور است تنبیه و تادیباً مستوجب قید و بند شدید میگردد و  
تطبیق مقال هذا اینکه مقتدای علمای جلیل الشان، پیشوای فضیلت  
رفیع المکان، سر حلقه واعظان نکته دان، سردفتر مفسران حقایق  
تبیان، مستند فصیحی متاخرین، مخیر بلغای متحرین، واقف  
مواقف کونیه، عارف معارف الهیه، کاشف اسرار جلی و خفی  
ملا حسین واعظ کاشفی علیه الرحمه در باب سنی و یکم اخلاق محسنی  
فرموده که غیرت چیز است که صیانت آن در تدبیر مهات و توكید  
سیاسات انسان را ناگزیر و لازم است عموماً و سلاطین و روسای  
بانیان را نگاهداشت آن در سرانجام امور ملت و انصرام مهم  
(ق ۱۸ ب) مملکت واجب و متختم خصوصاً غیرت بر دو نوع است  
غیرت دین و غیرت دنیا و رعایت هر دو نوع ضروریست اما  
غیرت دین آنست که در تمشیت امر معروف و نهی منکر سنی جمیل  
نمایند، و ملازمان حضرت و رعایای مملکت خود را مرکب اطاعت  
و ممنوع معاصی و مناهی فرمایند و غیرت دنیا بر سه نوع است  
اول نسبت با اشباه و اقران خویش دوم نسبت با خاصه خود  
سیم نسبت با عموم خلق اما آنچه نسبت با مثال خود است چنان

باشد که تفوق بر ایشان در مرتبه خواهد که هیچ کدام را بروی  
 سرافرازی نرسد ، و خود بحسب جاه و صولت و قدرت و شوکت  
 و عظمت و حشمت و اقتدار و ابهت از همگی بیش و از  
 جمگی در پیش باشد ، و هر آینه از ظهور این غیرت و وفور  
 این حمیت<sup>(۱)</sup> بیشتر بود ، آورده اند که یکی از اولاد سلاطین حکمی  
 را پرسید که میخواهم از همه اخوان و اقزان خود بر سر آیم ، و  
 گوی دولت از میدان کارهای کلی کشاید و مهات حسب المراد  
 بر آید و این از خصایص اهل همت است ، هر چند همت بلندتر  
 باشد این غیرت را غلبه اختیار بچوگان اقتدار بر بایم ، مرا از  
 اسباب این کار چه چیز بدست باید آورد ، حکیم گفت ای شاهزاده  
 مرا اکتساب دولت را هیچ سببه به از حمیت و غیرت نیست

## نظم

کسی کو بغیرت برافراخت تیغ  
 سر تیغ را بگذراند ز میغ  
 چنین گفت آن مرد بیدار بخت  
 که از غیرت آید یکف تاج و تخت  
 ز غیرت بدست آید نام و ننگ  
 ز غیرت مراد خود آری بچنگ

(۱) حمیت را غلبه (۲) میدان را هیچ سببه (۳)

اما غیرتی که نسبت بهخاصه خود است آنچنان باشد که خواص حرم خود را از چشم نامحرم پوشیده دارد و ایشان را در محافظت حدود عصمت و عفت مبالغه نماید ، و هر چه رعایت آن شرعاً و عرفاً لازم باشد ایشان را بران مقدار سازد ، تا به بین آن اهالی و رعایا نیز بصلاح موصوف و از فساد مهجور باشند ، بزرگی در وصیت یکی از پردگیان حرم عفت خود فرموده .

### (نظم)

پردگیان را بمقام جلال  
جلوه حرام است مگر با حلال  
دیده بهر روی نباید کشاد  
پای بهر کوی نباید نهاد  
این همه آفت که به تن می رسد  
از نظر توبه شکن می رسد  
دیده فروپوش چو در صدف  
تا نشوی تیر بلا را هدف  
هر که بجز جفت<sup>(۱)</sup> خلالت بود  
رخ منها مگر همه خالت بود

اما غیرت به نسبت عموم خلق چنان است که غیرتی که بر محذرات

حرم خود دارد نسبت با حرم جمیع مسلمانان . بجا آورد و نگذارد که  
از ملازمان بارگاه جهان پناه بدنامی . بخاندان مردم یا ناموس ایشان  
راه یابد انتهی کلامه ، پس هر بادشاهی که چنین حمیت در نهاد  
عظمت بنیاد خود دارد لایق بادشاهی و سزاوار خطاب نعل  
الهی است ، و هر امیر و رئیس که همت والا نهمت خویش  
بر تحصیل این غیرت گمارد مستحق امارت و ریاست ، و شایسته  
(ق ۱۹ الف) القاب نوبی و جاهی ، و نیز واضع قوانین ملک  
رانی ، مخترع قواعد جهانبانی ، گیهان<sup>(۱)</sup> خدیو عدالت گستر ،  
امیر تیمور فریدون فر ، در ترک خود نصیحت مرشد کامل حق دال  
خود<sup>(۲)</sup> زیب تسلیر فرموده ، و آن این است که هر که از مردان  
فتوت نشان عموماً و از رؤسا و شاهان خصوصاً مثل غیرت  
و حمیت و ننگ و ناموس مرغ لک لک<sup>(۳)</sup> زیرک پیش دید  
خاطر ندارد ، و در ریاست و حکومت خود دیگری را شریک  
آرد ، حضرت حق جل و علا که مالک لاشریک مملکت  
ارض و سما و معطی دولت و نعمت دین و دنیا است ،

---

(۱) گیهان بر وزن بیهان . بمعنی

روزگار و دنیا و جهان باشد ۱۲ ب آ ۲ ، یعنی قطب الاقطاب شیخ زین الدین ابوبکر تیار باد  
قدس سره (آ) (۳) و آن ایست که چون لک لک در آشپز خود بچه زاغی را هم آغوش بچکان  
خود دید سه شبارد ز بران بچه زاغ نظر گماشت و بعد از سه روز که غایب شد سه صد و چهار  
صد لک لک جمع آمدند و ماده آن لک لک را بمنقار و مخلب می زدند تا بمرد ۱۲ (آ)

مسند سلطنت و امارت باو نگمارد و اورا سزاوار عطای خلعت  
اطاعت اُولی الامرِ مِنْكُمْ نپندارد ، زیرا که حکمران در ریاست  
واحد میباشد ، و حکومت بواحد می‌نماید ، و وقوع شرکت  
دران منافای سطوت و غیرت مستوجب سلطنت و مملکت ،  
و مخالف همیت و قوت مستلزم سیاست و ریاست است ،  
چه طوفان وجود اقتضای هر یک بمقتضای اختلاف آرا گردد  
عدم انتظام مهام انام می‌انگیزد ، و بلای اذاع خللها و  
اقسام فتنها می‌خیزد ، و نظر برین بادشاه جم‌جاه جناب ظل‌الله  
امیر تیمور شاه اقربای خود را از چنین شرکت باز میداشت  
و بر تقدیر ظهور خواہش اشتراک تادیباً آنها را در حبس و  
افلاس میگذاشت دیگر اینکه تعظیم و تکریم عندالله باعتبار کبر  
سن نیست ، چنانکه فرموده اند بزرگی بعقل است نه بسال  
توگری بدل است نه بمال ، اگر بر کبر سنی بودی ، یعقوب  
علیه السلام بر طبق شریعت خویش سجده انحنای بیوسف علیہ السلام  
نمودی ، و سید دو عالم صلی الله علیه وسلم اسامه بن زید را  
که مولی زاده آنجناب سترگ و درسین خرد ، و بدانش بزرگ  
بود سر لشکر ظفر پیکر نفرمودی ، چنانچه اورا برای جهاد کفار  
ضلالت شعار سمت ابّنی که از دیار روم است روانه کرد  
چون بعضی اشخاص نظر بمولی زادگی و صغر سالگی او رضی الله عنه

طعنها از راه تحقیر بسر کرد کیش بمیان آورد آن سرور دوجهان  
 یاصنای این معنی فرمود که اِنْ طَعَنُوا فِيْ اِمَارَتِهِ فَقَدْ  
 طَعَنُوْا فِيْ اَمَارَةِ اِيْمِهِ مِنْ قَبْلُ وَ اَيُّهُ اللّٰهُ اَنَّهُ كَانَ  
 لَخَلْقِهَا اِلَّا مَارَةً وَ اَنْ كَانَ يَلْقَى اَحَبُّ النَّاسِ اِلَيَّ وَ اِنَّ هَذَا  
 يَلْقَى اَحَبُّ النَّاسِ اِلَيَّ بَعْدَهُ يَعْنِي اِذَا مَرَدَمُ بِرِ سِرْدَارِي اسامه  
 طعن میکنند تحقیق بیشتر هم در امارت و حکومت پدری یعنی  
 زید پسر خوانده من طعن کرده باشند ، بنام ایزد که زید پیش  
 من سزاوار حکومت و امارت و دوست تر از مردم بود بدستیکه  
 اسامه نیز بعد پدرش نزد من محبوب ترین مردم و شایسته  
 حکومت و سرداری است انتہی و ہنم کشف حقایق ، و صاف  
 دقایق ، بحر علوم شریعت ، کنز فنون طریقت ، عارف  
 معارف ذات مطلق ، کاشف اسرار نور برحق ، شاه عبدالحق دہلوی  
 قدس سرہ العزیز ( ق ۱۹ اب ) در آداب الصالحین مطابق مضمون  
 حق و ہم از حقوق مسلمین مرقوم کیمیائے سعادت من تصنیف  
 پرده کشای وجہ حقایق ذات حق ، آئینہ نمائی صور دقایق صفات  
 مطلق ، حبیب حبیب الہ ، کلیم کلیم اللہ ، دانای علوم و حی  
 الہی ، واقف اسرار نامتناہی ، حجت الاسلام امام محمد غزالی رحمۃ اللہ  
 علیہ میفرماید کہ از حقوق مسلم آنست ہر کما ہیئت ظاہر و باطن  
 او دلالت بر علو منزلت کند رعایت نماید ، و حفظ منزلت  
 او کند ، کہ رعایت منازل دین است ، پس توقیر و انتظام

او اشرف و اکابر را نه چنان باشد که ارازل و ادانی را ،  
 چه رعایت هر یکی در نور مرتبه او است ، و در خلاف  
 این ایذا است ، چه مردم محترم و معزز را اگر تعظیم نکنند  
 ایذا کشد ؛ و مردم فقیر را اگر اندک التفات کنند بهمان مقدار  
 شاد گردد ، آورده اند که پیش ام المومنین عایشه رضی الله عنها  
 طعامی نهاده بودند ، سایل آمد ، فرمودند که بدهید ، بعد  
 ازان سواری ازان راه می گذشت ، فرمودند که بخوانید این سوار  
 را ، گفتند که یا ام المومنین مسکینان را از دور طعام میدهی ،  
 اغنیا را بحضور خود میخوانی ، فرمودند که حق تعالی هر یکی  
 را مرتبه و منزلی داده ، پس لازم است بر ما که حفظ  
 آن منازل کنیم ، این مسکین راضی است به قرصی و طعمی  
 زیاده ندارد ، و این غنی ایذا می کشد اگر او را بطریق گدایان  
 قرصی بدهیم ، پس خوب نیست ایذاء مسلمانان ، مروی است  
 که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم درون خانه بود و صحابه  
 رضوان الله علیهم اجمعین جمع بودند ، ناگهان جریر بن عبد الله به علی  
 درآمد ، چون جانیافت بر در خانه بنشست ، پس آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم جامه خود را پیچیده به سوی او انداخت  
 که برین بنشین ، پس جریر آن جامه بر چشم نهاد و بگریست  
 و گفت یا رسول الله چه حد<sup>(۱)</sup> است مرا که بر جامه تو نشینم

اَلْكَرَمَ لَكَ اللهُ كَمَا اَكْرَمْتَنِي پس دید آن حضرت صلی الله علیه و سلم بجانب قوم و گفت که چون بیاید شما را بزرگی پس گرامی کنید او را و چون کسی پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم می آمد و وی در سادۀ که نشسته می بود و گنجایش آن نبود که با وی در سادۀ نشیند ، و سادۀ از زیر خود کشیده در زیر او می نهاد و اگر نمی نشست مبالغه می کرد تا که می نشست صلی الله علیه و سلم و علی آله اجمعین انتهی ، پس درین صورت تفظیلی که مردمان بظهای زمان چون سلاطین و حکام و روسای عالی مقام و اهل منصب با احتشام و سادات و علما و شرفا و مشایخ ذوی الاحترام می نمایند فی الحقیقت این تعظیم و تکریم بمقتضای عقل و فراستی و شان و مرتبائی که خدایتعالی به نفس نفیس ایشان کرامت فرموده ثابت و متحقق است نه موقوف بر شرافت آبابی و بزرگی قرابت داری ، چنانچه حال امرا و عظمای روزگار ما مطابق این معنی است ، یعنی بعد فردوس خرامی نواب ما صاحبان شوکت و حشمت ( ق ۲۰ الف ) و حاکمان ذی قدرت و ثروت ، از دانایان فرنگ با فرهنگ بتعظیم و تغنیم رونق بخش مسند اعظم جاهی ، مربع نشین چار بالش واک جاهی ، سرد چمنستان یک سال و سه ماه ، نور جبین و سیاهی مهر و ماه ، مهر سپهر مبالغات و تفانر ، جناب نواب غلام محمد غوث خان هادر پرداختند ، و می پردازند ، و با این هم بیاید که تفویض حکومت و امارت مشروط بخدا ترسی و نیکوکاری و مربوط بدادری



و دیانت داری بوده باشد ، پس هر که از چنین شمایل حمیده و  
 خصایل پسندیده مقبول خالق و ممدوح خلایق گردد لاریب او  
 سزاوار امارت و سرداری و شایسته حکومت و خدمت سپاری  
 است ، چنانچه سعدی شیرازی علیه الرحمہ فرموده ۛ

خدا ترس را به رعیت گمار

که معمار ملک است پرهیزگار

و اگر کسی بے اکتساب فضایل مسطوره از راه نخوت فروشی و واسطه  
 قربت و خویشی ، در میان خلایق گردن افتخار بیفزاید و براه  
 عظمت طلبے خود تازد ، صرف فضولی و محض حماقت نمائی بلکه  
 ماصدق این معنی است ۛ

چو فضلہ ایست که می زاید از غذای لطیف

کسیکه فخر کند بر نسب ز بی هنری

هرگاه در آغاز ریاست سراسر افاقت نواب عالیجناب رحمت مآب  
 سایر اہل خاندان فساد بنیان باختیار رسم طوایف الملوک با او  
 پہلو زنی می کردند آنجناب مستطاب ما از فرط حمیت کہ ثبوت  
 رضیہ امرای علوم نہمت و طریقہ انیقہ عظمای سمو فطرت است  
 ازان فرقه آوارہ سخت کارہ و پردل بوده مزاج والا بہ ہر  
 گونه کہ اقتضا می کرد بر تنبیہ اینہا می گماشت ، علی الخصوص  
 از میلاپوریان باقتضای فضولیہای ناشایان تنفر بسیار ، مثل جناب  
 جد امجد و پدر والا اقتدار و عم عالی مقدار خود میداشت ،

و روزی آنجناب رحمت مآب در زمان عود بیماری ثانیاً بجناب صاحبزاده کلان در سال یکهزار و دوصد و سنی هجری که بهایون محل شرف سکونت می بخشیدند ، و جناب قدسیه آن وقت برای سرانجام کاری بشادی محل تشریف فرما گردیده بود ، دقتاً بعد نماز مغرب بیعادت فرزند دلبند موصوف خود تشریف آورده نزد پلنگ آنجناب جلوس فرمود ، و با حاضرین دور دور مطابق دستور مودب نشستیم در آن وقت شاید بمقتضای آن که از طرف میلاپوریان بوالفضول نوعی شکرابی نامعقول برمراج وارد شده از اول تا آخر همگی کیفیت بے اعتدالیهای نصیرالدوله از تجویز ورود نواب حیدر علی خان بهادر جهته تنبیه برادر شفیق<sup>(۱)</sup> علی التحقیق خودش ، و اراده تمکن رو بر مسند ریاست الکه کزنائیک باعانت نواب مذکور و حال استخلاص و نجات او از قید نواب مسطور بمساعی جمیده جناب نواب والا جاه ، و صورت تجویز نواب امیرالامرا ارسال سلاسل طلائی پیش او بسبیل هدیه از وساطت عمال ارکاٹ (ق ۲۰ ب) و ساتکده و غیره بمجازات وقوع چنین بدخواهیش ، و سرگذشت تشریف آوری نواب والا جاه جنت آرامگاه نزد جناب نواب امیرالامرا فردوس مکان باستانع تجویز مذکور و استحسان عدم صورت بست نسبت های صاحبزادگان جلیل الشان بادختران میلاپوریان ، و مفتنم دانستن قرابت ضیاءالدوله با خویشان

یک یک بیان فرمود ، و بکمال خضوع و خشوع دست برداشته  
در حق اینان بدعا نمود ، اگرچه چنین امور بمقتضای غیرت  
و حمیت موفور از جناب نواب رحمت مآب بسیار بظهور آمد  
اما درین اوراق ذکر تمامی آن موجب ابرام خاطر ناظرین دانسته  
سوی ازان به<sup>۲</sup> چیز ارقام درآورد

بیان صفات حمیده و اوصاف برگزیده  
جناب نواب رحمت مآب که حضرت باری تعالی  
در جوهر ذات اقدسش مخمر فرمود و ذکر کنخدائی  
هر دو صاحبزادگان اعظم المرتبت عظیم الشان  
که بکدام سن و سال جلوه ظهور نمود

در خاندان انوری و دودمان والا جاہی مثل امیر بے نظیر  
جناب نواب رحمت مآب که بخدا ترسی و راستی و فیاضی و حق رسانی  
و قدانوازی و حقوق شناسی و رقت قلبی و کسر نفسی و صلہ رحمی  
و عده وفائی بیجیل و انباز بود ، و در جود و قوت و ہمت  
و مروت و آئین خودداری و پاس مراتب بزرگان و ہمسرانیکہ در  
حفظ مرتبہ خود بدولت می پرداختند بین الامثال والا قران ممتاز ،  
چشم فلک ندیدہ ، و گوش روزگار نشنیدہ ، و قتیکہ آیات بینات

تندیر و احادیث طبیات تحذیر<sup>(۱)</sup> بحضورش خوانده می شد یا خود  
 بتذکرگناهان گذشته بر زبان فیض بنیانش می آورد نهار سرشار  
 سرشک از چشمه سار چشم بگلزار رخسار روان گشته از جایش می برد  
 سیاح نالش تادم اقبالش بر مزارع دوست و دشمن یکسان  
 می بارید ، و بهار دل همیشه بهارش سرخار حب دنیا<sup>(۲)</sup>  
 دنی در ته تیغ عدم می نشانید ، در نظر عطای دریا دشت  
 لکوک بمنزله الوف می نمود و در چشم همت گردون منزلش  
 مراتب الوف از تعداد احاد نمی افزود ، چنانچه در اوایل سنین  
 فرحت تضمین جلوس میمنت مانوس مسند موروثی روزی مدارالمهام  
 جناب شرف الملک مرحوم بموجب ارشاد فیض مواد محلی بعد  
 وصول زر خمس حجره خزانه عامره یک یک یک روپیه علیحدہ علیحدہ  
 انبار نموده بزمانی که خود بدولت در کلس محل تشریف میداشت  
 عرض نمود ، بمجرد عرض این معنی برخاسته از برای آنکه مقدار  
 انبارش دریابد ، باجناب موصوف سوی حجره خزانه قدم فرسود ،  
 هرگاه نزدیک در حجره مذکور در رسید ، دفعه برگردید ، جناب  
 موصوف ازین حرکت سراپا حیرت گشته به<sup>(۳)</sup> مبادرت استفسار و جهش  
 پرداخت ، فرمود می ترسم از آنکه وقت معاینه اش رغبت مزاج ما  
 بامساک آن گراید تا وقت احتیاج برآید ، هر چند جناب موصوف

(۱) تحذیر ای ترسانیدن ۱۲ م ۲۲ (۲) نهار ای لب ریز ۱۲ اب ۳ (۳) دنیا دنی (ما)

(۴) مبادرت ای پیشه گرفتن ۱۲ کنز

اطمینان و امتحان خود را از طبع مبارکش مرة بعد اولی و کرة بعد  
 اثری بعرض فیض والا رسانید ، لکن پذیرا نفرموده از  
 روی عجز تمام ارشاد نمود که حالا تکلیفی بر خود گوارا داشته  
 به تقسیم تمامی زر مسطور بکسان مامور باید پرداخت ، و بعد تقسیم  
 باز محضورا معاودت باید ساخت ، جناب موصوف پس از  
 بجا آوردن این امر والا قدر چون بشرف ادراک حضور دمساز  
 گردید ، از عنایت نیم آستین لباس افتخار در برکشید ، بعد وفات  
 آن والا همت در عصر فرخنده اثر جناب نواب رضوان مآب روزی  
 راقم بخانه جناب موصوف بر طبق معمول از برای درس یافته بود ، جناب  
 موصوف به تقریبی تذکره مسطور بمعرض بیان آورده با آواز بلند  
 بگریست ، و فرمود بعد همچنین امیر کبیر و این چنین کریم دستگیر  
 زیست خود محض ناچار است روزی حین حیات آن ذی همت  
 عالی فطرت در دبستان فیض نشان صاحبزاده فیض آماده عظیم جاه  
 پیش عالم عارف بالله جناب مولوی و الجیه رحمه الله درس کتاب  
 (ق ۲۱ الف) صرف میگرفتم مولوی صاحب تقریباً توجبه بارشادم  
 گماشت که امروز محض کرمیت دستور رفته بودم ، و آن  
 فیاض زمان در محل تشریف میداشت بانظار ملاقاتش قدری  
 مکث و ایهمال ورزیدم ، پس آنجناب از محل سرا بیرون نرآمد  
 و چون پیش نشین خاص فرشی گسترده و مابین آن فرش و

فرش جلوس گاه خاص جای خالی مانده بود ، آن عالیشان سراسر  
 تواضع با وجود حضور حشم و خدم قریب فرش اول کفش از پای  
 مبارک بدست خود کشید ، و بعد مرور از آنجا باز از دست خویش  
 برپا پوشید ، و تالب فرش مجلس خاص خرامان شده آنجا خلع  
 نمود ، و نزد فقیر آمده جلوس فرمود ، عرض کردم که با این چنین ثروت  
 عظیم و اقتدار فحیم<sup>(۱)</sup>، پاپوش خود از دست برداشتن بے شائبه تکلف  
 کمال بے تکلفی می نماید ، ارشاد فرمود که گاه گاه به کسر نفس خود  
 از من بهچنین بوقوع می آید تا نفس من لوی سرکشی نیفزاید ، و  
 ایام گذشته عسرت خویش فراموش نسازد ، باز التماس نمودم که  
 شیف ما فقرای این زمان را با وصف دعوی فقر باین منوال نشکشی  
 حاصل نیست ، بار دیگر به عجز فراوان با چشم گریان بزبان  
 فیض بنیان آورد که ای مولوی صاحب شب و روز مرا خوف  
 طاعی شدن نفس بسیار می باشد دعای خیر از شما در حق من  
 کافی است الغرض بعد ازین از هر دری بمکالمات دیگر در پیوسته  
 مرخص شدم ، ازان باز هر چند نفس خود را تنبیه میکنم از حروفی<sup>(۲)</sup>  
 باز نمی آید و به پند پندی نمی گراید و در ابتدای ریاست آن  
 سرایا موهبت همه ملازمان ماذون شدند که هر روز وقت ده  
 ساعت بهایون محل حاضر آیند و صف بسته مستفید مجرا شوند ،  
 لهذا روزی پدرم بوقت موقت در ایام صیام خود را

(۱) فحیم (۲) بے شائبه (۳) حروفی ؟ ای سرکشی ؟ ام (۴)

محل مذکور رسانید، و باستخصال شرف مجرا هم سلک ملازمان  
منظر برآمد خاص بود که خود بدولت برآمد فرموده متوجه  
مجرایان گردید، در آن حاضرین سعادت علی خان عرف زنده صاحب  
نایبلی هم بنظر مبارک درآمد بمجریکه بنا مش صدا زد پیشتر آمد،  
فرمود که آیا گرسنگی صوم شمارا باضطرار می آرد، او بعرض رسانید  
که البته شان رمضان همین اقتضا دارد، در جوابش بانبطاس  
ارشاد کرد که حاشا از صوم این ماه مبارک مرا گرسنگی  
مفهوم نمی گردد باز مشارالیه به جرات عرض نمود که اگر بحضور  
گرسنگی صوم معلوم شدی بهتر بودی بمجرد این معروضه موی الیه  
نامش باز بر زبان آورده ارشاد کرد که شاید مقصود شما ازین  
بیان دریافت گرسنگی غریبا بوده باشد، این گرسنگی صوم چیست  
من آن گرسنگی ایام عسرت خود یاد دارم، اصلا تا دم زیست  
خود ازان ناسی و ذاهل نخواهم ماند، و ذکر این نعمت رب کریم  
هر آن و زمان بر زبان شکر بیان خویش خواهم راند، همه  
حاضرین از استماع این کلام سراسر رحم و کرم نهال محبتش در  
خیابان دل کاشتند، و دست دعا بخوبی داریں او برداشتند  
آن جناب ترحم تآب بسرگرمی تمام تقیید وافی و توجه کافی در  
ادای حقوق هرگونه از تقسیم مشاھره ملازمان و غیر آن بهرهای  
و قدردانی و قدرافزائی قدیمان<sup>(۳)</sup> بهرگاہی و بیگاہی میفرمود، و

پیوسته در حق شناسی و صلۀ رحمی اهل قرابت با وجود حسد و ناتوان  
 بینی ایشان بر طبق مرتبۀ هر کس بسوگ و مراعات هر نوع از  
 "سرگرم سرگرم بود چنانکه کلمات عبرت نیز آنجناب رقت انگیز بود،  
 همچنان حکایات موعظت آمیز او ناخن زن دل نا پر سیز، اکثر  
 عادت آنجناب آن بود که بر زبان فیض ترجمان خویش لفظ الله  
 کریم است جل جلاله آورد، و به فرزندان و محبان و خیرخواهان  
 خود مدام همین نصیحت میکرد که آنّا فانا بجز فضل خدای تعالی  
 چیزی دیگر نخواهید و همگی مطالب مرغوب در تحت آن حاصل  
 و جمیع مقاصد مطلوب بذریعۀ آن واصل دانید، و هر هر  
 یکی از سایر بندگان او تعالی لازم که خود را لاشی و ناچیز  
 محض داند، که چیزکنندۀ ناچیزها می تواند که ناچیز را چیزی  
 گرداند، اگر کسی بتصور خود نمائی در پی بود و وجود خود  
 دود، از جانب (ق ۲۰ ب) مختار مطلق بالعکس عمل رود،  
 مصرع : او ست سازد چیزها ناچیزها

انتهی، فی الواقع توانای برحق او است که کوه را کاه گرداند،  
 و ذره را بافتاب رساند، اگر کسی بتصور من هم چیزی هستم  
 لای انا و لا غیر بر سما افزاد، غیور حقیقی نشان تکبر و غرورش  
 سر بر زمین اندازد، و تقاضای غیرتش نمی گذارد که کسی سر تکبر  
 برآورد، نهال که سر نخوت بسوی آسمان افزاخت، با این بلندی



سایه او را بایل زمین ساخت و ذره که بساط عجز بر بسط خاک انداخت ، ساز همتش به هم آغوشی چرخ برین نواخت ، افتاده منظور و مقبول بادگاه او است ، و سرفراز مطرود و مردود آستان با غر و جاه او ، ـــ

تواضع سر رفعت افرازدست  
تکبر بخاک اندر اندازدست

اگر وقتی بر ملازمان بر آشفته از روی عتاب گفته که استیصال و برطرفی همه شماها خواهیم نمود ، یا یک یک را مشاهره پنج پنج رویه خواهیم ساخت ، فی الفور از راه انصاف داد به تنبیه نفس خود می پرداخت که اگر حال این چنین شود ترا نواب که خواهد گفت و گوهر تنظیم و تکریم تو که خواهد سفت ، و چون آنجناب مینف محافظ آداب شرع شریف بود از مایه صورت فاسق معطن نهایت نفرت می نمود ، چنانچه روزی معتبر خان بهادر صفدر جنگ جاگیردار رنجگده را در ایام صیام ماه رمضان برکت التیام تنبول خورده به صحن دیوانخانه جلوس گاه خاص پیش صاحبزاده بلند اقبال ولیعهد استاده ملاحظه فرمود ، بصاحبزاده ممدوح نغرض شدید نمود که چنین بے تمیزی باک را بحضور خود چرا بار میدهی که بصحبتش هیچ گاه از بند بدنامی نهی ، او را بقدرغن بلیغ پندی دهی که گاهی باین جسارت حاضر حضور ما نشود ، بعد ازین در مراتب توقیرش چیزی از تقصیر افزود ، و همواره از کارهای قبیح که سر

به بدنای کشد گریزان می بود ، و از حرکات و سکناات بے منی  
 که پیش خدایق منجر به بدنائی گردد احتراز بسیار می نمود ، و اگر  
 بر کسی از حضار محفل و خدام حضور فیض گنجور در غضبت آمدی  
 فی الفور ، بحکم حدیث اذخال السرور فی قلب المؤمنین من عمل الثقلین  
 ازان کس بجز تمام استغفای خطای خود کردی تا دلش نشکند که  
 از دل شکنی مردم کمال خوف داشت ، و گاهی کحوالی کاریکه  
 خلق خدا را ازان اذیتی یا تکلیفی بهم رسد نمی گردید ، و بفرزدان  
 و هواخواهان خویش همواره این اندرز می فرمود که در پی چنان  
 شغلها مروید که بندگان خدا را دران از خود متفر یا بید ، چنانچه  
 پیش از وفاتش به نه روز عید سعید رمضان شریف وقت هشت  
 ساعت روز برآمده بر عادت خویش بسواری عید بدرالاماره  
 چپپاک تشریف فرما گردید ، و همه جلو و حشم و خدم و  
 مرکب و غیره سواری خاصه مهیا و آماده گشته مگر صاحبزاده  
 خرد بزرگ دانش بسبب انفجار دبیله که در رانش بود حاضر  
 شدن نتوانست ، و چون خود بدولت باین معنی آگاهی نداشت  
 از عدم حضورش بهم برآمده بعد قدری مکث و انتظار بجلت  
 تمام به طلبش یک ترب سوار فرستاد ، و پیش صاحبزاده بزرگ  
 خرد پرور ، ولیعهد فیض گستر از راه شفقت پدری و تنلیم آداب  
 سروری بکلام موعظت انجام زبان نصایح تبیان کشاد که الحال

ہمہ مردمان بعیدگاہ جمع آمدہ چہ انتظار ورود سواری مامی نمودہ  
 و از درنگ ما در تابش آفتاب چہ قدر دل تنگ می بودہ باشند  
 رئیس را نباید کہ بہ چنین حرکات دور از کار بر دل عامہ خلایق  
 کہ ودایع بدایع خالق اند بار نہد کہ از ہم چنین امور بے دستور  
 اہل ثروت بخلق اثر نفرت تامہ دست می دہد  
 کاری مکن کہ گوش بہ نفرین نہی ز خلق  
 آشکار کن کہ خلق جہان آفرین کند

پس روسا و حکام را در چنین مواقع کہ با مجمع عامہ ناس کار  
 افتد ضرورت است کہ تبعیت آنہا پیش نہاد خاطر خود دارند،  
 تا کسی از ایشان تصور اذیت گوئہ مخاطر نیارد حتی الامکان قصد  
 خاطر خود را طریقہ خوشنودی و رضاجوی ایشان باید گماشت و از  
 دل شکنی و آزدگی ایشان نقاب خفا از روی زشت بدنامی و  
 بدنامی نشاید برداشت کہ سرور عالم و سید ولد آدم صلی اللہ علیہ و  
 سلم فرمودہ اند اَلْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِبَالُ اللّٰهِ وَ اَحَبُّهُمْ اِلَيْهِ اَنْفَعُهُمْ  
 لِعِبَالِهِ<sup>(۳)</sup> کہ ملوک راست آئین پیشین را ہر بیل و نہار حفاظت  
 ہمچنین مراسم ملحوظ ، و بہ سینہ فیض گنجینہ ایشان لحاظ این چنین

(۱) (۲) بدنامی دہد نامی (۲) (۲) برداشت کہ ملوک (۳) یعنی تمامی خلق عیال الہی

اندازان کہ اللہ تعالی کافل ارزاقی ایشان است و دوست ترین خلایق بر سوے حق تعالی  
 آنست کہ کثیر النفع باشد بہ مخلوقات دی از ہدایت و تعلیم احکام دین و شفقت و رافت  
 بر ایشان روایت کرد این را بزاد از الش کذافی شرح شہاب الاخبار ۱۲

مراتب مدام محفوظ بود ، خصوصاً خلفای راشدین رضی الله عنهم (ق ۲۲ الف) دیگری بر خود برمی داشتند ، و هرگز تخم رنج و تکلیف در خاطر احدی نمی کاشتند ، منقول است که هرگاه عمر بن الخطاب رضی الله عنه در رهگذری گذری میفرمود ، و اگر پیش می آمد بخلق عظیم روا نمی داشت که او را زپیش خود راند بلکه خود قدم بجانب دیگر می کشاد ، پس او ازین تعلیم منت بیکران بر امت سرور عالم نهاده است ، چون خبر فوحت اثر برآمد ضیاءالدوله مرحوم حسب الطلب والا از فرخنده بنیاد حیدرآباد بعزم مدراس خجسته اساس بکنجدای هر دو صابزدگان فیض رسان عالمیان بسمع اشرف رسید ، روزی وقت نصف النهار در روشن چوکی قدم رنجه نمود ، و همین پور بارفت و ولی عهد پُرشوکت<sup>(۳)</sup> نواب اعظم جاه را که با محضر محفل تشریف می داشت آواز بلند بحضور خود بخواند ، و بحالتی که به حسب اکثر عادت خود هر دو کف دست خویش به تشبیک اصابع بر قفا گذاشته استاده بود ، فرمود که اراده مادر شما در باب تجهیز کدخدائی شما هر دو برادران چنان یافته میشود که مرا مقروض کند و اشاره بما حضار محفل نموده فرمود که درینصورت این مردمان که دایر و سایر دولت ما هستند برآورده شوند ، پس اعزاز و احترام ما کدام خواهد کرد ، و لفظ نواب بر زبان که خواهد آورد ، در زمان پدر بزرگوار ما جناب نواب

امیرالامرا فردوس مکان شخصی تاجر از لبابین در محمدپور هرچند در  
 سرانجام کدخدائی پسر خود به صرف لک هون پرداخت، اما احدی  
 باوجود اکل بے شمار و شرب شربت های خوشگوار و اخذ پوشاکها  
 و انعامهای خطیر و جز منافع کثیر نسبت تجارتش را مبدل بامارت  
 ساخت، الحاصل هر قدر که کثرت منتشان کریاس فیض اساس  
 ما خواهد بود، افتخار و اعتبار ما پیش امرای نادار و حکام ذوی الاقتدار  
 خواهد افزود، از اسرف های زرهای لکوک بچنین تقریبات بحر حصول  
 نسبت مساهمت با تاجران و ساهوان متمول شرف دیگر نزد  
 خردمندان متصور نیست، انتهی، چون جناب ولیعهد صاحبزاد  
 فیض آماده بایما و اصرار بعضی از کارپردازان عمده بتوسیع  
 دروازه باغ خاص دارالاماره به تمهید اینکه در مواسم و تقایب  
 عمده مثل اعیاد و غیره بسبب ضیق آن از ازدحام جلو سواری و  
 هجوم مردمان شهری اذیتی بهم میرسد اجازت گرفته آنرا فراخ و  
 وسیع ساخت، آنجناب پیش جناب شرف الملک مرحوم بانظار این  
 ماجرا پرداخت و فرمود اگرچه طوعاً و کرها اجازت این معنی وادم  
 اما میدانم که دل بر استنهای مردم نهادم که جرم و اودرم<sup>(۲)</sup> باوجود  
 اقتدار و اختیار ملک کرنا ملک بهمین گذرگاه تنگ گذر می کردند،  
 و رخت هستی مستعار از همین باب مضیق بسر بردند

(۱) A مواسم جمع موسم بمعنی وقت و نیز ایام معین چنانچه عید و جز آن گذار فی المدار و کشف ۱۲  
 (۲) A اودرم به فتح اول و سکون ثانی و کسر ثالث درای بے نقطه ساکن برادر پدر باشد که به عربی  
 عم گویند ۱۲ ب

و مرا هم باین ثروت که فی الحقیقت بازیچه اطفال است گاهی تزیین  
آن مناسب نبود ، و همچنین ولیعهد ممدوح هرگاه مولای  
حکیم احمد حسین خان بهادر رفیق خاص و غیره را بتائید خود همراه  
گرفته بنا بر آداب گاه بجای ملازمان بارگاه بآئین عرض  
کرده جای دور مقرر نمود ، همون روز شکوه این معنی هم پیش  
جناب شرف الملک مرحوم باین مضمون ادا فرمود که آدابیکه شاهان با  
اقتدار را شایان است مرا مقرر ساختن گویا به بهنجوسن پرداختن  
است ، یقین تصور نمائید که باین ثروت از چنین فضولیات  
گاهی خشنود نمی شوم ، بلکه تنفر تمام دارم ، جناب مرحوم موصوف  
اکثر اوقات بیان محامد عالی ظرفی و بلند حوصلگی آن امیر خدا ترس  
بحدی بیان می فرمود که مرغ عقل تا آشیانه ادراکش پرواز نمی نمود  
الْفَرَضُ آن خدیو ارجمند حکم مَکُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا  
زمام همت والا نهمت خود به اطعام محتاجین و انعام مستحقین  
مصرف ، و عنان عزیمت از اسراف بیجا مثل کثرت تنویر  
قنادیل و چراغها و تاسیس عمارات مشین و تکلف ظاهری  
و حظوظ نفسانی و کثرت مخارج بقلب مداخل معطوف میداشت  
و این ثروت و کمکت که فی الوقت حاصل روزگارش بود پیش نظر  
بحر موجش قطره می نمود ، هرگاه ضیاء الدوله حسب الطلب نواب  
محلی القاب بنا بر استخدائی هر دو صاحبزادگان و الاشان از

بلده حیدرآباد را ہی شده بفاصله یکس کروه (ق ۲۲ ب) از مدراس  
 طرح نزول انداخت ، و با امرای دولت و حشم و خدم و دیگر اسباب  
 جلوی باکرو فراتم که ازینجا باستقبالش فرستاده شد ، غره رجب  
 سال یکهزار و دوصد و ستم و دو خود را داخل مدراس فرخنده  
 اساس ساخت ، پس دوازدهم شهر ربیع الاولی سال یکهزار و دو  
 صد و ستم آغاز خیرانجام طوی صاحبزاده کلان باریفت اعنی عظمی  
 والا رتبت بوقوع پیوست و به بست و نهم همان ماه مسطور انجام  
 خیر آغاز آن صورت بست ، لکن از بے تدبیری کارکنان چنانچه  
 باید و شاید رونقی بهم نرسید ، اگرچه مبلغ خطیر باسباب و  
 طیاری این شادی صرف گردید ، از انجا که نواب عالی همت مابعد  
 انفراع از عقد تزویج خود بجهت رنگ آمیزی بهار طوی برادر  
 عزیزالوجود عظیم جاه که در همان سال از یازدهم ربیع الثانی تا  
 بیست و هفتم آن گل کرده کمر اهتمام بر بسته بود بزنگی که دل  
 میخواست آب و رنگش بخشید و خاطر خواه ببارستگی و انتظام  
 تمام از بار دل عالم گل گل شگفانید و به هر دو روز جلوه  
 صاحبزادگان عالی شان آوازه کوس تهنیت به هر سمت و نواح  
 بلند گردید ، و صدای سرشدن توپها در چیپاک و بر قلعه تا  
 گردون رسید ، و در همان سال بعد از انصرام هر دو شادی

(۱) (۲) انفراع (۳) تزویج خود (۴) (۵) بزرگی (۶) آب و رنگ کنایه از طرادت  
 و تازگی باشد ۱۲ ملحقات (۵) (۶) بارستگی

میمنت آبادی ضیاء الدوله به بست و هفتم جمادی الاخری عزم شهر  
حیدرآباد اسلام آباد نمود و با عزت و احترام تمام بموطن خود  
رسیده بغارغ بالی و خوش حالی تمام بیاسود ،

شرح خصایصیکه راقم به تحصیلش از جناب  
رحمت مآب علم افتخار افراشت و آنجناب  
در کدام سن و تاریخ و از چه علت ازین  
دارقانی بسرای جاودانی شتافت

هرگاه نهال وجود راقم بفضل قادر قدیر و مسبب  
اسباب هر امیر و فقیر بگلزار حضور صاجزاده با توقیر اعظم جاه ریشه  
تقرب دوانید اکثر مردمان از روی حسد و ناتوان بینی فراوان  
دشمن جان و آبروی من بے سرو سامان گشته دسته چند از  
سخنان غیر واقع نامعقول و افتراهای "شاخ در شاخ سراسر فضول  
نسبت بمن ناتوان بسته تحفه حضور ترحم گنجور نواب رحمت مآب  
مینمودند ، تا با بطغیانی بحر عتاب آن مصدر حلم و ترحم شجره عت  
و اعتبار روز افزونم استیصال پذیرد ، و اساس جدار وقارم از  
پای انهدام گیرد ، از آنجا که در حقیقت وسیله جمیله افضال  
الهی پشت و پناه حال راقم بود از سیلاب نمامی بوالفضولی چند

د... (آ) شاخ در شاخ کنایه از رنگارنگ و گوناگون باشد ۱۲ برهان



اثر صدمه بدان نرسید ، بلکه یوما فیوما استحکام پذیرفته بعروج  
این رتبه علیه سرکشید ، الحاصل در آنزمان که رتبه رفاقت  
و مصاحبت صاحبزاده ممدوح بین خوف عتاب و خطاب ، و  
رجای استحصال عزت رفاقت انتساب بود بر راقم ، پیچمدان  
روزان و شبان بافکار و تشویش بسیار میگذاشت ، بنابراین روزی  
راقم درین تامل و تفکر نشسته بود که سید اشرف خراسانی عرف  
قندهاری صاحب برین حال مطلع گشت ، و چون وقت صبح بر  
عادت معهود بحضور نواب رحمت‌آب رفت ، در اثنای تذکره از  
زبان این ماجرا بطهور پیوست ، پس آن فیاض خلق پرور بعد  
برخواست ملازمان و مشایخان وقت قریب یک و نیم روز برآمده  
راقم را یاد ، و در محفل خاص بار داده ارشاد فرمود که ما  
اصلا از تو ناخوش نیم و کسی بحضور ما گاهی سعایت و شکایت  
تو ننموده و دستور مردمان است که اگر شخصی پیش امیری و  
رئیس مورد عزت شود ، همچنین طوطیها و تمهیدها بخوابی او می‌بندند  
پس از همه وجوه خاطر جمع باشی ، و وسوسه هیچ معنی بدل‌راه  
ندهی ، چنانچه بسوی ق ۲۳ الف حاضر الوقت حکیم عبدالرزاق خان  
بهادر خطاب کرده فرمود که شما از جلسا هر زمانید و میدانید که ازین  
کس یعنی راقم رنجیده نمی‌باشیم ، و هم احدی هیچ شتر نفس او بحضور  
مانی رساند ، خان مذکور فی البدیهه عرض نمود که اگر کسی از  
بدیهای ایشان شنیده یا گفته باشد ولد الزنا خواهد بود ، خود بدولت

بمجرد اصفای این معروضه اش خندان خندان باز از راه عنایات  
 کلمات استمالت آیات بر زبان فیض ترجمان آورده از رخصت  
 انصراف محضور صاحبزادگان فیض القاب سرفراز ساخت ، و چون  
 سال یک هزار و دوصد و شصتی و چهار ، هجری جهت تفریح مزاج  
 و هاج که تفریح اخیر است چند ماه بواسطه باغ با محلات و  
 ازواج سکون و رزید خبر ارتحال ضیاءالملک پدر ضیاءالدوله بتاریخ  
 سیزدهم جمادی الاولی در رسید ، در همان ماه خلعت و دوشاله  
 سبز و جینۀ مرصع و سرتیج مرصع با خط تعزیت بضیاءالدوله ، و  
 یک خلعت زنانه مع دوشالۀ سفید بنا بر محل ضیاءالملک مرحوم  
 همراه حافظ غلام رسول خان روانه نمود ، و روزی ازان باغ با محل  
 خاص و هر دو صاحبزادگان خاص فرخندۀ خصال بلند اقبال وقت  
 عصر بسیر روشن باغ که بانی آن پدر بزرگوار او است تشریف  
 فرمود و چون بعد ملاحظه خستگی و افتادگی باغ مذکور داروغه و دیگر  
 کارکنان آنجا را مورد عتاب و خطاب مینمود که با هر دو صاحبزادگان  
 فیض نشان پیش آن ولی نعمت نعمت خدایان حاضر شدم و باستحضار  
 شرف مجرا سر فردیت انتهای خود را فرو کردم ، همین که سر برافراشتم  
 ارشاد فیض رشاد صادر گشت که از امروز خدمت داروغگی<sup>۲۱</sup> این باغ  
 بر ذمه تو گذاشتیم ، باید که در آراستگی و پیراستگیش سعی تمام  
 در پیش آری ، و در هیچ حال تساهل و تفاضل روا نداری ، فی الفور

بایمای هر دو ظهیر و اعتضاد خود اعنی جناب اعظم جاه والا جاه و  
 عظیم جاه آداب شکر عنایت این خدمت بجا آوردم ، من بعد بامر  
 جلیل القدر برای امامت نماز عشاءین سجاده اطاعت گسترده ، و  
 بذریعہ اجوبہ چند مسایل فقیہہ مسئل عنها نہایت مقبول آن برگزیدہ  
 بارگاہ ایزدی گردیدیم ، و از آنجا که بنایات و نوازشات خاص چند  
 کلمات مدح و توصیف من ہیچکاره از زبان فیض ترجمان پیش  
 حاضر الوقت حکیم عبدالرزاق خان بیان فرمود ، سر سراسر استکانت خود  
 باوج سپهر کشیدم ، پس آنجناب رفت افتاب با محلات وصاحبزادگان  
 والاعطاب از آنجا همان شب بعد تناول خاصہ بالا جاه باغ مراجعت  
 فرمود ، بعد ازین راقم در باب انتظام این خدمت بحضور اعانت  
 دستور صاحبزاده کبیر عظیم المرتبت عرض کرد ، فی الوقت ایما یافت  
 کہ درین ایام ہمہ باغات وغیرہ حضور زیر حکم مادر من است  
 شما را از ایشان موافقت نخواهد آمد ، درینصورت ازین خدمت  
 کناره کشی نمودن مناسب بیناید ، اگر اتفاقاً نواب علی القاب  
 رحمت مآب از شما باز پرس کنند بطوری خواہم فہمائید ، پس راقم  
 بہ سبب منع صاحبزادہ ممدوح گرد آن کار نگردید ، درین اثنا  
 نواب رحمت مآب روزی راقم را بصحابت مولوی حکیم احمد حسین خان  
 بہادر کہ مصاحب و حکیم خاص بود و حکیم عبدالرزاق خان بہادر و  
 وجیہ الشہر خان بہادر در بہل اسی سوار کنانیدہ پیش فقیر بخش صاحب

متوکل باستدعای دعای خیرشان (ق ۲۳ ب) باطعام نان و  
 قورمه و غیره مرغوبات ایشان فرستاد ، بعد مساودت از آنجا  
 با خواتین موصوفین بحضور آن کرامت معمر رفته سانحه که بحضرت  
 آن درویش آواره مشرب روداد و کلام زندانه که ازان درویش  
 رندکیش بطرز سقیان نسبت به حکیم عبدالرزاق خان بتکرار سرزد  
 یعنی این شب مانده گیر صورت را که به هندی باسی فلان کی صورت  
 کنایه ازان است شما چرا همراه آوردید و در هندی زیاده تر ازین  
 بحسب تلفظ آن درویش در ترجمه لفظ پرداختن در چار سوی  
 طبع ارباب دقار خود را به پونج گو نام زد ساختن است . بعض  
 ملازمان والا پرداخت ، مجرد این کلام چنان لب بخنده بے اختیار  
 کشود که از چهره مبارکش عرق رونمود پس بعد ادائے کورنش بر  
 طبق معمول خود را بحضور هر دو خداوندزادگان عظمت نشان  
 رسانیده اعاده سرگذشت مذکور نمود ، درین نزدیکی باز راقم  
 را طلب فرموده برابر جلسای خاص خویش طعام خورانید ، و مورد  
 عنایات و نوازشات گردانید ، روزی کلیم الله خان بهادر مبارز  
 جنگ حال در خانه خود طعام انواع و اقسام پزانیده بحضور آورد  
 چون آن را در دیوانخانه جلوس گاه فیض اشتباه بر سفره خاص  
 چیدند ، و خداوند نعمی با هر دو قره<sup>۱</sup> باصره عز و جاه نواب  
 اعظم جاه و عظیم جاه و خان سابق الذکر و دیگر جلسای خاص نوش جان

مینمود ، در آن حین سعادت آئین از فرط عنایت راقم و  
 اصغر علی خان را یاد فرموده بشرف مجالست و عز مواکلت مشرف  
 و معزز گردانید در همین سال بتاریخ دوم شهر شوال صاحبزاده  
 ولیعهد بتقریب عید رمضان جهت ادراک سعادت ملازمت جدّه  
 مادری خود همراه مادر محترمه خویش قریب هنگام شام در بهل  
 اسپ صحابت اصغر علیخان و راقم فدویت عنوان بمیلاپور رونق افزا  
 شد ، و بعد توقف زمانی جناب معلى القاب هم در بهل اسپ  
 از همراهی مولوی حکیم احمد حسین خان تشریف آورد و خواست که  
 محاذی در خانه خوشدامن خویش شرف نزول فرماید ، در آنوقت  
 نزدیک فرود آمدن از زینّه بهل پای مبارک اورنجی برداشت  
 که طبع نازکش در خشم آورد ، پس بخان مسطور مخاطب شده  
 ارشاد کرد که هرگاه بمیلاپور می آیم چنین خلجانی عاید عالم می شود  
 من بعد در میلاپوریان که پیوسته از اینان دل بے غلش شکسته  
 و بریان می بود دعای بد کرد و اکثر در حق اناث خاندان  
 میلاپوریان بلفظ شکم سوختگان که در هندی به پیٹ جلیان  
 تعبیرش می شود دعای بد مینمود ، و پیوسته در باب اینان و  
 بهمین طور در حق حاجی حافظ حیدر صاحب زبان تاثیر نشان  
 بدعای بد می کشود و دران زمان راقم و اصغر علی خان با جناب  
 رفعت نشان پیش حضور کرامت گنجورش استاده بودیم که بسوی

اصغر علی خان از ممر عدم صفای قلبی با خالش حافظ حیدر صاحب مذکور  
 بختم تمام نگریست و گفت که خال شما مرتبه ولایت دارد او  
 بعرض رسانید که ولی را ولی شناسد خود این مرتبه ندارم،  
 ازین حاضر جوابیش (ق ۲۴ الف) بکمال غضب بجانب او تیزتر  
 دید و بچهره غضبناک در خود پیچید، و بظاهر اغماضاً و اعراضاً  
 بر زبان بیچ نیادرد من بعد بطرف راقم متوجه گشته فرمود که  
 بخدمت داروعلی روشن باغ سرگرم میباشی، راقم بعرض جوابش  
 نهایت سراسیمه بود که جناب پشت و پناهم اعظم جاه والا جاهم  
 عرض نمود که هر روز حکم والا بجای آورد، و بر نظامت آن  
 اشتغال میدارد، تبسم کنان فرمود که نمی رود باز بر اقام  
 حکم شد که تو بر مصلاهی امامت نشسته باش تا من بمجرد دخول  
 وقت مغرب با تو نماز گذارم، امر جلیل القدر بجا آوردم، و بعد  
 اتمام نماز اذ آنجا که خود بدولت دران روز صایم بود بزودی  
 تمام برای تناول خاصه اندرون محل تشریف فرمود، و قریب  
 سرشدن توپ برآمده در بهل خاص با جناب صاحبزاده ممدوح  
 و حکیم مسطور تشریف داشته، راقم را هم با وجودیکه صاحبزاده مستهضم  
 نظر بر وقت غضب خاص و فلاح حال فدوی بعرض والایش  
 رسانید که در بهل سواری نشست من خواهد آمد، از راه  
 عنایات یاد فرمود برابر مولوی حکیم احمد حسین خان روبروی خود نشانید

و در هجثمان و همسران معزز گردانید ، مقارن این حال جناب  
 صاحبزاده ولیعهد خوش اقبال شبی در عالم رویا چنان دید که دیوانه  
 جلوس خاصش خوب آراسته و پیراسته کرده اند ، و مسند زرین  
 آنجا گسترده همه مردمان جمع شده میخواهند که خود را بران مسند  
 نشانیده هر یک پیشکشها گذرانند ، درین عرصه راقم خود را  
 دران مجمع انداخته بهمهم حاضرین صدا زد که بگذرانیدن پیشکش  
 اندک جرعه صبر نوشید ، و قدر قلیل در امهال و امهال کوشید  
 صبحی بیدار شده کسی را بطلب راقم برگماشت ، و بعد ادراک راقم  
 شرف حضور را در وقت تنهائی پرده از روی این راز برداشت  
 و از آنجا که محبت بسیار با پدر بزرگوارش بود و سوسه و اندیشه  
 انصرام زندگیش در دل آورد ، و بحیل و بهانه که این روداد  
 بآن جناب منکشف نشود یکصد و بیست و پنجروپی و یکصد  
 و بیست و پنج کهادی از دست او مسکنانیده به محتاجان  
 سپرده سپس شب هفتم ماه شوال که ششم آن رسم رنگ عشرت  
 سامان بود بعد فراغ رقص بصد بیرنگی پیک اجل بصورت  
 وبا بنواب رحمت مآب رونمود و آغاز اسهال به تیکائز و توافر  
 انجامیده تا چهار روز منقطع نگردید ، بهر حال بتاریخ هفتم بر  
 عادت مستمره ظهور ادای رسم گره آنجناب صورت بست ، و  
 جلوه فرمائی سواری خاص بدارالاماره چپپاک جهت اخذ پیشکشها از

ملازمین عوام و خواص هم بتوقع پیوست و روز نهم از جانب  
 نواب معالی القاب گورنر هوابلیٹ صاحب بهادر جنرل ڈاکٹر که سرکرده  
 اطبای انگریز است با چند حکمای فرنگ در رسیده ، با وجودیکه  
 آن روز ازدیاد و اشتداد مرض بود دوی خویش خورانید و  
 بمعرض عرض صاحبان عالیشان گورنر کونسل بهادر احوال یاس زندگی  
 آنجناب رسانید ، همان روز در مشورت کوشلان عالیشان که  
 مخزن درایت اند و بقانون دانش (ق ۲۴ ب) کفایت فرایافت  
 که آثار انتقال نواب عالیجناب از صورت بیماریش لایح  
 و از اسباب و علامات آن واضح است ، درین صورت  
 فرزندان کلان آنجناب را لازم که همه ملازمان دولت و لوازم  
 قدیمه ثروت و شمت را تا آمدن حکم از کلکته درین ماده  
 بحال و برقرار داد ، و اندیشه هیچگونه درباب وقوع اخراجات  
 تا آن زمان در خاطر مبارک نیارد ، و اڈوارڈ اوڈ بهادر چیف  
 سکرٹری یعنی میرنشی که بموجب قانون انگریزی امور مدارالمهامی  
 باو تعلق دارد ، نیز از روی جوشش محبت که بانواب عظمت  
 انتساب داشت بنا بر عیادت آمده از معاینه حالت شدت  
 بیماری وقت معاودت چشم پُر آب بازگردید ، و در ریاست  
 نواب ما اعظم جاه والاجاه نیز تامدتی همان محبت بحال داشت  
 و آنجناب هم با اوجام مودت می پیمود و از انتقال یک روز



پیشتر بفرزند ولیعهد در باب عطای مدارالمهای به برادر و دیگر اواب  
آنچه مناسب دانست وصیت فرمود ، چون آن مستعد دارالسفر  
گریه ولیعهد خویش بصدای کهکبک بشنید ، چین بر جبین زده  
اظهار اینچنین حرکتش باز داشت و فرمود که ای نامرد درین  
وقت این گریه و بکا سود ندهد و این اضطراب و بی ثباتی تقی  
نه بخشد ، وقت آنست که بندوبست کارهای متعلقه خودسازی  
و باستقامت و دلاسامی توابع و لواحق پردازی ، پس شب دهم وقت  
ده ساعت داعی اجل را لبیک اجابت گفت ، و ساعت  
وجود را از خس و خاشاک تعلقات پاک رفت ، هرگاه دارفنا  
و ما فیها را گذشت ، و بر راحله اجل بسیر دار بقا خواهی نخواهی  
توجه گماشت ، جهان در چشم عالم سیاه گردید و عالمی ازین غم  
آواره و تنباه ، فی الوقت مشفق مهربان والافدر میجر مکذل صاحب  
بهادر که از جانب گورنمنٹ بر کار سفارت سرکار مامور بود بالبال  
سیاه حاضر شده تجویز سابق الذکر که بحضور صاحبزاده ولیعهد رساند  
هنگامیکه جنازه آن جناب به شارع عام رسید دو راسته سه

هنود و مسلمان چه پیر و جوانان

چه از خردسالان چه مردان زنان

مثل آبشار سر بر سنگ می زدند و با نوحه و فغان بسیار زار زار  
میگریستند ، در هر جانب و سوسه شور و شین ماتم پر زور و بهر

بردن و کوی صدای ناله و فغان در شور پیرزنی پس چرخه  
 بنامد که بر جنازه اش چرخ زناں نرسید و طفلی در آغوش قرار  
 نگرفت که بے اختیار گریان گریان بر مزارش ندوید ، از آنجا  
 صحرای شرح این غم و وادی تفصیل این الم را پایانی نبود طی  
 آن دشوار آمده عطف عنان شبیزه قلم حسرت رقم سوئے مطلب  
 انسب نمود ، اعنی بمجریکه جنازه اش از دیوانخانه شادی محل  
 برداشتند ، بتعداد سن شریفش چهل و شش توب مائمی بآئین  
 انگیزی که منٹ گن نامند بقلعه مدراس سرداده بیرقها و علمهای  
 غم بر قلعه افراشتند ، و با جلو و حشم خاص و باریکاک که عبارت  
 از ترب سواران است با سرکردهای آنها بتظیم جنازه دوراسته  
 صفوف آراسته تا مسجد جامع برده فوج انگیزی با ترانها مائمی  
 بنادیق و بیرقها از سرالم سرنگون ساختند ، و جسم پاکش  
 چون ماه خشب بچاه خشب در چاه لحد انداختند ، انا لله  
 وانا الیه راجعون ، و بعد از فوج پیاده انگیزی بحالت  
 تاخیری تا باغ گورنر بهادر رسیده باستماع دفن نعش مطهرش  
 باز گردید ، و بموجب صدور احکام گورمنٹ در پایان گھاٹ  
 به تمامی اکمنه متعلقه این قلعه که مساکن فوج بالوازمه باشد  
 کارپردازان هر مقام با آئین مذکوره توپها سرکردند ، و نقول  
 این احکام بحضور صاحبزاده ولیعهد فرستادند ، و دادتظیم و  
 احترام چنانچه باید و شاید دادند ، و از آنجا که در حین حیات

بر حال پر ترحم کثیر در خاطر مبارکش متمکن بود جناب ولیعهد  
 بعد از مماتش بلفظ رحمت مآب ملقب و مشتهر فرمود ، چون  
 جناب صاحبزاده اکبر والا گهر آثار سعادت و صلاحیت بیشتر میداشت  
 پیوسته محبت و الفت پدر خویش بدل میگماشت علی الخصوص  
 وقتی که آنجناب بعلتی و مرضی مبتلا شد در بحر تفکر و اضطراب غوطه  
 میزد ، بمجرد ارتحالش بحدی پیاله غم و الم آشامیده که کسی  
 از امر ازادگان ماضی و حال از ذقات پدر خویش چنین درود در  
 و الم و تاسف اتم نکشیده باشد ، غرض آنجناب بلند همت  
 و عالی فطرت بنا بر مغفرت پدر صدقات و نیرات بے شمار  
 مصروف ( ق ۲۵ الف ) مساکین و محتاجین دور و نزدیک  
 گردانید ، و ما عداى این قرآن و درود خوانان بسیار تا  
 چهلم مقرر کرده بعد ازان دو صد کس را از حفاظ و درودیان  
 بر سبیل مداومت در سبک ملازمان انسلک بخشید ، پس از  
 وقوع این صدمه جانکاه جسم اعظمش که کوه البرز مماثل بود  
 مثل کاه فرسود ، و از بار این حادثه عظیم سرو قاشش که  
 در راستی بر تیر سبقت بهم میرسانید شکل کمان خم بینمود ، چه  
 نویسم حال جناب صاحبزاده کهتر اعنی فرزند عظیم القدر دیگرشش  
 عظیم جاه که با این وقار و اضطراب<sup>(۲)</sup> که در طبیعت صفایینت  
 او ودیعت بود از حدوث این واقعه جانسوز همچو کباب درام در

گریه و سوزش بود، و بسان شمع در آتش و اکنون راقم  
این سائمه سوگوار که از سوم تا چهلیم روداد نظر بفرحت استخصال  
نعم البذلش موقوف داشت، و عنان شبدیز خامه را به تسوید  
واقعات متعلقات آن معطوف -

بیان واقعاتیکه بعد چهلیم نواب رحمت مآب  
روداده و شرح کیفیاتیکه هنگام فرحت  
النضام اجلاس فیض اقتباس جناب  
صاحبزاده اعظم و ولیعهد اقبال همدم  
نواب اعظم چاه حمیت توأم بر مسند  
موروث بزرگان و التقدیم بوقوع آمده

جناب صاحبزاده ممدوح بروز چهلیم بعد ادای زیارت  
رونی بخش باغ دارالاماره گردید در آنجا از وقت نصف النهار  
بارفقای خاص و اهل خدمت عظمت اختصاص و بعض مردم  
قربت و ملازم با امانت به تقسیم زر خیرات مشغول گردید که  
دفتت قریب آخر عصر یار خیرخان مردهم از شادی محل رسیده  
بمحضور آن مربع نشین چاد بالش ریاست عرض نمود که میجر مکڈنل  
صاحب بهادر بافرزند نواب محلی القاب گورنر هیوالیٹ صاحب بهادر

حاضر شده در دبیرستان خاص بانظار تشریف آوری والا نشسته اند  
 آنجناب بمجرد اصغای این معنی دیگر مقسمین را بران کار گذاشته  
 بذات خود با برادر عزیز القدر و علاء الدوله و راقم به<sup>(۱)</sup> شادی محل  
 در همون جلوس گاه خاص تشریف آورد چون بآں هر دو صاحبان  
 والا شان ملاقی گشت نمیقہ گورنر صاحب موصوف مرقوم بمجد ہم  
 ذیقعدہ سال یکہزار و دو صد و شتی و چہار ہجری متضمن تعزیت  
 و تاسف و رحلت جناب نواب رحمت آباد و بجا آوردن خود  
 تعظیم و تکریم وقت ارتحال نظر بر محبت و اخلاص آنجناب فردوس  
 نشین با سرکار کمپنی<sup>(۲)</sup> و رسانیدن این واقعہ ہایلمہ بمسامع نواب  
 نیکنامی انتساب فرہنگ و دانش آرا نواب موسٹ<sup>(۳)</sup> نوبل لارڈ مایرا  
 گورنر جنرل ہندوستان و شریک غالب بشدنش درین ہم و غم و  
 عزم بالجزم نمودنش در قایم کردن ہمین فرزند مقام پدر بزرگوارش  
 مع رعایت مراتب و القاب نواب کرنامک و اظہار خوشنودی خود  
 از تفہیم مرکوز نواب گورنر جنرل بہادر موصوف ، و ادای مراتب  
 تہنیت این معنی از جناب خود و نوید ظہور مسند نشینی بعرضہ قریب  
 و بحال ماندن پنجم حصہ بطور مستمرہ معہود و ایمای ارادہ خود  
 بنا بر مشاورت در باب تبدیل بعض شرایط جزئیہ عہدنامہ قدیم  
 رسانیدند<sup>(۴)</sup> ، و مکالمات مخالفت آمیز و سخنان طرب انگیز بر مسند  
 بشاشت نشانیدند ، پس ہر دو صاحبان را بتواضع عطر و گلاب

مرخص ساخت و قبل ازین هم میجر مکذل صاحب بهادر همواره بهر  
دوشنبه عادت مالوف آمد و رفت میداشت ، مخفی نماند که  
همگی امورات مرجوعه این ریاست مثل سرشدن اقواب روز  
جلوس و سالگره سرآمد شاهان بادشاه انگریز بهادر عظیم الشان  
و اعیاد و غیره و ارسال توره های طعام و فواکه بران و سرگردهای  
عالی شان و رنگ و دیگر معمولات بطوریکه در زمان نواب رحمت مآب  
جاری بود همچنان درین عرصه تا وقوع مسندنشینی که پنجماه باشد  
بحال ماند و بهین سال آن ولیعهد فیض گستر بنالت آنکه هنوز  
آئین مسندنشینی از جانب ارباب کمپنی بظهور نرسیده خلاف عادت  
خداوندان این ریاست که بنجای عیدین با ترک امر از  
دارالاماره چیپاک می برآمدند کار بند احتیاط گردیده فقط بسواری  
مهاڭول با برادر عزیز القدر از شادی محل برای نماز عید اضحی مسجد  
والاجاهی تشریف فرما شد ، و بعد معاودت از آنجا در صحن  
دیوانخانه شادی محل بادای<sup>۳۳</sup> تخر پرداخت ، پس اذان مدافع  
و اقواب عید موافق معمول در چیپاک و مسجد مذکور سرگردید ،  
سرافتخار چند اشخاص معززین که پیشکش ایشان بمعرض قبول درآمده  
بغلک رسید ، پیشکش های اکثری بسبب اینکه زیب افزای مسند  
ریاست نشده بود معاف فرمود و از اقبال پیشکش (ق ۲۵ ب) بعضی<sup>(۵)</sup> بانمود

(۱) دای مالوف (۲) دای سرگردتهای (۳) دای خرای شتر قربانی کردن (۴) دای

(۲) دای نذور (۵) دای بانمود

و بیت و سیدوم ربیع الاول مراسله دیگر گورنر صاحب موصوف  
 مشربذل گورنر جنرل بهادر مقدمه مسند نشینی و برپا داشتن وثیقه قدیم  
 و موقوف کردن مقدمه تبدیل بعضی مطالب جزئیہ نظر بر آئینده  
 و عزم خود با اجلاس آن ولیعهد بر مسند ریاست بزرگان در ماه  
 آئینده ، و استطلاع تقرر تاریخ مبارک بنا بر جشن ہایون جلوس  
 شرف ورود نمود ، پس ازینجا بقرارداد ہفدہم ماه ربیع الآخر  
 برای آن جشن فرخندہ عنوان جوابش ابلاغ فرمود ، اکنون

می سرایم ترانہ عشرت

می نوایم چنانہ عشرت

ساقی بیا کہ یار زرخ پرده برگرفت

کار چراغ خلوتیان باز در گرفت

بار غمی کہ خاطر ما خستہ کردہ بود

عیسی دے خدا بفرستاد و برگرفت

اعنی حکم قادر قدیر و مسبب اسباب توقیر ہر نقیر و تطمیر بنا بر ظهور  
 حکمت ربوبیت و بروز لطف شایان معبودیت و وصول نعمت  
 بے نعمت و حصول عزت بے ذلت بہ بندگان بیچارگان او  
 بانداۃ استعداد ہر کدام کہ در لوح ارادت ازلی مرتسم گشتہ بمصدق  
 قول سَیِّدُ الْقَوَمِ خَادِمُهُمْ ، روز پنجشنبہ ہفدہم ربیع الآخر  
 سال یکہزار و دو صد و شصتی و پنج ہجری با تمام رصد بندان ذقیہ

(۱) رصد بندگان ای حرکات فلک و گردش سیارات شناسگان (۲) (۳) کولنداز

شناس و اخترشماران بطلمیوس قیاس ، و کارکنان سرکار فیض  
 اساس ، شاهد جلوس همایون نواب مستطاب ما بر مندریاست  
 بزرگان عظمت نشان حلیه آرایش پوشید و حله پیرایش دربرکشید  
 تصیف این انجمن فرحت آرا و تفریف این محفل عشرت پیرا اینکه  
 دران روز فرحت افروز به تعظیم و تکریم این مسند نشینی از طرف  
 ارباب حکومت وقت بلند شدن دو ساعت روز در چپپاک  
 یعنی دارالاماره خاص یک بٹالن بارکه عبارت از دسته هزار  
 پیادگان است و پانصد سولدات و پنج ارباب توپ دو اسپه  
 مع سواران گول انداز رسیده اتواب روبروی کیلاس محل نهادند ،  
 و ازان میان جماعه ہندیان از درب کلان تاکنج باور چیخانہ و  
 سولدات از باور چیخانہ تا آنگہ معروف بجینی گنڈہ بر طبق تجویز سفیر  
 خوش تدبیر میجر مکڈنل بہادر صاحب ، و ہم فوج سرکار در شارع  
 کیلاس محل دو راستہ صفوف آرا شدند پس نواب محلی القاب گورنر  
 ہیوالیٹ صاحب بہادر معہ ہر سہ فرزند و اڈوارڈ اوڈ صاحب  
 بہادر چیف سکرتری و ڈیوڈ ہل صاحب بہادر و جنرل سارٹمس  
 ہسلب بہادر و سارجان نیوولٹ بہادر وغیرہ صاحبان عالی شان  
 در حجرہ نعمت خانہ دارالامارہ مذکور کہ دران وقت نشیمن خاص  
 بود جلوه پیرا شدند ، جناب نواب ما موافق معمول باندازہ  
 مرتبہ ہر یک بہ تعظیم و تکریم این امرای سابق الذکر پرداخت  
 و جناب گورنر صاحب ممدوح از سر تیج و جینہ مرصع با



سلک مروارید و پدک مرصع دو سلک مروارید و جفت دست  
 بند الماس با سلک مروارید همراه آورده خویش از طرف ارباب‌کمینی  
 بهادر بطریق تواضع و لطف از دست خود زیب سرو دستار و  
 زینت دست و گلوی خود بدولت ساخت، سپس از آنجا جناب  
 گورنر صاحب و جناب تواب ما بدستگیری هم دیگر پیش تخت طلایی  
 مصنوعی که وجهش پیشتر ذکر یافته آمدند و نواب اعظم ما بعد اخذ عهدنامه  
 قدیمه از دست بر تخت امارت جلوس فرمود همه اعیان و ارکان  
 دولت پیشکشها<sup>(۱)</sup> گذرانیده سرمایه عزت و افتخار اندوختند، و دران  
 حین فرحت تضمین جناب<sup>(۲)</sup> گورنر صاحب اشفاق آگین مع اهل  
 مشورت یعنی کونسلان ذی عظمت متصل کوچ<sup>(۳)</sup> محل اندود جانب  
 راست خود بدولت تشریف میداشتند، و از دیگر اهالی کرام و  
 امرای ذوی الاحترام ایشان کس نشسته و کسی برخاسته بمعاینه رسوم  
 این جشن متوجه بودند، بعد جلوه افروزی این رسم میمنت توام در هر  
 خلا و ملاچه از لسان کسوت پوشان حیات و چه از دهان اتواب قلعه  
 و جهازات و چه از اتواب و بنادیق فوج انگریز و سرکار و چه  
 از کوس و کورکه<sup>(۴)</sup> شادایانه دولت نشانه صدای مبارکیاد و عزیز و  
 تهنیت نواز برخاست، به وقت رخصت امرای فرنگ با فرینگ  
 بگورنر صاحب و دیگر مخصوصان از عطر و گلاب و جمایل گل و  
 بیڑهای<sup>(۵)</sup> پان ورق طلا اندود از دست خاص، و دیگران را

(۱) نذورات و پیشکشها (۲) آ، جناب کور (۳) محل (۴) ما، کورکه (۵) ما، بیڑهای





انگریز شجاعت دستگاه ، و موقع باغ و حویلی موروثی هر رئیس دولت  
 سرای والajah است ، و هم دران باغ اتفاق بیثوثت رئیس  
 این دولت سرا مع حشرات بر اوقات عظمت و اجلال جین مراجعت  
 از زیارت آن ولی باکرامت صورت می بندد ، بیست و  
 یک ضرب اتواب سلامی و تعظیم آن گرامی با راستگی صفوف  
 سولادت و ہندیان مع ترانہ طنبور و غیرہ مزامیر اہل فرنگ  
 از جانب ارباب کمپنی سر داده شد ، و ہم سردادن اتواب برای  
 دیگر تابان ہنجو برادر عزیز القدر عزیز از جان آن صدر نشین  
 مسند شوکت و شان و محلات عظمت نشان بحسب مراتب اینان  
 بعمل آمد ، و رسم سالگرہ برادر موصوف بموجب محمول زمان  
 پدر بزرگوارش از تاریخ بیستم جمادی الاولی آغاز دیدہ بتاریخ بیست  
 و یکم آن بانصرام رسانید ، و ہمین سال از استماع غلطہ آمد  
 آمد منتخب امرای با فرہنگ فرنگ نواب گورنر ہانزل سار تاس  
 منو بہادر عدالت آہنگ بشوق ملاقات آن نصف آیات  
 ہر آن و زمان انتظار میکشید ، تا آنکہ بیست و ہفتم شعبان  
 روز جمعہ وقت عصر دفعہ بدرجہ وسلمی روشن چوکی برآمد بہ مرأت  
 دورہین رو بہ نگریستن نہاد ، ناگاہ دید کہ جہاز تشریف آوری  
 گورنر صاحب ممدوح بر روی بحر نمایان گشتہ وقت مغرب  
 بلنگر گاہ رسید پس آن سر سران دانش گستر روز دوم وقت

شش و نیم ساعت صبح از جهاز فرود آمده بدارالاماره قلعه مدراس  
 شطری مکث برای اعلان عهدهای خویش و صاحبان کونسل یعنی  
 مشاورین ممالک محروسه حوزه اختیار خود نموده بعلت آنکه در  
 ایوان فرودگاه گورنران گورنر معزول سکونت میداشت در باغ  
 ساکران که متصل امیرباغ است فروکش نمود ، و گورنر معزول هر  
 چند التماس کرد که من مسافرم و بساط اقامت چند روزه  
 خویش بجزه خواهم چید و شما در باقی تمامی صرح مخلی بالطبع شرف  
 نزول فرمائید ، اما گورنر صاحب موصوف از راه اخلاق کثیر و  
 نیک طینتی که در ذات خود داشت نظر به هتک و تصدیع و  
 تکلیفش اجابت نفرمود بهمان باغ تا چندی رخت اقامت خود  
 (ق ۲۶ ب) گذاشت غرض فیما بین نواب والاشکوه ما و گورنر صاحب  
 تازه وارد از همان روز نزول اجلالش دور مراسلات فرحت آیات  
 ازینجا بمضمون مبارکباد و وصلش با این عهده بزرگ درین نواح  
 و از آنجا به ممونی ادای این تهنیت و تمنای ملازمت بسرعت  
 سریعه به ظهور پیوست ، و بتاریخ چهاردهم رمضان روز دوشنبه  
 گورنر صاحب والامراتب ما صاحبان عالیشان کونسلان یعنی مشاوران  
 مثل مستر استراشن بهادر و مستر ٹیکری بهادر و یک قدیم فہیم مستر  
 کافی بهادر و غیره سرداران ترب سواران خاص ہمراہی بدارالاماره  
 چپیک اعنی ہمایون محل تشریف آورده بانواب فیض انتساب ما  
 زلف مودت و اشتاق و جوشش محبت و اتقان معانقہ و

مجالسه نمود و بلا واسطه تیلماچی زبان، مکالمه کشود ، ارباب  
 مسرت و بهجت بر روی هم مفتوح گردید ، خداوند ارجمند صاحب  
 عادت معهوده خویش از استقبال و مشایعت و سرداران ارباب  
 و غیره با احترام و اکرامش جوشید ، نواب گورنر هیوایلث بهادر  
 به تغذیه تکسل مزاج ملاقات نواب ما بتاریخ نوزدهم شهر صدر  
 بر مرکب بحر سوار شده بجانب ولایت کام پیمود ، بیست و  
 نهم ذیقعدہ جشن مبارک سالگره خود مثل جشن پدر بزرگوار  
 انصرام رسانید و تنظیم و تکریم این جشن سراسر میمنت از جانب  
 ارباب حکومت بتشریف آوری نواب گورنر بهادر به مبارکباد و  
 سردادن ارباب بر قلعه و جهازات بظهور انجامید و همین  
 سال بعد عید اضحیٰ انعقاد نکاح مختار النساء بیگم صورت بست و  
 هم بعضی امورات دیگر همچو رسوم اعیاد و غیره با جلو و حشم زمان  
 و عطای خدمات و خطابات لایق که تفصیلش مورث تطویل  
 است بوقوع پیوست .

بیان وصول خط نواب گورنر جنرل بهادر از  
بنگاله و ضیافت نواب گورنر هانریل سار  
ٹامس مترو بهادر خورشید کلاه در باب  
استقلال مسند نشینی نواب ما و جواب خط  
بادشاه انگریز بهادر یا فرو جاہ

سال یکہزار و دو صد و سی و شش ہجری بیست و  
سیوم صفر المظفر روز پنجشنبہ امر جلیل القدر والا بکارپردازان  
دربار گہر بار شرف نفاذ یافت کہ فردا وقت دہ ساعت  
میابجی اکڈنل بہادر بارسیلہ اتحاد وسیلہ زبدہ امرای دانش پیرا  
نواب موسٹ نوبل لارڈ مایرا گورنر جنرل ہندوستان محتوی استقلال  
مسند نشینی ما خود بدولت دارالامارہ خواہد شتافت ، باید کہ در  
دارالامارہ دربار عام و در حجرہ نعمت خانہ سفرہ طعام میز انگریزی  
برای مقربان زبدہ و کارپردازان عمدہ بانواع اغذیہ و اقسام  
نواکہ آمادہ باشد چون روز دوم میابجی موصوف وقت موقت  
حاضر آمد و آنجناب یا او و برادر عزیز القدر نواب عظیم جاہ  
و جناب شرف الملک مرحوم و ممتاز الامرا و <sup>(۲)</sup> علاء الدولہ حکیم مسیح  
یار جنگ و ڈاکٹر ہاسمین و دلاور خان بہادر و راقم بر سفرہ  
انگریزی بہ نشست و متوجہ تناول گشت ، و بعد فراغ از طعام

در عمل ده ساعت از اینجا برخاسته نزد تخت طلائی مصنوعی  
 (ق ۲۴ الف) تشریف آورده نامه مذکور از دست میبایخی مسطور  
 گرفته معمول پدر بزرگوار خویش حکم سردادن نوزده ضرب توپ  
 محض نظر بر احراق قلوب حشاد و خوشودی دل نواب  
 گورز جنرل بهادر ممدوح و بیست و یک ضرب توپ و سه  
 شکب بنادیق. لحاظ انبساط ورود این نامه بشاشت هنگام  
 و نواختن گورکه<sup>(۱)</sup> شادیانه و غیره و آرائش مجلس طرب وقت  
 شب با تنویر قنادیل شرف نفاذ فرمود، سپس راجه خوشی لعل  
 دیا بهادر میرمنشی آل نامدار پیش مسند که خود بدولت برآل  
 نشسته و همه اعیان و ارکان یا سفیر بجای خود قرار گرفته  
 بودند اینتاده باواز بلند خواند، و بعد از گذراندن پیشکشها  
 سفير موصوف برخصت انصراف اسب معاودت راند، میرمنشی  
 به تشریف خلعت مہتابی و دوشاله سربلندی و بعضی بحایت خطا  
 و پاکی ارجمندی یافتند و روز چهارشنبه بیستم ربیع الاول بفرمان  
 واجب الاذعان والا کارکنان و مہتممان سرکار فیض مدار برای  
 ضیافت نواب ہانر بل گورنر سارٹھامس منز بہادر وقت شب  
 دارالامارہ یعنی ہمایون محل و روشن چوکی و تالار<sup>(۲)</sup> و طارمیکہ<sup>(۳)</sup>  
 پیشش برای معائنہ آتش بازی ترتیب داده بودند باو بختن درختہا<sup>(۴)</sup>

(۱) گورکہ (۲) تالار خانہ باشد کہ بر بالای چہارستون یا بیشتر از چوب دتختہ

سازند برہان ۱۲ (۳) طارم خانہ را گویند کہ از چوب سازند ۱۴ برہان



قنادیل اقسام با نصب آئینها بتکلف تمام و چسباندن قنادیل  
دیواری بر جدارهای حواش و نصب قنادیل چمنی در تمامی طرفهای  
باغ خاص بیاراستند ، و آنگیزیکه متصل روشن چوکی است بگذاشتن  
کشتیهای رنگین دران و کناره اش از چوب بند چراغان و  
فرو هشتن تنهانهای سرخ بر آن و برکه متصله نعمت خانه  
که دران میز یکصد و بیست کس چیده بودند بسردادن فوارهای  
متعدده آن پیراستند ، تو گوئی که بهناری در گلشن گل کرده  
است ، یا قطعه باغ ارم در آنجا احداث یافته ، وقت هشت  
ساعت شب جناب گورنر صاحب ممدوح مع بانوی خاص  
و کونسلان عالیشان و دیگر سرداران و خاتونان که قریب  
یکصد و بیست کس بودند تشریف آورد نواب ما موافق عادت  
معهوده به تعظیمش پرداخته برکوچ مخملی سبز که قریب تخت  
طلائی مذکور نهاده میشود با مهمان والا گهر و برادر عزیزالقدر شرف  
جلوس فرمود ، و از دیگر صاحبان شرافت<sup>(۲)</sup> نشان بعضی برکوچههای  
سقرابط گوناگون و چهیپهای بوقلمون محفل نشینان ، و بعضی  
بصفوف مجلس و حجرهای اندرون و بیرون ایوان خرامان بودند  
الغرض بعد مکث قدری از آنجا برخاسته بدستگیری گورنر صاحب  
و همراهی امرای فرنگ تشریف فرما شده زیردار بست ملحق  
چوکی مذکور زیب جلوس فرمود ، بمجرد این حسبالحکم والا

دارونه آتش خانه بسرگرمی تمام گرداگرد آنگیر واقع محاذی روشن  
 چوکی آتشکده بر افروخت ، و تا قریب دو ساعت پیش آن  
 تماشاگران آتش خوی آب طینت جگه رنگارنگ انار ، و آتشین بار<sup>(۳)</sup>  
 روی گوناگون ، مهتاب ، و گلریز آتش بار می سوخت ، بعد دست  
 داد فراغ ازین تماشای دل افروز با تمامی جلسا بحجره نعمت خانه  
 بر میز<sup>(۴)</sup> سپر که باهتمام بکاول خاص جناب گورنر صاحب عالی  
 مناسب بطرز رنگ مهباشده بود هم جنب او بساط طح جلوس  
 انداخت و بیاس خاطر مهمانان رفعت نشان باکل (ب ۲، ب)  
 بعض اشیای مباح متوجه گشته وقت یازده ساعت بود تواضع  
 جمایل و عطر و گلاب به مرتبه هر پیش آمده مرخص ساخت بیت  
 و چهارم جمادی الثانی همین سال روز پنجشنبه بتقریب جشن  
 ورود نامه مسعود بادشاه عظمت اشتباه ابهت پایگاه تاج آرای  
 سلطنت عظیم الشان ، باجستان ممالک هند و فرنگستان ، کشورکشی  
 ارجند ، لشکرکش فتح پیوند ، فرمان روای ممالک محروسه گریٹ برٹین  
 و ایرلینڈ ، سپهر خرگاه فلک طارم ، همایون محل که دارالاماره خاص  
 است از بساط مخمل بحدی آراسته و محلی ، و از درختان قنادیل  
 آویزان و دیواری و آئینه های جداری بمشابه پیراسته و مجلی

د، (۱) آتش خوی کنایه از تیزی و تندی طبع باشد ۱۲ (۲) آب طینت ای حلیم

د، (۳) آتشین بار بمعنی تیز آتش بازی آمده است که تیر هوایی باشد ۱۲ ب

د، (۴) میز سپر طعایست که اهل فرنگ وقت نیم شب بعد تماشای رقص می خورند ۱۲

گردید که کسی در هیچ ریاستی صورت چنین زیب و آرایش و  
 زینت و پیرایش ندید و سپاهیان هندی و سولدات ولایتی از  
 ایوان گورنر صاحب تا دارالاماره بهر دو جانب گذرگاه عقیب  
 توشک خانه رو<sup>(۱)</sup>ها کشیدند و شش انواب ارابه<sup>(۲)</sup> خیل متصل  
 آبگیر معروف بجینی گننه با نظام رسید ، درین هنگام مرغوب و  
 آدان خوش اسلوب ادوارڈ ڈاؤڈ صاحب میرنشی مسطور عهده مورچل  
 داری بر خود لازم ساختند ، پس پیش پیش نیل عماری نشینان  
 سولداتان شاهى و ترانه نوازان قلعه و علاقه داران ساحل بحر  
 با اعلام سلطنت و شاهى ، و پس پس آن جناب گورنر صاحب  
 بهادر نجمه اطوار و سارٹامس هسلب بهادر سپه سالار ، و هر  
 یک از امرا و عمدگان والاشان از دانایان فرنگ بدارالاماره<sup>(۳)</sup>  
 والاجاهى توجه نمودند ، ازینجا نواب ما از برای استقبال برادر  
 عزیز باوقار یعنی نایب مختار و علاوالدوله خواص نشین را بسواری  
 عمارى نقروی روانه فرمود ، جناب نایب مختار قریب دروازه<sup>(۴)</sup>  
 باغ خاص با نامه آوران شوکت اختصاص دوچار<sup>(۵)</sup> شده برعایت  
 مراسم اعزاز و اکرام تا بدارالاماره رونق فرجام رسانید ، نواب  
 عالیجناب ماگورنر صاحب والا مناصب را پیش رواق نعمتخانه<sup>(۶)</sup>  
 فرود آورده بر زینه محاذی تخت گاه باستقبال و استعظام نامه<sup>(۷)</sup>  
 ذی عظمت و احتشام باهم دستگیر ایستادند ، و حاملان نامه<sup>(۸)</sup>

عظمت عنوان از اوج برج عماری نزول کرده باشراقات  
حسن نامه اقبال نشان خاور کف گورز صاحب را مشرقستان  
نیر جهان تاب نمودند ، و ذاب عالی جناب ما و گورز صاحب  
ممدوح از انجا خرامان خرامان پیش دولت سریر دولت مصیر  
رسیده قیام فرمودند پس نامه شوکت آثار بدست ارجند ذاب  
اورنگ نشین ما دادن همان ، و صوت و صدای فلک آشنا از  
اتواب و بنادیق چه در سرکار فیض دار و چه بر حصار اعدا شکار  
و چه در عساکر نصرت آثار که بیرون دارالاماره صفها  
می کشیدند برآمدن همان ، پس جناب ذاب ما لغتی جلوس  
آزای تخت دولت افروز و جناب گورز صاحب والا مناقب  
قدری قنود پیرای کوچ مخمل دوز شده باز محاذی سریر  
(ق ۲۸ الف) قیام ریز گردیدند و بموجب اشارت فیض  
بشارت ذاب ما و گورز صاحب موصوف دبیر خوش تحریر  
ارباب حکومت متر اڈوارڈ اوڈ بهادر برکسی مخمل اندود  
ایستاده از خوانندگی اصل نامه فرخنده عنوان ، و متر الیود  
بهان آئین از سرابندگی ترجمه باعزت و شائش نشید سرور انگیز  
دل جهان برکشیدند ، من بعد شلیخ و آواز توپ و تفنگ  
عشرت آهنگ بدستور مسطور سامعه نواز منتظران این جشن میمنت  
معمور گردیده بسمع ساکنان گنبد گردون فراسید ، پس ازین ذاب

عالی جناب ما و گورنر صاحب عالی شان باب مکالمات و مخالفت  
 بروی یکدیگر کشادند و حقوق احسان و باهم دستگیری نواب والا جاه  
 جنت آرامگاه و قوم انگریز بهادر بعرض بیان نهادند ، درین  
 میان گورنر صاحب والا مناقب از راه تفقذات دلی فرمود که  
 تا مدت حکومت من ، بیچ گونه کمک او امداد نسبت باین سرکار  
 فیض استناد دریغ نخواهم نمود ، من بعد خدیو ارجمند ما دست  
 بدست آن فرزانه فرنگ با دیگر صاحبان پر دانش و فرهنگ  
 به دیوان خانه کلس محل که میزی از برای طعام چاشت بطرز اهل  
 ولایت در آنجا گسترده بود تشریف آورده بتناول طعام پرداخت  
 و بعد حصول فراغ ازان هر یک از طوایف رقا صان و خنیاگران  
 دلهائے مجلسیان را مالوف حسن و جان افروز و مشغوف نعمه  
 دلسوز خود ساخت ، پس از استقای سرمایہ عیش و سرور جناب  
 خود بدولت ما بدستور مسطور همراه صاحبان عالی شان قریب تخت  
 مصنوعی رسیده استقامت فرمود و جناب گورنر صاحب والا مراتب  
 بعد ادای مبارکباد این جشن همایون نواب ما را بر تخت<sup>(۱)</sup> نشاند  
 خود هم بطرف راست آن برکوچ مخملی جلوس نمود ، بعد  
 ازان چند امرای معظم و ملازم مکرم بگذرانییدن پیشکشهای محترم<sup>(۲)</sup>  
 سرمایہ عشرت اندوختند ، و بعد توقف قدری آزاریکه<sup>(۳)</sup> (؟) فرود آمد

(۱) (۲) ازین نواب والا جاه - (۲) (۳) قریب تخت نشاده - (۳) (۴) پیشکشها  
 (در نه اکثر دیشتر درین مقام در (۵) نذور مستعمل شده) (۴) (۵) آزاریکه فرود -

مجالس هم پهلوی گورنر صاحب فراست نشان گردید ، و بر حسب عادت معهوده یک دوشاله سفید و یک کمخاب گزنگاجمنی و یک دست خلعت فاخره مهر و ماه به هم نشین خود مرحمت گردانید و هم به موهبت یک حله خلعت و یک فرد کمخاب و دوشاله نارنجی میانجی میجر مکمل بهادر را ممتاز کرد و بعد ادای مراسم از اعطای پاندان و عطردان و حایل گل و گلاب بجلیس خویش و امرا و عظمای کنکاش (؟) از دست خاص و به دیگران از دست برادر عزیزالقدر خود و علاءالدوله باب ترخیص فراز و هرگاه همه سران پرشکوت و فرو پایه بلندان دانش پرور از اهل فرنگ با فرهنگ مرخص گردیدند ، نایب مختار ذوالاقتدار و دیگر ملازمین خاص دربار مثل علاءالدوله دیوانی پیشکار و میرمنشی و حکیم مسیح یار جنگ و راقم آثم خلعت های باهره و دوشالهای نادره به تفاوت مراتب و رعایت مناصب در بر و دوش کشیدند و نیز حکم اشرف به طیاری طعام ضیافت بجلوه ظهور شتافت و بخانه هر یک از امرای خلعت دوزان قامت موزون و دیگر عمایه خرد سخنان تمکنت مقرون یعنی ارباب ( ق ۲۸ ب ) حکومت سابق الذکر تورهای طعام گوناگون ترسیل یافت چون مهتاب عالمتاب رونق بخش بزم سما گردید ، ایوان دارالاماره بروشنی قنادیل گوناگون و فروش و

سائبان های مکتل بوقلمون بزیب و زینت و غور فراسید و  
 خنیاگران زهره آسا و رقاصان ماه لقا مالوف صوت و صدا گشتند  
 و مجلسیان فرهاد پیشه از اهل خاندان و ملازمان ذیشان و اعالی  
 و ادانی تشنق انتما مشغوف حن و ادا اگر گلستان گوی بجای  
 است و اگر قمر خوانی سزا ، در دیوانخانه کلس محل سفر بکشیدند  
 و طعام های لذیذ و نفیس بران برچیدند چون یک یک از حاضران  
 محفل ازین نعیم متنوع بکام و زبان و روح و روان حلاوت های  
 پرشور رسانید ، نواب فیض مآب ما زیب آرای مندر شده آچنان  
 بحر همت والا همت خویش بعطای خطابات و دوشاها و  
 عنایت جوایز و خلعت های بهر یک از امرای دولت و مقرران  
 حضرت متموج گردانید که گوش روزگار بسمع ادراک نیاورده ، و  
 همت سابقین بران سبقتی نبرده ، اعنی خورشید الملک را بخطاب  
 پدرش افتخار الدوله محمد ناصر خان بهادر صمصام جنگ مفتخر فرمود ، و  
 صاحبزاده غلام محمد حسین به خطاب رشید الدوله ممتاز نمود و از ملازمان  
 ذیشان علاء الدوله بخطاب پدرش اعظم الملک مخاطب گردید ،  
 و حکیم الزمانی حکیم احمد بخش یعنی حکیم احمد علی خان بهادر بخطاب  
 مسیح یار جنگ بجز امتیاز رسید ، نظر بر سرفرازی راقم نیز جهت  
 عنایت خطاب حکم والا بر وجه خوشی لعل دیا بهادر میرمنشی دارالانشاء  
 فارسی شرف نفاذ یافت اما چونکه عرض راقم از ابتداء ایام

صاحبزادگی آنجناب والا با جد و جهد تمام تر آن بود که اگر  
 خدایتعالی بفضل خود نوازش و سرفرازی راقم را موقوف بر  
 ذات با برکات داشته باشد تا که همای حکومت و اقتدار شکار  
 اولیای دولت نگردد ، و مراتب فدویت و جان نثاری  
 ازین اخلاص آثار صورت نہ بندد بعطای بیچ خطاب راضی  
 نشوم ، که بی وجود آن حصول این چون طعام بے نمک و سخن  
 بے نغمہ نماید باجابت خطاب عذرہا بمیان نہادم ، فی الجملہ  
 این جسارت و جرات راقم برنازک طبع والا شاق و گران  
 برآمد ، لہذا از فہمائش جناب نایب مختار و میرمنشی مذکور سرکار  
 باقبال خطاب پرداختہ پیشکش<sup>(۱)</sup> این موہبت عظمی گزرا<sup>(۲)</sup>نیدم ،  
 بعد ازان از فہم و فراست دوراندیش بدین گونه ارشاد فرمود ،  
 معلوم کردیم کہ معذرت تو در قبول خطاب بسبب عدم لازم  
 از منصب وغیرہ تواند بود لیکن ما چه کنیم کہ قادر مطلق ما را  
 بر اقتداری و اختیاری نداشته است کہ تا بخوشنودی فدویان  
 و جان نثاران خود پردازیم ، غرض ہمین عنایت و موہبت  
 را باعث ثروت و عزت دنیوی خویش انگاشتہ رضا جوئی ما  
 ملحوظ دارید ، و ہم پدر راقم کہ عنایات بیغیایت این  
 خداوند نعمت بر حال راقم روز افزون میدید ، و از نہ دل  
 بدعاہای این دولت و اقبال میکوشید ، از عنایت دوشالہ



بمساهمت اساتذہ جناب والا سرافتخار بر آسمان فراشت اگرچه  
 در استحقاق عطایای خداوندی با ایشان برابری نداشت شرح  
 چنین نوازشات و تشریفاتیکه مبذول حال راقم مع اقربای  
 عقیدت ملازم گردیده بیرون از حد احصا و افزودن از انداز  
 است ، مگر شمه ازین طومار در افتخار نامه مرقوم و مرسوم  
 گشته که بر ناظران مخفی نخواهد ماند ، غرض دران روز فرحت  
 اندوز هرکس از اہل خدمات وغیرہ باندازہ قدر و مرتبہ  
 خود عمامہ سرفرازی بر سر بست و میرمنشی <sup>مستراڈوارڈ</sup> اوڈ  
 بہادر تا زمانی مشغول بزم عیش و سرور بودہ بعد مرحمت پان  
 و عطر و گلاب و حامیل گل مرخص گشت ، روز دوم مونیامودی  
 کہ ناظر دفاتر انگریزی و زیر دست میرمنشی بسپارش بالا  
 دست ( ق ۲۹ الف ) خویش بخطاب تیج و نت بہادر و  
 عنایت خلعت و دوشالہ گوشہ کلاہ بآسمان عز و جاہ فرسودہ  
 بتاریخ چہارم شعبان حب الحکم واجب الاذعان دبیر و سفیر  
 مذکورین حاضر آمدند پس خداوند نعمت ما با آنها و با چندی  
 مقربان خاص و بعضی ملازمان عزت اختصاص در حجرہ نعمت خانہ  
 تغذی فرمود و جواب نوازش نامہ موصوف را در صندوق  
 مطلا و مذهب گذاشتہ ، و از دست سکہ پرداز مختومش  
 کنانیدہ سپرد دبیر مسطور نمود ، درین نزدیکی نیز اتواب

سرور این معنی بر قلعه و چپچاپک موافق معمول بلند آوازگی یافت -

احوال نصب قبه طلائی بر مسجد والاجاہی  
و کیفیت وصولی تصویر نواب رحمت مآب  
از ولایت انگلیس<sup>(۱)</sup> کہ سال یک ہزار  
و دو صد و سی و ہفت ہجری بعرصہ  
ظہور شتافت

مخفی مبادا کہ صورت بنای محترم این مسجد فزندہ بنیاد  
جامع مجامع اہل خلوص و انقیاد در ریاست مہر سپہر شوکت  
و حشمت بحر محیط سخاوت و مرحمت ، نواب والاجاہ جنت  
آرامگاہ مستحکم گردید ، و در عہد سعید کہف الفقر<sup>(۲)</sup> ملاذ الغربا<sup>(۳)</sup>،  
راحم خلایق ، عسرت نصاب نواب رحمت مآب ، بحس انصرام  
رسید و در زمان سعادت عنوان ناصب اعلام دولت ،  
باسط بساط ثروت ، مروج آئین اسلام ، محی سنتہ سنئیہ  
خیر الانام ، مزین مساجد حق پرستان عبودیت اکثناہ<sup>(۴)</sup> ؟ مجیر<sup>(۵)</sup>  
شکستہ دلان بی دستگاہ ابر مطیر سخای بے حساب نواب رضوان مآب

(۱) انگلیس (۲) ملاز (۳) اکشاہ (۴) (۵) مجیر - البتیر شکستہ

بسن و نیکو حال کسی را

بحلیهٔ قبه‌های طلایی و روشنائی کثرت تنادیل زیب و زینت تمام و آرایش و پیرایش تام پذیرفت ، و در وقت نصب قبه‌ها خود آن ذات ستوده صفات در مسجد حاضر بوده بعد فراغ آن یکمال خورسندی حکم سردادن بیست و یک ضرب توپ در فضای مسجد شرف نفاذ فرمود ، پس آن حق پرست ولی‌ریا در هر شبانه روز ادای نماز یک وقت بمسجد جامع و زیارت آثار شریف بر خود لازم گرفت ، چنانچه درین متهول تا مرض الموت تفادتی ره نیافت ، حتی که کثرت اشغال و شدت باران بمنع آن نشافت تصویر سراپای نواب رحمت‌آب که نقاشان چین بمقابله آن کارنامهٔ ایجاد و تکوین همه نقش صورت نگاشته خود را بآب نجالت شسته و مانی ارژنگ نگار در تصور نزاکت طرازد نگارش بجزای عقل پرکار سربرانوی تفکر نشسته ، از طرف ارباب کمپنی بهادر برسبیل یزمنغان<sup>(۱)</sup> روزگار تحفه یادگار برای نواب عالیجناب ما آورده در دیوان گورنری نهادند ، پس جناب نواب ما حسب ایمائی نواب گورنر هانرهل سارٹامس منرو بهادر سیم شوال روز دوشنبه در ساعت ده و نیم ساعت جلوی سواری خاص باجعفرعلی خان بهادر خانسانان سرکار جناب قدسیه فرستاده آن تصویر با توقیر بشان و ترک و فیرو دارالاماره طلب فرمود ، بمجرد وصولی تصویر بیست و یک ضرب توپ در دارالاماره

و هم بر برج قلعه بلند آواز گشته عالمی را برین معنی اطلاع نمود، و گورنر صاحب موصوف نیز بتقریب ادای مراسم تهنیت عید رمضان متعاقب آن رونق بخش دارالاماره گردید،

ذکر تقرر جشن ولادت سرور عالم صلی الله علیه وسلم از غره تا دوازدهم شهر ربیع الاول و تعین عرس جناب غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه از اول تا یازدهم ربیع الثانی و بیان رونق افزائی نواب رضوان مآب سمت ناگور با کیفیت معاودت از راه نهرنگر و محمدپور و شرح ورود نواب لارڈ امهرشت بهادر گورنر جنرل هندوستان مع چگونگی ملاقات او بان نواب مغفرت نشان

چون عالیجناب ما از بدو شور محبت حضرت خاتمت مرتبت را رضی الله علیه و اله وسلم اصل اصول ایمان و اسلام و عنوان جریده جمیع احکام، و منشاء فضایل و فواضل دینی، و مبداء حقایق و معارف یقینی، و مخزن جواهر علم و عرفان و معدن نقایس ذوق و وجدان میدانست، در سرانجام جشن

۱، ۲، ۳، علم خان

ولادت (ق ۲۹ ب) با سعادت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اهتمام تمام میداشت، و بعد ولیعهد شدن خویش از سال یک هزار و دو صد و سی و هشت هجری تا گشت گلتان این جهان این جشن سرایا میمنت را مثل سلطان مظفر والی شام بآئینی مرتب می نمود که از غره شهر مولود شریف تا دوازده روز در لوازم این امر نجسته اثر از کثرت طبخ طعام بخوراندن خوص و عوام، و تنویر قنادیل اندرون و بیرون دارالاماره ببعیدیل و اجماع علما و فضلا مشایخین و مدح گویان مدایح عربی و عجمی و قاریان قرآن و خوانندگان حدیث و درود و تطیب این بزم سعادت همدم از عطر و گلاب و بتیغ عود و تلخه های غنبری و تقسیم زر و پارچه ها به محتاجین و مساکین و عطای صلها و جایزه ها بحدیث خوانان و مدح خوانان و غیرهم بحدی سرگرم می بود که کسی از شاهان و رؤیسان هندوستان هم چنین نکرده بلکه ندیده و نشنیده، علی الخصوص روز دوازدهم زیاده از ایام اعیاد تنزین خود و همه ملازمان خواص و عوام از هر نوع لباسها و فاخره عشرت فرجام ملحوظ میفرمود، و همدران روز بسر دادن اوقاب و شلکهای بنادیق حکم کردی، و از ارباب حکومت نیز طالب آن شد که درین روز دولت معمور بر قلعه هم اوقاب سرور سرداده شود، اما دران زمان این اُمْنِیَّت<sup>(۱)</sup> شوکت و اجلال بوقوع نرسید، و در عصر جناب

نواب عزیز از جان سلمه البحان از یاد دهانی و سلسله جنبانی  
جناب نایب مختار فیض بار رو بجلوه گاه ظهور کشید ، و پیوسته  
آرزوی بیعت شیخ کامل در دل اخلاص منزل خویش می گماشت  
و هرگاه که حسب خواہش خود بشرف خدمت صاحب نسبتی  
مشرف نگردید برین قول که از بزرگی شنیده یا در کتابی از  
اہل تصوف دیدہ باشد یعنی شخصیکہ بیعت ظاہری با احدی  
منعقد نکرده است ، اگر حسن ارادت و عقیدت دل خویش  
بجناب دستگیر در ماندگان ، رہنمای بیچارگان محبوب سبحانی حضرت  
شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سرہ درست گرداند ، یقیناً آنجناب  
او را بہ نعمتہای دیرین و عزتہای کونین رساند ، کار بند شدہ  
خود را درین سلسلہ علیہ کہ طریقہ قادریہ است مشک می پنداشت  
و آنجناب محبوب را پیر و مرشد خود می انگاشت و عرس  
آنجناب مقدس را ہم در سن مذکور برعایت چند امور ، همچو  
جشن ولادت با سعادت سرور کائنات علیہ الصلوٰۃ والتحیات  
بنیاد نہاد و از غرہ ربیع الثانی تا یازدہم بحسن ادای آن از  
محل آرائی و مناقب خوانانی وغیرہ کہ در جشن موصوف مسطور  
گشت می پرداخت ، و تا آنکہ درین بزم پنج روزہ جام  
ہستی پر فیضش لبریز بادہ نشاط بود ، این کار و خدمت  
پر سعادت بر ذمہ خود لازم می ساخت ، و از آنجا  
کہ شیخ عبدالقادر کہ مولدش مانک پور و

مزار آن حضرت ناگور و ولی مادر زاد و والد بزرگوارش سید حسن قدس  
صاحب کشف و ارشاد باشد از اولاد آن قطب ربانی و محبوب  
سبحانی و سنی آن غوث صمدانی واقف اسرار نهانی است ، و  
اوار کرامات و خرق عاداتش چون آفتاب عالمتاب در کمال  
درخشانی ، چنانچه گویند که چون والدهٔ ماجده اش که بی بی فاطمه  
نام داشت و ولیه و زاهره و عابدۀ زمانه بود حامل گردید  
و شبی برای وضوء نماز تہجد دلو در چاه فرود آورد و ناگاه دلو  
از رسن جدا شده بچاه در افتاد و او متاسف و متحیر  
بر ایستاد ، و فی الفور از بطن آوازی شنید که ای مادر بنگر  
که دلو پس پشت تو نهاده است ، چون باز گردید دلو  
را پر از آب دید ، پس از وضوء و نماز فارغ شد ، و  
بامداد این ماجرا بشوهر خود باز نمود ، او فرمود که حق تعالی  
ترا پسری عطا کند که بیایه قطبیت خواهد رسید ، و نیز  
آنحضرت بتاہل<sup>(۴)</sup> نرسیده و از خصوصیات زنان<sup>(۵)</sup> وقوفی نداشته  
چنانچه روزی پستان زن ہندوی وقت اغتسال برہنہ مشاہد  
کرده از راه رحم و غمخواری دعا فرمود کہ یارب الم یک دُل  
مرا بخواب میداشت ( ۳۰ الف ) آیا این بیچارہ کہ برہنہ  
خود دو دل میدارد و چه آزاری کشیدہ باشد ، بمجرد این

(۱) دلو (۲) دلو ای ہمنام (۳) دلو (۴) دلو (۵) دلو

(۵) زبان (۶) دلو

دعا پستانش هموار و نمایاب گردید ، آن زن حیرت گرفته بخانه  
 درآمد ، و اقربایش ازین ماجرا متحیر شده بانواع معالجات  
 پرداختند ، هیچ سودی نکرد ، آخر از زبان زن آفت رسیده  
 حقیقت حال دریافته پیش آنحضرت التجا آوردند و الحاح و  
 زاری نمودند پس آن جناب دعا فرمود پستانش بر حالت اصلی  
 عاید گردید و پدر و مادرش مع دختر بشفاف اسلام رسیدند  
 بنا بر آن حسن عقیدت خویش ، حضرت ایشان نیز به تمام و  
 کمال میداشت ، قضا را در سال یک هزار و دوصد و شصتی  
 هجری مزاج مبارکش بعارضه مثانه که خلقی و مزمن بوده  
 بتلای شدید گردید ، دست تضرع بدرگاه قاضی الحاجات  
 برداشت ، و بتوسل ولی جلیل القدر سابق الذکر استدعای  
 شفا از شافی بجهت نمود ، اراده زیارت آن برگزیده  
 حق پدل برگماشت ، بحیب الدعوات دعایش مقرون باجاب  
 نمود ، و به برکت مقربان بارگاه خویش شفائے کلی عطا  
 فرمود ، درین نزدیکی پدر بزرگوارش هر چند خواست که آن  
 اقبال مند بحب عهد خویش بر زیارت ولی موصوف نماید ، لیکن  
 از عارضه بعضی موانع دران زمان این اراده بظهور نیامد ،  
 پس ازان وقتیکه خود بدولت بر مسند امارت متمکن گشت ،  
 هوای زیارت فیض بار آن ولی کرامت آثار بظهور پیوست ،



و بتفحص شخصیکه نظم و نسق این جا از وی صورت بندد پرداخت  
چون نیک تامل فرمود که کسی از قدیمان دربار و عمدهگان آزموده  
کار مثل جناب شرف الملک مغفور استاد مصاحبت انساب  
نواب رحمت مآب و حافظ شیخ محمد مغربی مرحوم رفیق با اعتماد  
مزاج آگاه آن نواب جنت آرامگاه منتهد این امر عظیم تواند  
شد نیافت آخر نظر بر پر حوصلگی و تربیت یافتگی راقم از پیشگاه  
خود و افاضه انوار اعزاز و اجلال ذات آفتاب صفات خویش  
برین ذره بے مقدار ، بیت

ذره را باشد وجود از نور ذات آفتاب  
رسته گردد گل زخار از فیض بخشی سحاب  
گوهر پر آب در کف گرچه میدارد صدف  
فی الحقیقت شد ز نیسان بهره مند و کامیاب

تجویز تفویض این کار بر اقم صورت پذیر آینه خاطر نمود ، و هم  
جناب قدسیه بیاس ظاہر رای شریف خود را با تجویز ولی نعمی  
منضم فرمود ، اما هرگاه که مفارقت راقم که چون سہا باہر  
و خار با گل نسبتی میداشت ، بقدر آنی و اندازہ زمانی  
گوارا نمی پنداشت ، ضمیر خورشید نظیر خود را از تعلق تجویز  
مذکور وارہانید و نظر بر راحت سفر و فرحت راه کہ منظور  
ہمایون خاطرش بود برفاقت پر افاقت برگزید و جہتہ انتظام

مهام دارالاقامت بشارش جناب قدسیه و اطلاع بارباب حکومت  
خان موصوف را که اگرچه از غرور و پندارش دایم متنفر می بود  
اما بحکم الضرورات<sup>(۱)</sup> تسبیح المحظورات طوعاً و کرهاً مقرر فرمود ، و  
منشی محمد دلاورخان بهادر انگریزی نویس را پیش او گذاشت ، تا  
بروقت ضرورت بچیف سکرتری اڈوارڈ اوڈ بهادر که بر خدمت  
میجر مکڈنل بهادر سفیر خاص بعثت تقرر روانگی او همراه رکاب  
فیض انتساب منصوب شده بود تحریر و ترسیل مراسلات نماید  
پس خان موصوف که نهال این تمنا از مدت مدید به مزروع  
دل می نشانده ، موجب نتائج حدائق آمال و مورش ثراست  
ریاض اعمال انگاشته باقبال آن بالراس والعیین مساعت نمود  
و از تعیین ارباب دو اسپان و دو مشعلچیان و تقرر رُفُل<sup>(۲)</sup>  
که عبارت از طنبور نوازی سته چوبه به صف کشی چند جوانان  
بار وقت درآمد دربار است ، همچو برادر خود شرف الامرا که  
تقایم مقام شکوه الملک مرحوم بودگوی عزت و اعتبار از میدان  
ذوق و آرزو در روبرو س

آزما که بزر قویست رایش  
زربنده شمر نه زر خدایش

و نیز منشی محمود علی خان را ، مشاهره چهل هون در سکه  
ملازمان کشیده برفاقت سراسر سعادت اختصاص بخشید ، و همدران

(۱) یعنی مباح می کند ضرورات ، جموعات را (۲) رُفُل این لفظ انگریزی است

ساعت حکم تقریش یعنی سلام سپاه بقانون انگیزی در حق راقم  
 عز صدور یافت (ق ۳۰ ب) و راقم بمجود نفاذ این حکم واجب  
 التقظیم بگذارش هدیۀ نیاز پیش حضور شتافت ، هرگاه که خان  
 موصوف بنوهم عظم<sup>(۱)</sup> قرب قرابت و تصور کبر حسن کرامت  
 و تخیل سرکشی خود در همسران<sup>(۲)</sup> و تقلید قلاوۀ گردن افزای  
 بیکران در جامۀ تنگ تنگ ظرفی نگنجید و دست از پیشکش گذرانی  
 حضور بجلدوی مواهب عظمی خدمت نیابت مذکور باز کشید مزاج ذبیح  
 شناس و متانت اساس حضور ازین معنی روی ملال در هم کشید  
 بر جبین آئینه وار رحمت و رافت آثار خشم و غضب ظاهر  
 ساخت ، و بشرح و بسط اجمال و تکبر و غرور اشتمالش  
 پرداخت که چنین خود پریشان تنگ حوصله برداشت مراتب عظمی  
 نتواند کرد ، و فرعون طینتان دوز همت جادۀ شکر گذاری و  
 سپاسداری نخواهند سپرد ، و از ناکس تنگ ظرف اعظم امور سخن  
 وجود در نیاید ، و بحکم کل اناء یترشح بما فیہ آنچه در باطن است  
 بیرون تراود ، و ازینجا است که گفته اند و در معنی سفته که  
 کار و عمل بکسی توان سپرد که از صاحب خویش پر ترس  
 و خایف باشد ، و تقظیم و تکریمش بجا آرد ، و خداوند او را  
 بر مواخذۀ خطا و قصورش مائی و مزاجتی و مروتی و رعایتی پیش

(۱) عظم بالضم بزرگی (۲) آ، تقلید جماع و غیره در کردن کسی انداختن ۱۲ م

(۳) بالکسر گردن بند ۱۲

نیاید تا لحاظ مروت باعث بے انصافی نگردد ، و موجب بد دلی دیگر ندیمان نشود ، و این معنی در اقارب که کالعتقارب اند مطلقاً مفقود ، و در اجانب اکثر و بیشتر ممکن الوجود ، چنانچه عمل حضرت عمر فاروق رضی الله تعالی عنه و بیشتری از سلاطین برین بوده است و اهل عرف نیز بدان عمل نموده الحاصل بر خاطر مبارک ناکش بار این گرانی و صدمه این نادانی آن قدر فراسید که هر دم بر عمل فرموده خود دست تناسف می مالید و لایسلی سخنان حق نشان چنان در سلک بیان می کشید که اگرچه این خدمت عمده نظر بضرورت باین کس دوا همت بخشیدم اما در حقیقت اصلاً مناسب و مصلحت ندیدم ، زیرا که بسا اوقات حرکات ناشایسته آن بے عقل و شعور و سخنان ناپایسته آن پرفساد و زور ، خار رنج و الم در صویر دلم خلانیده و انواع درد و غم بلاء جگرم رسانیده ، یکی از آنها این است که بعد مسند نشینی این نواخته کردگار روزی پیش اقارب و مخلصین خویش شکایت مینمود که باوجود سعی و کوشش من در حق مسند نشانی این کس نزد ارباب حکومت بواسطه محو طپو منشی احسان و منت من فراموش فرمود ، چون این حکایت بگوش حق نبوش بنده درگاه الهی در افتاد ، بغتة نایرة خشم و غضب از تنور نهادم سر باشتغال نهاد و این کلمات از

ملک بطون بشهرستان وجود فرا آمد که خاک باد بران ریاست  
 که از سعی چنین کسان ابلیس طینت بدست آید ، انتهی پس  
 عزم مصمم سفر بآباد دوستان شفیق خود مثل نواب موششت  
 نوبل مارکوئیس آف هشتنگس بهادر گورنر جنرل هندوستان و نواب  
 میجر جنرل سار تامس منرو بهادر گورنر کونسل مدراس از مکن  
 قوه برصه ظهور شتافت ، و حکم واجب الاتباع درباره نهیه  
 اسباب و سامان سفر ، ملازمان خاص شرف نفاذ یافت ، مجله  
 آن دو خیمه عظیم الشان یکی از سقراط باطرازش های بوقلمون و  
 ثانی از چهیٹ عمده و بهتر و یک خیمه حامی خاص ۳۱ الف  
 و یک دائره خرد از برای خلوت و چند خیام مختدات  
 مع سرادقات و سراپنجا و مسجد از خیمه مزین قبه های ملمعی  
 از طلا و یک حوض چرمی که مسافین از نماز جماعت محروم  
 نشوند ، برای این سفر فیروزی اثر طیارگشت ، و هر یکی از  
 خیم مذکوره مکرر بود تا انتظام پیش خانه و پس خانه نظام گیرد  
 و در هر منزلی به خیمه بزرگ مسند زردوزی مع مهرهای  
 طلایی و باشامیانہ مخمل مکمل که ستونش از طلا بود گسترده  
 شدی ، و آن بارگاه گردون سای بقنادیل آویزان و  
 قنادیل منصوبه ستون ها چون خیمه آسمان از ضیای نجوم  
 پرنور گشتی ، و صاحب ~~خیمه~~ آفتاب وار رونق بخش آن گردیدی

و تماشایان هر شهر و مدینه ، و نظارگیان هر دیه و قریه پروانه‌های  
آن شمع بزم دولت و اقبال شدیدی ، و به خرج مراکب  
و روزمره هر یک از علما و اساتذۀ عظام و مشایخ کرام و  
اصحاب عزت و ارباب خدمت ، و پدر راقم سوای درگاه  
معمولی مشاهره نود روپیۀ مقرر گردید و بنام برادر محمد فخرالدین  
خان که در مرتبه متوسطین مثل قادر عظیم خان بهادر و غیره عز امتیاز  
داشت شصت روپیۀ بتقرر رسید و بهر یک از اهل خدمات  
مادرای خدمت مقررۀ سابقه خدمتی معین گشت ، از انجمله خدمت  
میر منزلی بصفی الدین محمد خان بهادر درینجا و خدمت فراشخانه  
در اثنای راه بر کرسی تعیین نشست ، و خدمت هرا دل  
بغلام عبدالقادر خان بیجا پوری در منزل ششم صورت تقرر گرفت  
و خدمت چندا دل یعنی پس خانه بوجیه الله خان بهادر همین جا  
قرار پذیرفت ، و خدمت آمادگی اسباب ضروری لشکر بشرف الملک  
حال در منزل سیلوم مقرر شد و ارباب حکومت نیز فرد اخبار  
اشتهار که به نیوس پیپر زبان زد اهل فرنگ است بقالب  
طبع آورده در ممالک محروسه خود صورت نمای شان و شوکت  
و جاه و حشمت نهضت آن ولی نعمت گردانیدند و چهرهای  
تواکید اشد التکید به نگارش احکام تعظیم و توقیر و فرمان بری و  
اطاعت گری این ولی دولت آراسته بعاملان و کلکتران اطراف

و جوانب گذرگاه رسانیدند که بندگان نواب صاحب بروز دوشنبه  
پیش از مغرب بیست و یکم جمادی الاول سال یک هزار و دوصد و  
ستای و هشت هجری از چپپاک جنوب رویه بسفر ناگور بشان  
و شوکت موفور یعنی بالشکر جلوئی خاص و دسته سواران باریگاٹ  
و فوج گورنرمنٹ نهضت میفرمایند ، و بعد تماشای این  
سرزمین سیرکنان از راه رامنات و ترچناپلی و ارکاٹ مراجعت  
بجلوس گاه مینمایند ، و وقت رکوب و جلوه خرام خاص و جناب  
قدسیه و جناب محل عالیه و جناب نایب مختار انواب تعظیم  
شاهی بخصوصیت مراتب در باغ دارالاماره و بر برج قلعه  
صداهای حفظ و امان برکشید ، پس باید که هر رئیس موضع  
و قریه و هر حاکم شهر و مدینه گذرگاههای با و نیمه گاههای با آراسته  
دارد و از پیادگان و اطاعت پیشگان خود استقبال نموده  
خدمات شایسته بجا آورد و در هر سرحد و تعلقه خویش از حرم  
و اجنبیاء بمحافظت و حراست پردازد ، و در مراحل و مشاعر  
همراه بوده نگهبانی و منزل رسانی مودی سازد ، الحاصل بتاریخ و  
وقت مذکور آن ماه لقای مکرم بمجمل بالباس و (ق ۳۱ الف)  
جواهر معظم و مکل نور افروز برج ناکی گشته ماه منور بنجوم انور  
بالشکر انجم سپاه و عسکر شوکت پایگاه و شکوه تام و تجمل  
تمام از فوج خاص و لشکر کمپنی مع سرداران بلند مرتبت خصوص

سفیر گورنر منٹ میجر مکڈنل بہادر و کرنل مزد کہ کسی از روسای  
کرنالک را بدین شان و تزک سیر ملک رو نہ نموده باشد  
سمت جنوب خرام فرمود ، و راقم مع اعظم الملک بسواری عماری  
از نقاب اقتباس انوار جلو ریز مینمود ، بعد چند دقیقه جناب  
نایب مختار برگلگون صبا رفتار

باد پائیکہ چون بگام شدی

تک زدن بر صبا حرام شدی

جلوہ آرا گشتہ ، همچو نیز ضیا گستر اوج اقبال بانوار اجلال از  
دنبال راہ می پیمود ، چون منتهای سیر منزل امیر باغ گردید ،  
و اتفاق بیت در آنجا بہم رسید ، آن موید تائید آسمانی نظر بر  
سرانجام یابی احکام دیوانی از دست این مشاق کار گاہ بیچہرانی  
کہ در سوائف ایام یعنی در سال یکہزار و دو صد و شش و شش  
ہجری بسبب عدم نصب احدی برین خدمت عظیم المرتبت حسب الحکم  
ولی نعمی باجرائی آن می پرداختم ، چنانچہ کیفیت تعلق این امور  
بذات راقم در افتتاح نامہ بتفصیل مسطور است ، و مضمونش  
اینکہ روزی بتاریخ بیست و ششم رجب المرجب سال یکہزار و  
دو صد و شش و شش ہجری رسیدہ مرسلہ حاجی حافظ حیدر صاحب  
مرحوم در مادہ یاد دہی زیارت آثار شریف بحضور کمرمت ظہور  
جناب نواب محلی القاب ما گذشت ، از آنکہ درین ہنگام آن



خداوند اقبال بعلت عدم تقرر هشیار مغزی بر خدمت مدارالمهای  
و بمحض پاس خاطر جناب قدسیه احکام انتظام امور دربار فیض بار  
بحسب ظاهر بنام حافظ احمدخان اعظم الملک شرف نفاذ میفرمود ،  
اگرچه از باعث عبدالغفارخان بهادر ثابث جنگ زنگ ملالی برآینه  
ضمیر میر صفا پذیر خود نشانده چشم التفات باطن بر روی حالش  
نمی کشود بنا بر آن آن نامه را حواله داد نمود تا بندوبست امور  
متعلقه آثار شریف نماید ، من بعد آن عالیجناب گردون قباب  
بتحویل شرف زیارت تشریف فرمای حجره آثار مبارک گردید ،  
در آن وقت بسبب مشاهد<sup>۱</sup> یا فراموشی<sup>۲</sup> خان مغزی الیه همگی متعهدان<sup>۳</sup>  
مقرری مثل آب زمزم و رومال ملل و عطر و گل و غیره در آنجا  
حاضر نبودند ، نهایت بعتاب درآمده باوجود بودن اعظم الملک  
براقم فدویت شیم حکم والا شرف نفاذ یافت که زودتر اشیای  
معمولی حاضر آرد ، بفضلہ تعالی فی الوقت حاضر آوردم ، بعد  
احراز سعادت زیارت رونق افزای دارالاماره گشته بحجره کلان  
نعمت خانه که جلوس گاه مبارک بود بر مسند والا شرف تمکن فرموده  
بمشافه<sup>۴</sup> همگنان<sup>۵</sup> حاضر الوقت چون جناب مکرم انتساب نواب  
عظیم جہا اعنی جناب نایب مختار و اعظم الملک مرحوم و دیگر حضار  
معمولی و راجہ سرینواس راو پیش دست میرسامانی پاندان از

(۱) (آ) مشاہدہ ؟ (۲) (ب) مشاہدہ ؟ (۳) (ج) فراموشی ؟

(۴) (د) ہمگی متعهدان اسباب ؟ (۵) (ه) ہمگنان

دست خاص نوازش اختصاص باین ارشاد مکرمیت بنیاد بر اقم خدمتگذار  
 فدویت شتار عنایت شد که الله تعالی و تقدس بفضل خویش  
 الیوم خدمت (ق ۳۲ الف) اجرای احکام عزت التیام دیوانی  
 مهمات و دیگر کارخانجات مفوض بتو گردانیده ، باید که شکر  
 این خدمت والا رتبت مودی ساخته زمان دربار فیض بار و  
 دیگر اوقات حاضر حضور و سرگرم تنقیز امور میشده باشی از آنجا  
 که راقم عجز توأم باین مرحمت سراسر عزت کماهی آگاهیه نداشت  
 در ادای پیشکش<sup>۱</sup> اندکی درنگ ساخت که دران حال از جانب  
 نواب عظیم چاه که حق سبحانه جل شانہ بفضل خود از ابتدا الی  
 یومنا ہذا ذات فیض آیات آنجناب عظمت انتساب را حاضری  
 و دستگیر این خدمتگذار فدویت تجیر گردانیده بگذارش پیشکش<sup>۲</sup>  
 شرف ایما گردید ، راقم بمجرد این ایمائی شرف انتساب پیشکش<sup>۳</sup>  
 محضور مودبت ظهور گردانید بعدہ بہان آذوان برابہ سرینواس را و  
 حکم عالی شرف صدور یافت کہ از امروز در جمعی مهمات میرسامانی  
 و دیگر کارخانجات سرکاری حکم راقم اطاعت ہمدم را حکم حضور  
 عظمت دستور باید فہمید و ازان سرمد عہدول نباید ورزید ،  
 چنانچہ راجہ مذکور بہانوقت عملہ ہمگی<sup>۴</sup> کارخانجات را فراہم  
 آورده و سوہدار ڈی را نیز خوانده این امر جلیل القدر شنواید  
 و خود ہم مراتب انقیاد بہ تقدیم رسانید بعد ازان ارشاد

مکرمت مواد جلوہٴ ظہور نمود کہ برای تو این خدمت تازه از  
 راه نوازشات بے اندازہ اختراع فرمودہ ایم کہ اگر کسی را خدمت  
 دیوانی ہم بدہیم تو ازین خدمت معزول نشوی، بلکہ او محکوم  
 و منقاد حکم تو خواہد ماند، ازان روز تا تشریف آوری حضور  
 از ناگور مشریف اکثر احکام اطاعت التزام حسب الحکم حضور  
 کرامت گنجور بہ خان موصوف یعنی ممتاز الامرا قلمی مینودم انتہی  
 جواہر تعریف این کثیف از درج دہان بیرون ریخت  
 زیرک و دانا شدی از نصرت ما کہ پرس؟  
 خلق خوش آموختی از تربیت ما کہ پرس

و مبلغ پنجاہ ہزار روپیہ حوالہ راقم فرمود کہ فیصلہ مقدمات عزما  
 نماید راقم بوجہ طلائی ہوادار مشابہ بہل شاہی و طیار کردہ  
 غلام حیدر جہت سواری خاص بنظر اشرف گذرانیدہ براسے  
 انفصال مقدمات مذکورہ و اداگی اسباب سفر متعلقان خود  
 مع راجہ اودی کرن مشرف خزانہ کہ بتائید راقم مامور بود  
 معاودت نمود، و سواری خاص جلوہ آرای سمت مقصود گزیدہ  
 روشن<sup>(۲)</sup> باغ را مضرب خیام دولت سرانجام فرمود، و درانجا  
 مستراڈوارڈ اوڈ بہادر چیف سکرتری کہ از عصر نواب رحمت  
 مآب اخلاص و رسوخ تمام داشت، ملاحظہ تعظیم جناب خداوندی  
 آمدہ ملاقات حضور حاصل کرد، و وقت صبح سواری خاص ازانجا

برآمده براه فرنگی کنده که محل قیام عساکر و جنود و ذخیره گاه  
 بعض آلات محاربه و باروت است رونق افزا گردید، اوقاب  
 آنجا نیز موافق معمول صدای تعظیم و آواز توفیر برکشید، و  
 علی هذا القیاس در جمیع دایره این سفر منظر هر جا که مراکز سالهای  
 فوج واقع می بود سردار و رساله در آنجا در ادای کل مراتب  
 مکرم و تعظیم سبقت مینمود، ساخته عجیبیکه بروز نهضت موبک  
 خاص بوقوع آمده نوک خامه میگردد که پانزده کس از حمالان  
 و ابیران بصدء و با که دران هنگام بشدت نمودار بود در باغ  
 دارالاماره جان بجان آفرین سپردند، و اسباب زندگانی ازین  
 جهان فانی بردند، راقم آثم رسانیدن کیفیت این حال عبرت بال  
 در چنین (۳۲ ب) زمان فحش عنوان بسمع استرف مناسب نه  
 پنداشت، و بزود از دود از تقرر جمعدارڈی تجهیز و تکفین  
 آن سیاحان دارالملک آخرت کنانیده خاطر را از تشویش اطلاع  
 حضور قانع انگاشت، الغرض آنروز جملگی مقدمات مرقومه بآئینی  
 و طریقه خوشنودی و رضامندی عزا باشد فیصل ساخته نوزده  
 هزار روپیہ بمبلغ مذکور نزد خود باقی گذاشت تا وقت ضرورت حضور  
 بصرف در آرد، و از زر دو هزار روپیہ عنایتی حضور استعداد  
 راه وابستگان خویش پرداخته فردای آن رو به مسرت نهاد و  
 افتان و خیزان چون ماهی بے آب بموضع ونڈلور در بحر فیض گنجر

حضور در افتاد ، و از معاينه معموره عشرت گنجور و فرحت اکنناه  
در عرض و طول دو سه فرسخ راه که از کثرت حشم و خدم ، و  
وفور سرادخات و خیم ، و تعدد دکاکین و اسواق ، و تکثر  
ارباب ذوق و اشتیاق ، و آرایش انواع بازار و پیرایش  
طرق سیر و رفتار ، بوضع و ترتیب خوش آئین ، و طرز مرغوب  
و دلنشین که دیده از تماشایش باز نایستد و دل بحفظ سیرش  
نشود ،

اگر گویم که این است اعظم آباد  
سواد دل بگردد خرم و شاد  
و یا اگر خوانمش شهر منور  
شود چشم نظاره نور بنیاد

موضوع و مرتب شده بود نور افروز دیده بیناء و سرور افزای  
دل پر تمنا گردید چون اشهب زرین عنان فلک سیر که آغاز  
سیرش مشرق و انجام رفتارش مغرب است بر ساحت کبود رنگ  
آسمان در خرام در آمد ، آفتاب اوج اقبال یعنی نواب پراجلال  
ما بر ابلق نیز رفتار که بچهار نیمک عرصه زمین طی می کرد و خاطر  
مبارکش اکثر به چنین اسپ نیز رو چهار نیمک مایل می بود بر آمد ،  
اولاً با چندی از امرای رفاقت نشان و خاندان و الاشان همچو  
اعضاد الملک و میرزا الهی بخش و تجل و ترک مخصوص ،

چون برق درخشان و ضیای تابان روان گردید، گاهی قوت  
 بازوی دولت و قارنایب مختار به سواری بزر چون اختر پر نور  
 بر پشت و بازویش میدرخشید، و گاهی همچو بدرالدوله و غیره  
 به هم رکابی آن مهرلقا از مرتبه هلاکت بدرجه بدریت میرسید،  
 و راقم را از پرتو انوار مراحم و اشتقاق والایش رتبه شها حاصل  
 می بود یعنی آن مهر سپهر دولت از ظل پرفیض وجود خود<sup>لحمه</sup>  
 و لحظه جدا نمی فرمود، فی الجمله تا وصول منزل مقصود، بهمین  
 احتشام و ازدحام که از مرحله تا منزلی چون باران رحمت  
 شدیدالاتصال و عدم الانفصال مینمود، بکم و کاست رونق کرد  
 فرمی افروز، و در هر منزل عامل آن تعلقه مع رعایا و  
 رقا صان و خنیاگران جمع گشته راه اطاعت و استقبال پیش میکشید  
 و وقت نهضت از منزل تا سرحد خویش باهتمام اعزاز و اکرام  
 همراه رکاب دولت انتساب میدوید، و وقتی که اتفاق سفر  
 تا شب کشیدی ساکنان آبادی فرودگاه با تجمل و احتشام تمام  
 یعنی روشنائی و آتشبازی حاضر و منتظر بوده موبک خاص را  
 همچو سواری روزمره نواب نظام الدوله آصف جاه با شوکت و  
 تجمل مذکور بخیم اقبال قیام میرسانیدند، غرض تا رونق افزائی  
 منزل مقصود رکوب اسپ چارنگ تیز و اکثر پسند خاطر همایون  
 افتادی و گاه گاه در فرودگاه برنالکی و غیره سوار شده دل ببرد

تماشای نهادی ، و وقت سواری بارگی کثر قنایی به طریق سنت  
 سنیه نبویه و آئین جد امجد خود نواب امیرالامرا فردوس مکان  
 می پوشید ، و موزه چرمین زردفام در پای می کشید و دو رومال  
 شال یکی بر سر و دیگر بر کمر می بست ، و گاهی وقت سفر شب  
 ماه در عماری سبز با برادر عزیزالقدر و اعتضادالملک و راقم  
 تشریف می داشت ، و سواری امرا و رفقا عماری ها و هودج های  
 دیگر می گماشت و بر فیلی داروغه چای و قهوه هودج نشین  
 گشته اسباب و لوازم آن همچو دیگران و قهوه دان و غیره با خود  
 نگاه داشتی ، و وقت خواست حضور گرم گرم دست بدست پیاله  
 پیاله روان روان پیشکش می نمود ، و خود بدولت با رفقا بصد  
 پیوستگی و دلبستگی نوش جان می فرمود ، اذاجا از راه عنایاست  
 خداوندی نظر مرحمت و نوازش بر حال راقم آثم می گماشت و  
 نیرخواه اخلاص اکتناه و امین صادق و متین داتن می انگاشت  
 درین سفر سعادت اثر بکارهای عمده و خدمات پسندیده حکم فرمودنی  
 و نقود مصرف دست خاص که به نیازات خادام مشاهد بزرگان  
 فیض گستر و بخیات و انعامات مساکین و متوقعین مراحم راهگذر  
 مخصوص و ممتاز بود حواله نمودی

کف سخای صفا، همش بخوانم ییم  
 کفش بچهره پر جملتش نشانم

برای بخشش و انعام آن بسیط الیه

به تنگ شود دل دریا و کان نمایم کم

راقم که از تشریف والایش چه در حضور و چه در سفر بهواری  
خاص خلعت منادمت بر قامت پر ارادت می برید ، رقوم  
خرج ابواب مذکوره بملک سرمائی بر چهره قرطاس یادداشت  
می کشید ، و وقت فرصت یا در فرودگاه بمشرف خزانه تفهیم  
حساب مسطور نموده و باب جمعیت و اطمینان بر روی  
دل و جان کشوده ، روزی ارشاد شد که از چنین تکلیف  
و حساب نویسی باز آ و هر چه که بحفظش می پرداخته باشی  
بمشرف خزانه باز نما ما بر ساخته و پرداخته تو اعتماد کلی  
داریم و هیچ دهمی و شبهی بر خیانت تو بدل ننگاریم ، چنانکه  
تو مزاج دان ما هستی ، ما نیز بر مزاج تو ماهریم ، و بر  
دیانت تو آمیم ، پس مشرف خزانه را طلبیده تبسم کنان  
براقم اشاره کرده بتاکیدش فرمود که برین مخلص معتمد علیہ ما در  
مصارف خاص که باو تعلق دارد شکی و گمانی نباید نمود ، بلکه  
قلم از محاسبه اش مرفوع باید ساخت ، و هر چه که باو یاد  
باشد آن را کفایت انگاشته بترقیمش توان پرداخت ، قصه  
کوتاه سیر این ماه <sup>(۱)</sup> روی زمین رونق بخش مسد جاہ و تمکین  
که بر سیر <sup>(۲)</sup> قمر آسمان تفوق داشت ، در هجده منازل <sup>(۳)</sup> به تمام



رسید و در نوزدهم بانوار زیارت خورشید اوج کرامات جلی جناب  
 قادرونی ضیاءدور سعادت گردید ، باید دانست که منزل بهیم  
 بندری بود آباد ، و رونق آثار از قلمرو نصاری <sup>(۱)</sup> <sup>دین</sup> مار  
 ملحق به ترکم پاری المعروف و تلنکم . بمجرد جلوه افزای این  
 ماه چرخ دولت و اقبال دران منزل فرحت اشتغال اتواب  
 تعظیم و اجلال بر برج قلعه انجا به بلند آوازی رسید ، و نشان  
 تکریم هم بران قلعه از گردن افزای خویش بافتخار بے پایان علم  
 گردید ، و مترکف چیف سکرتزی آنجا با یک سردار فوج  
 استقبال نمود ، وقت برآمد نیز تا بسره خود همراه رکاب  
 بود ، هجوم آرزومندان <sup>(۲)</sup> تماشا سوارى خاص آنقدر بهم آمد ، که  
 یک سر عرصه آن سرزمین تنگ آمد ، روز درآمد منزل مقصود  
 ناگور وقت قریب یازده ساعت موکب خاص مع محلات  
 عالیات بر شمع کلان دریای شور واقع متصل بلده مسطور  
 فرارسید ، و از انجا بر صراطی که ارباب حکومت از بهم آوری  
 معا بر غیر محصور فرش گستری تختهای هموار و صفوف دستور از ساحلی  
 تا ساحلی دیگر مستقیم و مستوی ساخته بودند عبور فرمود ، و  
 خود بدولت پیاده پا بنوی آن بلده متبرکه بلحاظ آداب روان  
 شده زینت بخش بارگاه خاص گردید ، و هر یک از مصاحبان  
 و ندیمان حضرت و غیره بخيام معینه و ساکن مقرر و جاها<sup>(۳)</sup>

(۱) (ما ۲) دین مار ؟ (۲) (ما ۲) آرزومان ؟ (۳) (ما ۳) جلاء

متعدد اقامت ورزید ، آن ارادت پرداز خدمت خداپرستان  
 بمجود دخول این خط پاک توجه بزیارت آن ولی مقرب بارگاه  
 (۳۲ ب) بے نیاز نفروود ، ازان که ادای این معنی باظهار نیاز  
 و انکسار خود بین الناس و برداشت سبوحه صندل بر راس  
 با هجوم حشم و خدم مقصود والایش بود ، چون پاسی یازده  
 ساعتی از شب بگذشت حکم نامه خط خاص براقم عقیدت اخلاص  
 که اکثر به خیمه جناب نایب مختار بمقتضای مراحم و عنایات  
 بے غایاتش سکونت داشت بدین مضمون به ورود پیوست که فردا  
 بدرگذشتن پاسی دوازده شب صندل شریف جناب منیف  
 واقف اسرار خفی و جلی ، حضرت قادر ولی قدس سره العزیز مقرو  
 است ، باید که فردا همگی علما و صلحا و مشایخ و سادات همراهی  
 جمع آیند ، و به تخصیص از دست خودها صندلی در عطر و گلاب  
 سائیده و در سبوحه نقروی پرکرده نگهدارند ، و فوج جلوس  
 خاص به تزیین جلهای سقلاط و ترتیب عماریهای اقبال و  
 اشتران آماده باشد ، و لشکر کمپنی نیز مع پیلان و شتران  
 بآرایش و پیرایش تمام حاضر آید ، و جنگلی امرا و ندای حفظ  
 و سران لشکر شوکت محور بادای خدمات مشغول باشند ، و  
 سایر خواص و عوام و متوسلین این دولت مجتمع شوند ، فی الجمله  
 لازمه از لوازم جاه و دولت و خاصه از خواص شان و

عظمت فروگذارند ، و همه خصوصیات و اہتمام حشم و تمامہ لازم و انتظام خدم بجا آرند ، و در افروختن روشنی وافر بآئین مرغوب و خوش اسلوب پردازند ، و حوالی درگاہ فیض اشتباہ سرادقات و سرائیچہا کہ قابل زنانہ و محلات باشد مع تقرر پہرجات برافرازند ، و راقم نیز بانہر قریب دوازده ہزار روپیہ نیاز بدرگاہ حاضر باشد انتہی ، پس راقم بحولہ و قوتہ تعالی شانہ انتظام امور مسطور باستصواب محمد علی مرکائی با آئینی بظہور رسانید کہ مورد تحسین و مطرح انظار آن مصدر فیض و اقبال آثار گردید ، و در ہمین روز کہ روز دوم ورود بود معتمد جنگ بدرالدولہ بخدمت صدر الصدوری و بہ عنایت خلعت کارچوبی سرفراز گشتہ تارک<sup>۱</sup> افتخار بفلک الافلاک سائید و محمد علی مرکائی امین و مدارالمہام درگاہ نیز بعد حصول شرف ملازمت بہ تشریف فرد شال گلناری و ہر یک از مجاورین فیض بار باعزاز و اکرام و احسان و انعام فراخور حال بیایہ عز و امتیاز رسید ، از انجا کہ نہضت مہکب خاص از دارالامارہ وقتی روی نمودہ بود کہ مرض وبا عالم گیر شدہ لاجرم تا وصول منزل مقصود یعنی ناگور فیض معمر در ہر منزلی از منازل راہ دہ<sup>۲</sup> پانزدہ کس از مردم بہیر و ہنگاہ و حوالی بار و کسان باربردار عازم ملک بقا میگرددیند ، وجیہ اللہ خان بہادر کہ بر خدمت

چنداول مامور بود راقم را بر مرگ این کسان اطلاع می نمود ، و راقم زری باد میدانید تا وی اگر آن مسافر سفر آخرت مسلمان بودی شریک تجمیز و تکفینش گردیده و الا از دست هم مشربان میت کارش بانجام رسانیدی ، و بعد نزول منزل مراد مرض مذکور بحدی شدت پذیرفت که هر روز موت بیست و نئی کس صورت وجود میگرفت ، و بر زندگان (ق ۳۹ الف) ، بیستی و عبرتی می افزود که یکسر سر رشته هوش و حواس و خواب و خور از دست می ربود درین هنگام هنگامه افروز اجل آن زبده ارباب دول بزیارت سید ابراهیم شهید و سید فخرالدین شهید المعروف بکاٹ باوا قدس سرهما که قبور فیض معبرشان در یرطواشی منصل رامنات واقع است هر چند علم تمنا در مضمار ضمیر فیض انتمای افراشت ، اما از استماع غلغلہ وبا و آفات راه آن سو بفحوائی منطوق لازم الوثوق شاهنشہ اقلیم ایجاد و مفتح ابواب خرج و مَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ و بمقتضای فرمان فرمان روای ملک نبوت و خاتم نگیه دور رسالت اِذَا سَمِعْتُمْ بِطَاعُونَ اَوْ دُبَاءَ بَارِضٍ فَلَا تَقْدُمُوا عَلَیْهِ و اذا وقع بارض و انتم بها فلا تخرجوا فرارا منه و از اصغای کلمات مجربات ساکنین این بقعه متبرکه از لسان راقم که والد راقم گوش کرده

---

(الف) چون بشنید شما طاعون دوبارا در زمین و شهری در نیاید آن زمین را چون واقع شود و در جائے شما در آنجا باشید بیرون نیاید از جهت گریختن از آن بلا ۱۲

براقم رسانیده بود یعنی کیکه بزیارت جناب قادرولی اولاً  
 درین آبادی درآید بروی لازم است که بزیارت بزرگان  
 اطراف و اکناف نشتايد و یا از دیگر زیارات مقصوده فارغ  
 شده توجه این بارگاه نماید ، و غیر ازین دو صورت طریقۀ  
 از آداب و معمول اینجا نیست ، هر که بخلاف این پردازد خود  
 را تارک آداب این مقرب درگاه حق سازد ، بموجب  
 قال صحیح بزرگان ۷

مردان خدا خدا نباشند

لیکن ز خدا جدا نباشند

خود را از اداره مذکور باز داشت ، چون فضل خداوند  
 با حکمت شامل حال اولیای دولت بود نظر بر نوازش بندگان  
 بیطاقت و چاره سازی بیچارگان مقام غربت این مرض  
 پریلاکت را در عرصه دوسلہ روز منفع فرمود ، بفضله  
 تعالی بعد فراغت زیارت شریف هفدهم شهر جمادی الاخری وقت  
 چاشت کوکبہ خاص ازین بقعہ شرف اختصاص بسوی نتهرنگر  
 روح پرور نهضت نموده به کیوالور که بفاصله هشت میل  
 از ناگور واقع است نزول کرد ، مگر راقم را وقت رکوب  
 شوکت اسلوب خود ارشاد فرمود که چون متعلقان تو ازین جا  
 بمدراس معاودت مینمایند ، باید که تو امروز و فردا نزد

اہل خود باشی ، و من باز فردا بعد نصف شب برای زیارت  
 شریف از منزل مذکور مراجعت خواہم کرد ، و ترا ہمراہ خود  
 خواہم برد ، الحاصل حسب ارشاد تشریف آوردہ راقم را در  
 سواری خاص شرف مجالست بخشید و عازم فرودگاہ مذکور گردید  
 روزیکہ سواری خاص محاذی قلعہ تجاور جلوہ گر شد ، انواب  
 تعظیم بصد کہ و فرسہ شد و روز دوم نزول سفیرے کہ از جانب  
 ارباب حکومت نزد راجہ آنجا مقرر است بواسطت میانی کڈنل  
 بہادر حاضر آمدہ بادرک شرف ملازمت بہرہ یاب گشت ، درین  
 منزل گاہ کہ اتفاق اقامت چہار روز دران دست داد ساکنان  
 تجاور و حوالی انواع مصنوعات خودہا چون درختان گل وغیرہ  
 آوردہ گرداگرد بارگاہ خاص حلقہا می زدند ، و بعد صدور  
 حکم باریابی شرف حضور دریافتہ تحایف خودہا بنظر انور میگذرانیدند  
 از زبان مقدس فراخور ہر کس حکم عطای جایزہا صادر گشتی ، اما  
 چون روزی از والا ہمتی و صرف زر و فیر و مبلغ خطیر صورت  
 گرفت ، سوغاتی کہ بملاحظہ اشرف میگذاشت ، (ق ۳۲ الف)  
 حکمی بجمع آن نزد راقم شرف امضا پذیرفت ، راقم موافق  
 ارشاد اذان روز تا سکونت آنجا مناسب حال متخف و  
 مالیت آن متخف زرئی میدہانید ، و درین معنی اگرچہ کثایت  
 شناری ملحوظ میداشت ، اما بہر روزی صدہا روپیہ مصرف

می نگاشت ، بعونه تعالی روز پنجم رایات عالیات بسوی نهرنگر  
روح پرور متوجه گشت ، و کلکتر آنجا مستر لسکلن بهادر در  
مبادی سرحد خویش حاضر حضور شده بشرف ملازمت پیوست  
و از آنجا رخصت یافته باز باستقبال حضور قریب بلده مسطور  
رجوع نمود ، روزی دخول سواری خاص بدارالاماره قدیم آنجا  
اوقاب تعظیم سردادند و کرنل مکیر یعنی نائب سپه سالار قلعه و  
دیگر سرداران فوج که زیاده از صد کس بودند و رجمه  
سولیات و ترب سوار و دو پٹالن جوانان بار را باسلحه  
زهیره<sup>(۱)</sup> و سبوف<sup>(۲)</sup> شهیره و اعلام گوناگون و پیرایه بوقلمون آراسته  
و پیراسته باستقبال و تعظیم امیر لشکرش دولت و اقبال ما حاضر  
آوردند ، و بر طبق قوانین خوش آئین رنگ با فرهنگ صفوف  
یک رنگ از عروس کالوا<sup>(۳)</sup> تا دارالاماره بهر دو جانب راه راست  
کردند ، و هم نواختگی سازندگان سازهای موسیقاری مثل نی و  
بلبان و دف و طنبور و رمدپهل و غیره بدلفریبی طاق بود که  
سامعان را مست حظوظ وافر و نشاط متکاثر بینمود، جناب  
خداوند ما سر و قامت والای خود را از لباس فاخره و جواهر باهره  
آراسته بر برج عماری خاص همچو آفتاب عالمتاب می درخشید و  
برادر ارجمند اقبال پیوند یعنی نایب مختار در خواصی آن با

(۱) زهریره = ای درخشنده ۱۲ (۲) سبوف = ای برکشیده

(۳) کالوا ای نام نهریست

(۴) موسیقای مثل

مورچل جلوس میمنت مانوس می ورزید ، و سفیر خاص میجر مکذل بهادر سردار لشکر همراهی در عمارت نقروی سرکار نشسته متعاقب میرفتند ، و راقم حسب الحکم حضور در سواری خاص بوجه طلایی که مشابیه بهل شاهی است نشسته در جلوی فیض مملو پیش پیش فیل سواری خاص میرفت ، و قتیکه سواری راقم محاذی علم برداران ولایتی رسید ، نشانها نمانیده به تعظیم پیش آمدند ، و خود بدولت از معاینه این حال تبسم میفرمود انقض بشوکتی که لایق ریاست و شایان شان امارت بود . وقت بلند شدن روز ده ساعت جلوه پیرای دارالاماره مذکور گردید ، همه امرای دولت زر پیشکش معمولی گزرا نیدند ، و میا نچی خاص و جمیع سران سپاه ولایتی بعد ادای آداب تهنیت و مبارکباد بهره یاب رخصت شده خود را بمسکن خویش رسانیدند ، تا اقامت این مکان فرحت نشان ضیافت سران سپاه انگریزی و ناظم یعنی کلکتر و سالار سپاه آن حصن بتکلف تمام متواتر بعمل رسیدی ، و آن زیب افزای سریر دولت با همه شوکت و حشمت از سیر تمامی باغات سرکاری سرور اندوز گردیدی ، الحق این سواد فردوس نشان شهرست خوش آئین و زیبا ، و موضعی است دلنشین و فرحت افزا ، آب و هوای آن لطیف و به نسبت بلاد دیگر



فایق تر است و فواکه ولایتی، همچو انجیر و انگور و نار نظر  
 بدیگر امصار در آنجا پیشتر، درین سیاحت بحر این آبادی دیگر  
 پسند خاطر راقم نیفتاد (ق ۳۵ الف) و درین مقام انبساط  
 فرجام سرو جوی بار دولت، شمشاد گلزار عصمت محل ثانی عفت  
 مکانی اعنی مختار النساء بیگم صاحب که باردار بود ثمره دختر  
 فرخنده اختر پانزدهم رجب از پرده خمول بشاخسار وجود  
 پیدا آورد، و از آنجا این نورس نهال اقبال از اول نتایج  
 نواب ما بود خرمی و خورسندی بے پایان بر خاطرش رونود  
 اگرچه رسم پیشکش به تهنیت تولد دختر معمول نبود، اما نظر  
 بر خوشنودی آن جناب اکثر مقربان حضرت بتقدیمش پرداختند  
 و درین آرامگاه مدت یک ماه و چهار روز مبلغ کثیر در انعام  
 ساکنان آنجا مصروف گشت، هرگاه مردم این شهر همچنین  
 سخاوت پر افاقت از کسی از روسای ماسبق ندیده بودند،  
 دست بدعای ترقی عمر و دولت این جناب گردون قباب  
 پرداختند، و چون فطرت والایش از جمع زرنگار محض  
 میداشت، و به فقدان<sup>(۱)</sup> آن اضطراب بیچگونه بدل نمی گماشت  
 پیوسته نیکنامی را اہم تار<sup>(۲)</sup> می انگاشت، و از صرف زر  
 بیدریغ در مضار ہمت وافی بحکم (التوکل علی اللہ کافی  
 می افراشت، و ازین تقسیم و عطای زر بہ مردمان آن شهر

نکری و ترددی راه یاب خاطر مبارک نگشت ، درین اثنا  
 مشرت خزانہ بعرض فیض معرض والا دسانید که همه زر همراهی  
 در عطایای نخصور بیایہ انصرام درآمده آئینده برای اخراجات  
 خاص و مشاہرجات مردم همراهی بیچ باقی نمانده ، ارشاد فرمود  
 کہ کارساز حقیقی کارهای این سرکار خداداد معطل نخواهد  
 گذاشت ، پس بہ نحوی از تشویش خاطر معروضہ مشرف را  
 بگوش ارادت نبوش راقم القا نمود ، راقم نوزده ہزار روپیہ بابت  
 بقیہ فیصلہ عرماکہ از مدراس ہمراہ آورده بہ نیت اینکه وقت  
 ضرورت بخرج سرکار درآید نزد خود میداشت پیش حضور  
 گذرانید ، آن گاہ نہایت خورسند گردیدہ با آفرین و تحسین  
 فراوان پرداخت ، و چون زر مذکور برای تقسیم مشاہرجات  
 و اخراجات مخصوصہ حضرت وفا نکرد ، نقدی بقدر احتیاج منجملہ  
 زر پنجم حصہ بواسطت سفیر خاص از پیش کلکٹر آنجا طلب  
 فرمود ، و ہر گاہ اعظم الملک مہتمم تقسیم زر مشاہرجات بعلت  
 مساہلہ او در امتثال امر عالی کہ دربارہ استقراض مبلغ دہ  
 ہزار ہون معرفت وی از نزد چنبتی مودلے و ادخال آن  
 در خزانہ عامہ صادر گشت در معرض عتاب و محل خطاب  
 آمدہ بود ، براقم ارشاد شد کہ زر مشاہرجات ہمہ مردم ہمراہی  
 دوبروی خود تقسیم سازد ، درصدد این حال حسب<sup>(۲)</sup> استدعای

راقم مبلغ پانصد هون برای خریدی جفت دوشاله پرقماش  
 بوقلمون بوته دار و قوردار کلابتون و سه دوپشه سرخ بنارسی  
 خوش تر و متن و حاشیه اش مخطط از کلابتون بهتر که بوقت  
 سواری اسپ با لباس قبا و سرپیچ و میان بند تواند شد  
 براقم عنایت گردید ، الغرض باوجود چنین عنایات و نوازشات  
 بیکران آن خدیو عظمت نشان و دل افروزی فضای این بلده  
 عشرت سامان از ره گذر کسل مزاج برادرم که یاس کلی پیدا  
 آورده بود براقم و پدر راقم انواع و اقسام تشویش بخدی  
 روداد که زبان یارای بیان ندارد ، اما بفضل الهی و حرمت  
 جناب حضرت رسالت پناهی و برکت آثار شریف آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم صورت یاس بشکل امید بتدل گردید (۱۵)  
 (ب) و شمع افروزی برکات آثار شریف بتفصیل این  
 است که حین جلوه افروزی موبک خاص در تجاور دوکس  
 از ساکنان آنجا یک صندوق آثار شریف آورده در مسجد  
 خیمه نهادند ، و با هر یکی از عمده گان زبان با اظهار حال  
 کشادند که بایان دین معمره محروسه کافر بیرحم و اسلام  
 دشمن فقط برای شکم پروری می باشیم و از احکام دین و  
 اسلام هیچ آگاهی نداریم و بزرگان بفضل و کمال متصف بودند  
 و پدر راجه حال به هیچ گونه در پی ترض حال کسی از اهل ملل

و خل نمی بود ، بلکه توقیر و تعظیم و دلدهی اهل اسلام  
 بسیار مینمود ، و راجه حال بر خلاف آئین پدر توپین دین  
 اسلام و مضحک عبادت ایشان می نماید علی الخصوص از وقتی که  
 به کلکته رفته داخل گروه کرستان شده است عداوت  
 مبطن در حق مسلمانان ظاهر کرده پس مارا درین وقت  
 غلبه کفار نه کسی یاری و نه بعلم و فضل اعتباری است  
 و وجود آثار شریف هم نزد ما مغلوب نفس بکیش و  
 اسیر معمره کفار اهانت اندیش موجب ننگ و عاری ، لهذا  
 ملتجی هستیم که این کیفیت بحضور رسانیده آثار موصوف  
 داخل سرکار فرمایند تا ذاب فیض انتساب که باآداب  
 شایسته آن کماینبی آگهی دارد بدین دولت باسعادت مستفید  
 خواهد شد ، هرگاه این معنی بسمع اشرف حضور فرارسید  
 باقبال ملتسمه شان ملتفت نگردید ، و روز دیگر بسوی  
 نتهرنگر نهضت فرمود و آن دوکس مایوس شده روبروی پدرم  
 ظاهر کردند که ما بیقین میدانیم که این چنین جم غفیر مومنین  
 گاهی درین نواح جلوه گر نخواهد گردید و شاید مراد ما هرگز<sup>(۱)</sup>  
 نقاب خفا از رخ نتواند کشید ، لهذا میخواهیم که اکنون این  
 آثار شریف درین شاعر عام گذاشته باظهار ماجراے مذکور  
 صدای بلند میدهیم که کیکه مسلمان است این آثار شریف

بگیرد و خودش نماید ، پس پدرم بیاسخ شان زبان کشود  
 که در گذاشتن آن آثار واجب التعظیم بر سر راه جز سوء  
 ادب نتواند بود ، شما به نتهرنگر بیائید تا باز بحضور عرض  
 کنیم و بهمان منزل مزاج برادرم از عارضه اسهال پیچش  
 بیمار گشت ، و آن هر دو کس نزد پدرم مهمان بودند و  
 بر حال برادرم بنایت اغتام<sup>(۱)</sup> می نمودند ، ببالین بیمار آثار  
 موصوف نهاده مشغول دعا میشدند ، روزیکه داخل نتهرنگر  
 گشتند پدر راقم بحلت تشویش و سراسیمگی که عاید حالش بود  
 زود از زود به پچهری سرکار که دران مهر علی خان نایب سرکار  
 سکونت داشت فروکش نمود و حکیم صادق یار خان و دیگر  
 اطباء<sup>(۲)</sup> حضور اگرچه با التفات تمام بتداوی<sup>(۳)</sup> او می پرداختند  
 اما بیماریش روز بروز می افزود آخر الامر از زندگیش مایوس  
 شدیم ، و وقتیکه نوعی افاقه روداد پدرم و برادرم بجانب  
 کبریا و شافی بے همتا التجا آوردند که ای خداوند بے نیاز  
 ای بیچارگان را چاره ساز اگر از برکت این آثار شریف  
 صحتی عطا فرمائی باسترضای راقم آثار موصوف بهمدیه بگیرم  
 و تعظیم و تکریم آن بحسب حوصله خود بجان و دل به پذیریم  
 بفضلہ تعالی تیر دعای کمان قامتان بار خبیث<sup>(۴)</sup> و چله کشان

(۱)، (آ)، اغتام اندوگین شده (۲)، (ما آ) بتداوی (۳)، (با) پرداختند

(۴)، (ما آ) بار خبیث - خبیث ای مایوسی ۱۲ -

مصایب غرت بر هدف اجابت در رسید ، و یوناً فیوما آثار صحت و عافیت از چهره بیمار نمایان گردید ، بعد ازین مختار النساء بیگم صاحبۀ محل دویم نواب ما است در روپائی خود معاینه نمود که مجلسی از بزرگان ( ق ۳۶ الف ) سبزش رونقی پذیرفته است میفرمایند که این آثار شریف اصح و غیر موضوع است ، حالانکه آن مخدرة سرادقات عصمت از کیفیت آثار موصوف خبری نمیداشت ، و صباح رویائے خود بحضور و انموده بعد مطلع شدن بر حقیقتش از تعبیر آن خردسرخ بی نظیر ملتجی گشت که آثار شریف مذکور خود را بهدیۀ بدیاند و حضور التجالیش<sup>(۱)</sup> بسمع قبول آورده راقم را طلبید و بدرخواست<sup>(۲)</sup> آثار موصوف فراوان کوشید ، راقم سرگذشت مذکور بعرض اشرف رسانید ، و در عدم قبول ارشاد والا سر عذر بے پایان از گریبان عجز نمایان بیرون کشید که آن آثار شریف در علاقه ارادت آثار بودن یا در سرکار فیض بار هر دو یکسان است چه بحکم افت و مالاک لابیایک هر چه از آن راقم است ازان جناب مرحمت نشان ، اگر درین امر خلاف پدر و برادر نمایم آن هر دو در وسوسه خواهند افتاد پس عرض راقم بذروه اجابت رسانیده خود به نسبت وقت عصر بغردگاه پدرم قدم رنجه گردید ، و از زیارت آثار موصوف

بادای مراتب نیاز مستفید گشت و پدرم<sup>(۱)</sup> را به تقریب ظهور  
 صحت برادرم از زبان فیض ترجمان مبارکباد فرمود ، بعد ازین  
 امیر بے نظیر با بتاریخ پنجم شهر شعبان المعظم روز پنجشنبه  
 بهمان و شوکت و شان که نزول اجلال فرموده بود با  
 جلوداری سپه سالار تا رودخانه آنجا بسوی محمدپور خروج  
 نمود و روز یکشنبه بیست و دوم شهر مذکور و وقت  
 بلند شدن شش ساعت روز پر نور جلوه افروزی ترک و  
 شکوه موفور رونق افزای دارالاماره محمدپور گردید و بعد زینت  
 بخشی دارالاماره همه سران فوج کمپنی و کلکتران آن نواح را  
 مثل جنرل سویل سپه سالار فوج و کرنل<sup>(۲)</sup> گول بیک و  
 کرنل فول عهده داران لشکر و مستر کوک کلکتر اول چنور و  
 مستر کلاک و غیره که با دو رجمنٹ ترب سواران برسم  
 استقبال حاضر آمده از فضاء رما که متصل توپخانه است تا دارالاماره  
 همراه رکاب آن اقبال پناه بودند ، بعنایت عطر و پان و غیره  
 رخصت فرموده پایہ شرف محل سرافزود ، چنانچه اعتضاد الملک  
 و راقم را حکم نشستن عماری و خسرپوره<sup>(۳)</sup> او را در خواصی بروز  
 خروج از نهرنگر شرف نفاذ یافته بود ، هم چنین بروز دخول  
 این معموره<sup>(۴)</sup> عشرت معمور بظهور آمد ، فی الجمله از سیر باغات  
 و اماکن اینجا فراغ حاصل کرده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور  
 (۱) ، پدرم از زبان (۲) ، گول بیک (۳) ، کلاک - مستر فول (۴) (۵)

ویلور تشریف فرما گشت ، و وقتی که آن ذات شرف آیات  
 بهجلس عمارى خاص محاذى قلعه آنجا جلوه پیرا گردید ، کرنل  
 قلعه مذکور بانقلاب نشان و ضرب اتواب تعظیم بر برج قلعه  
 موافق معمول پرداخت ، و با فوٹ اجیٹن و چند کوپئی بار  
 برای استقبال و ادای مجرای انگریزی بمیدان محاذى قلعه  
 صف آراست ، و از تماشا ئیان و نظارگیان اطراف و جنوب  
 برای ملاحظه سواری خاص ازدحامی بهم رسید که وصف آن  
 بمیزان بیان نتواند سنجید و روز دوم وقت یکپاس روز  
 بلند شده سواری سکھساو<sup>(۳)</sup>ن طلایى به طریق سیر با چند رفقای  
 خاص به حسین آباد عرف کیلا س کڈه رونق افزا شده بعد سیر و  
 تماشای آن جا همان روز به ویلور معاودت فرمود ، و  
 وقت عصر ازین جا نهضت کرده بسواری مذکور قصد دارالاماره  
 محمد پور نمود (ق ۳۶ ب) و ازین سرزمین بهشت آئین هفتم  
 ماه رمضان المبارک سمت مدراس عشرت اساس بکثرت  
 تجمّل و وقار از اجتماع رجمنٹ رانی پیشه باسمران اعتبار  
 نشان و تماشا ئیان امنیت سامان بسواری عمارى خروج کرده  
 باعزاز و اهتمام عمال و کلکثران این گذرگاه زدهت اکنتاه  
 بهچو منازل ناگور و نتهرنگر بل ازان پیشتر پانزدهم شهر مسطور  
 سایه گستر باغ خاص واقع فرنگی کنڈه گردید و سپه سالار



این بفته بضرب اوقاب تعظیم و آرایش صفوف سپاه عظیم اسبیم  
 پرداخته شرف ادراک ملازمت سراپا سعادت برگزید ، و درین  
 باغ چشم و چراغ گلزار کائنات خان موصوف نخت آیات  
 محروم دولت حضور محنت سمات با شکل و صورت عرق آلوده  
 انفعال افعال ناپسندیده بطور استقبال واردگشت باستیصال شرف  
 مجرای خداوند نعمت ما پیوست ، چون ولی نعمی را با او صفای  
 قلبی نبود ، آنروز وقت دوپهر باعثضادالملک ایما فرمود که  
 کردار نابایسته او باو یاد دهانیده نادمش باید ساخت ،  
 تفصیل این اجمال آنکه وقتیکه سواری خاص بترچنپلی فایز گردید ،  
 اخبارنویس حضور از مدراس چنان بسکک تحریر درکشید که  
 خان موصوف شیرگاوان و بیضهای مرغ میفروشاند ، و  
 مزاج او نسبت با آنها که همراه حضور اند ناخوش بینماید ، بدلیل  
 اینکه در اجرای امور متعلقه اهل و عیال آنها مسأله می نماید ،  
 و در اهتمام مهمام کسانیکه دریغی زیر حکم او بیند به نهایت  
 خرمی و خوشنودی میگراید ، انتهی ، پس بمیرمنشی حضور بعتاب  
 تمام خطاب فرمود که تو از طرف خود چنان بنویس که از  
 چنین خیرخواهی رکبیک که فروختن شیر و بیضها است دست  
 باید برداشت ، و بانجاح حوائج متعلقان همزمان رکاب  
 فیض انتساب همت باید گماشت ، و ملازمان اینجا و آنجا

را که همه نوکران سرکار فیض‌دار اند برابر باید انگاشت ، و سر پرغرد از تصور عظم قربت پرداخته سر رشته چنین حرکات ناپسندیده خود از دست باید گذاشت ، و هر دم از خشم و غیظ مزاج پر حلم خداوند نعمت والا همت ما بحکم نعوذ باشد من غضب الحکیم ترسان و هراسان باید بود ، بالجمله بروز دوم فرودگاه پر شوکت و جاه در روشن باغ قرار یافت ، و آنروز بتکلف تمام ضیافت همه سران سپاه انگریزی برسم و آئین شان بنظمور شتافت ، و ازینجا بجد هم شهر مذکور بعد طلوع خیر جهان تاب آفتاب دولت اقو در ما بقصد منزل بیت‌الریاست و النقات برج دارالاماره بابرله عزیز القدر یعنی جناب نایب‌مختار جلوه افروزی عماری خاص گردید ، و راقم را محض بجهت اعزاز و افتخار و ارتفاع پایۀ اعتبار در همسران روزگار و هم برای آنکه در نشستگاه راقم که اکثر دین سفر برابر اعتضاد الملک در عماری جلوس می نمود خان موصوف هم پهلوی وی بنشت ، و این حرکتش ناپسند طبع ولی نعمت گشت ، به شرف اجلاس در بهل شاهی عز امتیاز بخشید ، و با همگی امرا و رفقای دولت که بعضی بسواری فیلان کوه آختار و برخی به رکوب اسپان باد رفتار عظمت و شوکت خود را می نمودند ، و مع خشم و خردم از

فوج خاص و ارباب حکومت که بروز خروج (ق ۳۴ الف)  
از دارالریاست همراه رکاب بودند از گذرگاه رانی پشه و  
شادی محل جلوریز گشته متصل عمده کوتوالی رسید - پس از آنجا  
تا باغ نظام الدین احمد خان مرحوم لشکران ولایتی صفها<sup>(۱)</sup> آراسته  
برسم مجرایان انگریزی به نوازندگی سازه طنبور با ترانه‌های  
عشرت معمور پرداختند، جناب خداوند ما بسلام آنان دست  
بر سر می‌بود و از روی مسجد و الاجاهی جهت باز  
دید نواب گورنر هانریل سر ثامس منزه بهادر که جین تشریف  
فرمای آنجناب دولت‌آب باین سفر فرحت‌آثر در دارالاماره  
چیپاک، ملاقات و الایش تشریف آورده بود سوی ایوان  
گورنری با سفیر خاص یعنی میجر مکدنل بهادر و نایب مختار  
میرزا الهی بخش و اعتضاد الملک و خان موصوف و اعظم الملک  
و راقم رجوع فرمود، و جناب گورنر صاحب ممدوح باستقبال  
شنافته آن خدیو ارجمند از عماری فرود آورد، و بکثرت  
اشتیاق مخلصانه دست‌گیران بجلوس‌گاه خود برد، و بادای  
مبارکباد تشریف‌آوری حضور و اظهار اشتیاق ملاقات  
خلت دستور و استفسار بعض سوانح سفر راحت معمور  
پرداخت جناب رئیس ما هم کلمات شکرگذاری حسن سرانجام  
و انتظام اسباب سفر بر زبان رانده رخصت یافت، و

بقدم بیمنت لزوم رونق بخش دارالاماره گردید ، و هر یک  
از امرا و ندما پیشکشهای معمولی بحضور گذرانید ، بتایخ بیت  
و دوم شهر مذکور ضیافت همه سپاه هندی از کافرومسلمان  
که همراه رکاب بودند بانعام سیده<sup>(۲)</sup> یعنی طعام خام و اطعام  
طعام پخته با لوازمه تمام بعمل آمد و همین سال روز  
جمعه هشتم ذیقعدہ ریٹ ہانزیل لارڈ انہرشت بہادر گورنرجنرل  
ہندوستان از جہاز فرود آمدہ موافق معمول در امیر باغ  
اقامت ورزید ، و طریقہ مراسلات اخلاص سمات و اشتیاق  
آیات فیما بین مسلک گردید ، و بتایخ دوازدہم شهر مذکور  
روز سہ شنبہ جناب رئیس دولت پناہ ما با جناب نایب مختار  
و خان موصوف وغیرہ ملاقاتش تشریف فرما گشت ، دران  
بزم سراسر تمیز مینای سادہ لوحی و سلیم دلی خان موصوف  
خرد مالوف بشکست کہ نظر بہ تکبر و غور از گورنر صاحب  
ممدوح تختی دور بنشت ، و زمان رخصت نیز وقت گرفتن  
جمایل گل و عطر و گلاب وغیرہ در برخاستن از جای خویش  
خیلی متاہل ، و از همان جا گردن خود فراز و دست  
دراز کردہ محصل آن گردید اذین نخوت پرستی وی غنچہ  
خاطر فیض مظاہر جناب گورنر صاحب رنگ انقباض پذیرفت  
و سفیر با توقیر مسطور بموجب تقریر جناب گورنر صاحب موصوف

هر یکی از حکایت بے تمیزی آن ساغرکش ترهات<sup>(۱)</sup> و عبارت  
 پر دلی این جرعه نوش معقولات پیش جناب نواب ما بر خواند  
 و خود بدولت و اقبال مهر رخ قهر و غضب برویش چنان  
 برافروخت که رنگ چهره آن زحل خصال یکسر سوخت و باز  
 بواسطه راجه کهن لعل چنین پیام تفرضانه فرستاد که من بدین  
 حرکت ناپسندیده که از شما سرزده خیلی نجات و ندامت  
 کشیدم ، اگر کسی در حضور پدر بزرگوارم این چنین فعل ناشایسته  
 می نمود هرگز آن رحمت مآب او را در چنین تقاریب به عز  
 اختصاص منادمست سرفراز نمی فرمود ، روز دوم جناب  
 لارڈ صاحب موصوف بملاقات باز دید حضرت والajah ما با  
 پسر خویش بدارالاماره تشریف آورده از مواصلت (ق ۳۴ ب)  
 کثیرالباہجت مستفید شده رخصت یافت و همان شب جشن  
 ضیافتش بپایه تقرر رسید و همگی دارالاماره و دیگر ایوان های  
 دولت معمور بروشنی قنادیل آویزان و جداری و چمنی و فروش  
 و سائبان های بوقلمون چنانکه هنگام ضیافت نواب گورنر ہانزل  
 منو بہادر حسن آرایش پذیرفته بود مزین گردید ، یعنی کلس محل  
 بتقریب ملاقات خاتون او با بانوان<sup>(۲)</sup> اخص الخاص اعنی بیگمات  
 شرف اختصاص ، ہر ہفت<sup>(۳)</sup> ، دیوانخانہ رواق دار آن<sup>(۴)</sup> بآبادگی

(۱) ما آ) ترهات بضم اول دفع و تشدید ثانی بوزن امہات خرافات و مہلات را گویند ۱۲

(۲) آ) بانوان (۳) آ) ہر ہفت = ای آراستہ ۱۲ (۴) آ) دار آن

اسباب میز یعنی سفره انگریزی آراسته گشت ، و روشن چوکی که عبارت از عمارت سه منزله چوکی است برای معاينه آتش بازی پیراسته شد ، و برکنار آنگیز متصل آن دیواری از چوب بندی و به تنبیه چراغان برکشیدند ، و بر روی آن پارچه های لطیف سرخ چون نقاب ماه رویان فروهشتند پس چون ساعتی دوازده شب بگذشت اول گورز صاحب مدراس و بعد آن خاتون مهمان ممدوح و من بعد خود ضیف موصوف تشریف آورده از معاينه رقص خنیاگران و رقاصان و تماشای آتش بازی و تبادل طعام مسرور شدند ، در اثنای هواکلت مهمان با ثروت مع مردم هم نواله پیاله شراب بدست گرفته ایستاده شد و بطرز و آئین محافل شاه و عمد های خود ثنا و توصیف و دعای نیک در حق میزبان عالیجاه شوکت دستگاه بجای نمود که گوش و دیده کسی ندیده و نشنیده باشد ، درین ضیافت نشاط انگیز همه مهمانان سراپا تمیز از سران رنگ دو صد و پنجاه کس بودند و تا دو پاس شب همه با ازین جشن پرمسور بهره یاب شده مرخص گشتند ، وقت ترخیص بعلت کثرت اضیاف بعض عمدگان را به مرحمت عطر و گلاب و حایل گل و غیره از دست خاص مخصوص گردانید و بعضی را از دست جناب نایب مختار و خان موصوف و اعتضاد الملک و عظم الملک

و راقم دهانید و صباح آن شب عشرت سامان حسب  
استدعای این هر دو گورنر صاحبان عالیشان با جناب نایب  
مختار و خان موصوف و اعتضادالملک و اعظم الملک و راقم  
بنا بر معاينه قواعد حربیه که موافق معمول برای ملاحظه گورنر جنرل  
جدید آراسته شده بود بساحت مسابقت اسپان انگریز تشریف فرما  
شده بعد فراغ آن بروشن باغ نزول فرمود و در آنجا  
با جلسا تناول طعام فرموده بعد زوال شمس بشادی محل تشریف  
آورد ، شانزدم ، این ماه وقت شش ساعت صبح با  
جناب نایب مختار و خان موصوف و اعتضادالملک و راقم بسواری  
افراس برای تودیع جناب گورنر جنرل صاحب ممدوح بسمت  
برنگاله متوجه قلعه گردیده بر جسر روبری در قلعه که مسمی به باب  
والاجاهی است رسید که هر دو ناظمان یعنی گورنران پُرشوکت  
و شان بآن رئیس دولت نشان دو چار شده زودتر از بهل  
فرود آمدند ، و بالاتفاق از میان صفوف فرج ولایتی و  
هندی که ازینجا تا درب دوم قلعه که محاذی دریاست برای  
تعظیم گورنر صاحب عازم سفر دو صف استاده بود پیاده پا  
تالاب دریا فایز گشته لارڈ صاحب موصوف را بر زورق  
سوار کنانیدند ، بعد ازان گورنر صاحب مدراس رئیس مارا بر بهل  
شاهی که حاضر جلو خاص بود سوار نمود ، پس جناب خداوند

بیان جشن جلوس سالانه و تقرر خدمات  
دیوانی و میزبختی و خانسانانی و غیره و حال  
عزل و نصب سفیران خاص از طرف  
ارباب حکومت و کیفیت شادی میمنت  
آبادی (ق ۳۸ الف) نکاح و طوی  
جناب نایب مختار با ضبیۀ خان موصوف  
نخوت شمار مع دیگر کوائف و حالات  
ضروری الاظهار و شرح سرور ولادت مهرساز  
اقبال و دولت جناب نواب غلام محمدرغوث  
خان بهادر سلمه السبحان مع اظهار مراسم  
عشرت آئین رسم چله و شور به چشی  
آنصاحب شکوه و تمکین

ملفوظ کریم ابن الکریم ما پیوسته آن بود که برادر عزیزالقدس  
خود یعنی جناب نایب مختار محب وصیت پدر بزرگوار خویش  
به خلعت خدمت عظیم المرتبت مدارالمهامی و دیوانی مخلص گرداند  
اما بے استرضای جناب قدسیه نمی توانست که این آرزوی دیرینه





گواه است که بر خاطر فیض ذخایر ما همین معنی خطور کرد  
 که تو گفتی ، پس چون رای ناقص را تم یارای کاملش به  
 مطابقت پیوست فایده مشاورت با حسن وجه صورت  
 بست ، باز فرمود که مرضی والده ماجده من بران است  
 که برادر خود یعنی خان موصوف نظر بر امیدواری قدیم و  
 خدمتکاری صمیم وی که وقت سفر ناگور درینجا بتقدیم<sup>۲</sup> رسانید  
 بمرحمت خدمتی ممتاز شود ، درینصورت خاطر مال اندیش  
 ما به سبب کبر و نخوت و بدمزاجی و بدوضعی وی که پدر  
 بزرگوارم از همین جهت او را لایق این چنین نوازشات  
 عظمی نمیدانست چنانچه با وجود تمنای وافرش در عصر فیض  
 بهر خویش بعهده او را نه نواخت ، در اقبال مسؤل  
 مادرم بسی متردد و مشوش می باشد پس صلاح حیدت و حیثیت  
 بنده با وصف آنکه بدمزاجی و بدخلقی و نیش زنی وی در حق  
 خود بسا اوقات ملاحظه کرده بودم ، و تفصیلش این است  
 که هرگاه کتبخانی برادرم آغاز گردید ، و جناب نواب اسوای  
 عطارد ز کثیر که شرحش در افتخارنامه مسطور است اسباب  
 فخر و مباہات که مخصوص کرم خاندان و کبار ملازمان است مثل  
 پیادگان بار با سازندگی و نوازندگی مستلزم شان و افتخار و  
 سواران ترب و عماریهای نقدی و ساده (ق ۳۸ ب) و انیال

علم و نقاره و غیره و مسند و شامیان چنانچه نواب رحمت‌آب  
 نظر بر سرفرازی و عزت دہی جناب شرف‌الملک مرحوم در  
 شادیهای ہر دو فرزندان او یعنی شرف‌الملک حال و عمدة العلام  
 مفتی بدرالدولہ عنایت فرمودہ بود براقم مرحمت نمود ، و  
 در امثال و اقران عزت بر عزت افزود ، دل خان  
 موصوف بر شک و حسد جوشید ، و بی‌تابانہ بر ملا بہ عرض  
 حضور رسانید کہ این چنین لوازمہ پرشوکت و شان مخصوص  
 اہل خاندان است حضور این معنی را بسامعہ لامعہ جانداہ  
 و قضیہ معروضہ اش برکینہ و عداوت محمول کردہ علی‌الرغم  
 استدعای او بہ کھنڈوجی جمہدار حکم فرمود کہ ہر روز تو خود  
 بذاتہ بخانہ فلانی حاضر بودہ ہمگی جلو مذکور در اوقات مراسم  
 کتہدائی میرسانیدہ باشی و نیز سال یکہزار و دو صد و سستی  
 و نہ ہجری چون جناب نواب معلی‌القاب ما قصد تشریف  
 فرمائی درگاہ پیرپہلوان صاحب نمود ، بخان موصوف امر  
 جلیل‌القدر شرف صدور یافت کہ بطور منازل ناگور شریف  
 نیمہا را بدرگاہ مذکور نصب نماید ، خان موصوف معروضداشت  
 کہ برای این کار مردمان بسیار باید ، باز ارشاد شد کہ مردم  
 متعین جاہای متعددہ را طلبیدہ بانظام این امر پرداز ، پس  
 خان موصوف بمقتضای بغض و کینہ و حسد و صفنیہ کہ در

دل داشت بے باکانه روبروی حضور و همگی مردم دربار  
 راقم گفت که مردم متعینه خود نزد من باید فرستاد راقم  
 بنصب تمام پانسخ داد که این مردم متعین من در آنوقت  
 خواهند آمد که دو نفر مشعلچیان و بهل اسی متعین شما بسرکار  
 آمده بارکش و خدمتگذار شوند، اگر شما ادعای بزرگی قراست  
 است، مخلص را دعوی فدویت و قدامت خدمت، الحاصل  
 این جواب دندان شکن رنگ چهره اش بزرگی پیوست، و خود بدلت  
 که بالین را بر هر دو زانو گذاشته و از ذراعین بران تکیه زده  
 بهیئت تربیع جلوس میفرمود، از استماع جواب صاف  
 راقم دهان مبارک خود را آشنای خنده نمود و هم جناب  
 نایب مختار و اعظم الملک و راجه خوشی لعل دیا بهادر میرنشی بحدی  
 قهقهه زدند که علاوه انفعالش گردید اما چون از وقت صابرا گدا  
 آن خداوند نعمت بوجوهی چند که سابق مذکور شد ممنون  
 احسان خان موصوف بودم، بحکم منطوق هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ  
 إِلَّا الْإِحْسَانُ جز بفلاح و صلاح وی زبان نکشودم یعنی چنان  
 معرض عرض در آوردم که از مدتی واقف خویشهای او هستم  
 نظر بظاهر حالش انجام حاجتش نهایت انسب و اولی است  
 بل استحقاق این امر نظر بر خیرخواهی این دولت به نسبت  
 وی الزم و احری<sup>(۱)</sup> معلوم نیست که چنین کس البت<sup>(۲)</sup> را جناب

رحمت مآب از چه اسباب سزاوار مراحم خداوندی یننگاشت  
 سپس تبسم کنان فرمود خوب میدانم که ترا با وی آن اتحاد  
 باطنی است که بازها از حمایتش معرض عتاب من گشته ،  
 و یقین است که بجز خوبی او چیز دیگر درین ماده بر زبان  
 نخواهی آورد ، مرا بر مال بینی و تجربه کاری والد ماجدم اعتماد  
 کلی است دیده و دانسته خلاف معمولش کردن نمیتوانم ،  
 و تنها مشاورت ترا کافی نمی پندارم ، باید که فدا بخدمت  
 سراپا موهبت شیخ کامل ، صوفی مذهب ، صاف دل ، متوکل  
 بے بدل ، متنفر صحبت اهل دول ، درویش آزاد مشرب<sup>(۲)</sup>  
 فقیر توکر منصب ، خازن (ق ۳۹ الف) گنجینه اسرار الهی  
 طلسم کشای کنز مخفی حقیقت آگاهی ، دلق پوش زهد و تقوی  
 خرقة سوز سعه و ریا ، برگزیده و اهب مطلق ، المعروف  
 بفضل حق بروی ، و مرکوز ما که درین مقدمه روداده است  
 مرض آن دستگیر بی نظیر ما رسانیده از فحوائ<sup>(۳)</sup> کلام فیض انصاف  
 آنجناب استخسان و عدم استخسان اعطای خدمت به خان موصوف  
 دریافته ، بما ایما بنائی ، راقم حسب الحکم اشرف پیش آنجناب  
 که نواب ما را بشرعی نواب نام نهاده بود حاضر شده مضم  
 جناب نواب ما عرض نمود ، اگرچه آن صاحب حال چنان  
 جواهر سخن در سلک تقریر درکشید که فهم ناقص راقم بهیچ

نوع از نقد معنی مراد سرمایه اندوز نگردید ، اما هرگاه منظور راقم آن بود که خان موصوف از نواختگان حضور نواب ماگرد<sup>۱</sup> برای حصول مقصود خود بحکم دروغ مصلحت آمیز به از راستی فتنه انگیز بعرض اشرف رسانید که لفظ خوب از زبان حق ترجمانش نور ظهور ریخت فی الفور ارشاد شد که میرنشی را زودتر طلبیده با حضار سند خدمت دیوانی خویش و سند عهده<sup>۲</sup> میرنشی نائب مختار که در عهد رحمت مآب از پیشگاه وی مرحمت شده است حکم کنی ، چنانچه وی فی الوقت بملاحظه اشرفش گذرانید ، پس امر والا بتحریر سند دیوانی بنام جناب نایب مختار و سند میرنشی باسم خان موصوف صادر گشت ، مخفی مباد که کسی از ماجرای مذکور تا زمان تسلط اسناد آگاهی نمی داشت او اگر راقم دران روز به نیت برهم زنی کار خان موصوف نوعی عدم رضای جناب فضل حق صاحب بعرض حضور نواب ما میرسانید اصلاً این رتبه<sup>۳</sup> اعلایش دست نمیداد ، لیکن چون مشیت ایزدی<sup>۴</sup> دران بود که وی باین منصب و جاه فایز گردد ، و از زوال سایه فیض پایه<sup>۵</sup> نواب شفقت مآب ما انواع فسادات بشان دولت رو دهد ، راقم حقیقت حل را که از لسان حق تبیان فضل حق صاحب برآمد چگونه بمسامع عالی<sup>۶</sup> آنخداوند پراجلال میرسانید الحاصل

حکمت حسن و قبح این ماجرا بدانای امور روز جزا جل شانہ  
 و اسپرده . بمطلب میگراید که بعد جلوس میمنت مانوس و گذارش  
 پیشکشهای<sup>(۱)</sup> معمولی جناب نایب مختار بعنایت خدمت دیوانی  
 مختص ، خانموصوف . مرحمت خدمت میبخشی معزز و سرفراز  
 گردیدند ، اما زمام اختیار همگی کاروبار متعلقه این خدمت  
 بخشی گری در دست او ندادند که بے حکم والا یا اذن جناب  
 نایب مختار بر عزل و نصب احدی از سپاه فوج قدرتش  
 بوده باشد ، چه معمول این سرکار همین است که بخشی  
 فوج در بحالی و بر طرفی و نوازش سپاه از عطای عهد<sup>(۲)</sup> لایقه  
 هر کس قدرت مستقله نمیداد ، بل درین معنی محتاج تجویز  
 مدارالامام می باشد ، باری بسمع اشرف حضور رسید که جناب  
 نایب مختار بیاس خاطر خسر خویش دین امر مسأله کرده رشته  
 اختیار بدست او فرو گذاشت ، بنا بران طبع پر حلمش بهم برآید  
 و به راقم فرمود که بنایب مختار اطلاع ده که آئینده همچنین  
 نباید کرد ، چنانچه خانموصوف تا زمان ریاست نواب مادرین  
 معنی مجبور بود ، و اعظم الملک بخدمت (ق ۳۹ ب) نیابت  
 دیوانی مع مرحمت خلعت<sup>(۳)</sup> مهرماتی ، و شرف الملک بعنایت  
 خدمت میرسامانی با تشریف خلعت مہتابی و دوشالہ سفید ،  
 و برادرش معتمد جنگ بخطاب بدرالدوله و منشی محمود علی خان خطا





تقاریب جشن و سیر بخوشی تمامی آید و وقتی حکیم مسیح یار جنگ را بحضور نواب ما دیده از روی ظرافت نامش ظریف نهاد و خانموصوف را مستر ممتاز میخواند، خانموصوف دوسه بار بحضور عرض کرد که این همه عزتیکه مراست از ذات حضور است و بدین نام که اڈوارڈ صاحب بهادر میخواند هتک حرمت من روبروی مردم میشود، و نواب ما مهر سکوت بر دهان می نهاد و لب بیاسخ نمی کشاد، اما باری در وقت ظرافت به سفیر مذکور فرمود که خطاب او ممتازالامراست تو بلفظ مستر چرا میخوانی، تا سفیر خنده زبان جواب داد که مستر بمعنی صاحب است و دران هیچ قباحتی نیست، پس برغم سابق بروقتیکه خانموصوف را میدید برصاف دلی و سلیم طبعی او میخندید، و مستر ممتاز میخواند، تا آنکه هنگام نیابتش وقت انتہاض نواب ما سوی ناگور شریف بلحاظ ساده لوحی او محقرش تصور کرده در هیچ معامله به نسبت دی خامه فرسا نگردید، اگرچه بدین معنی مامور بود بلکه بجناب نواب ما ضرورت خود را معروض می داشت آخر فی مابین نواب ما و سفیر مسطور بخشی بموجب بیان آمد، و تفصیلش آئینده مذکور خواهد شد، هرگاه بانوی ذی افتخار نخستین جناب نائب مختار یعنی صبیہ فرد ضیاءالدوله بیستم ذیحجه روز سه شنبه سال یکہزار و دوصد و شصتی و هفت، ہجری رخ به نقاب تراب کشید، از خانہ ویرانی

و تنهای او قلق و اضطراب دایم راهبای خاخر مبارک خداوند  
 ماگردید ، لهذا باسترضای والدۀ ماجدۀ خویش خواست  
 که دختر خانموصف را در سک از دواج ( ق ۴۰ الف )  
 برادر خود منسک سازد ، لیکن چون جناب نائب مختار  
 از ایام صاحبزادگی از خان موصوف نظر باوضاع ناشایستۀ  
 او نفرت تام بدل میگماشت تنای مرضی ولی نعمی نگردیده تنفر  
 دل خود با راقم ظاهر ساخت ، راقم نظر بر صلاح و حمایت  
 خان موصوف هرچند در دفع نفور خاطرش میکوشید ، اما سودی  
 بران مترتب ندید ، آخر علانیہ دوبروی همگنان ضمیر خود ظاهر  
 نمود که دخترش اصلا در انتقاد نخواهم آورد ، نواب معلى القاب  
 ما از انکارش دل برنجیدگی نهاد و زبانی راقم و عنایت حسین خان بخدمت  
 او پیامی فرستاد که درین امر مستلزم جیا از گریبان بے باکی  
 سربرزده مارا ناچیز محض انگاشت ، و در حضور والد ماجد  
 منغورم اصلا این چنین گستاخی ، دور از جیا از تو بوقع نمی آید  
 اگر خوشنودی من میخواهی این نسبت قبول کنی ، پس جناب  
 نایب مختار از خوف آزدگی خاطر برادر شفیق که بجای پدر  
 می دانست و بلحاظ وجوہات چند در چند دیگر ایجاب این معنی  
 فرمود ، فی الجمله نواب ذی شوکت ما بتالیخ بیت و ششم  
 رجب رسم میمنت توام عقد مذکور مقرر نمود ، و جناب نایب  
 مختار را لباس مقرری رسم مسطور از دست جناب ملک العلماء

مولوی علاء الدین صاحب و قاری سید علی صاحب و غیره پوشانیده  
 بساری مہاڈول بہ شکوہ و تجمل تمام وقت دوازده ساعت  
 از شب بمیلاپور بخانہ خان موصوف فرستاد ، و خود ہم در  
 بہل شش اپنی معہ میرزا الہی بخش بہادر و قاری سید علی صاحب  
 و اعظم الملک و خورشید الملک و راقم تشریف فرما شدہ این کار  
 خیر را بانجام رسانید ، و ، بین سال بہ بیست و ششم رمضان  
 شریف روز جمعہ مستراڈوارڈ اوڈ بہادر چیف سکرتری کہ بہ سفارت  
 مامور بود از مرض وبا بدار جزا شتافت ، برخدشستر  
 ڈیوڈ ہل بہادر تقرر یافت ، جناب نا نظر بر اخلاص او متاسف  
 گشتہ تا سہ روز دربار و نواختگی طنبور صبح و شام موقوف  
 نمود ، و ہم حکم تقسیم افراد دعوت و رسم شمشیر بندی و ختم قرآن مجید  
 صاحبزادہ رشید الدولہ کہ شرف صدور یافتہ بود مسترد فرمود ، غرہ  
 شوال موافق معمول جشن عید سعید رمضان جشن سرانجام پذیرفت  
 و بہ سیم این ماہ نواب گورنر ہانزیل سار تانس منزو بہادر برای  
 مبارکباد بدارالامارہ تشریف آورد ، من بعد خدیو ارجمند ما بششم  
 آن با جناب نایب مختار و راقم و غیرہ بملاقات باز دید  
 او رونق بخش باغ کپنی یعنی گنڈی گردید ، الغرض بتاریخ  
 یازدہم ذیقعدہ روز جمعہ وقت مغرب ہر دو رسم مذکور صاحبزادہ  
 موصوف بظہور آمد ، و بتاریخ دوازدهم ذیقعدہ روز پنجشنبہ

وقت باقی ماندن دو گهڑی روز جشن طوی جناب نایب مختار  
 و آغاز نهاده رسم چتر فرخنده اثر جلوه گر فتاد و بتاریخ بیت  
 و ششم جناب گورنر صاحب موصوف وقت یازده ساعت  
 بدارالاماره تشریف آورده با نواب بلندپایه ما مراتب مبارکباد  
 مسرت سمات ، و با جناب نایب مختار مراسم ملاقات مودت  
 آیات ادا نمود و خاتونش نیز وقت آخر به محل سرای خاص  
 آمده مراسم تهنیت بجا آورد ، و تا چهار گهڑی شب کشت<sup>۱۲</sup>  
 نموده مرخص گردید ، چون نزدیک ( ق ۴۰ ب ) تشریف  
 آوری بانوی مسطور خانم موصوف حسب الحکم در احضار لوازمه  
 عزتش همچو صف آرائی فوج بقاذن انگیزی بر در دولست  
 شادی محل پرداخته . خانه خود سکونت میداشت ، فی الفور راقم  
 را که در خدمت نایب مختار نشسته بود طلبیده خطاب  
 فرمود که انتظام لوازمه مذکوره بتقدیم رسانی ، و آن بی باک  
 تساهل اندیش را وقت ملاقات از غیظ و عتاب ما آگاه دهانی تا  
 راقم مطیع حکم جهان مطاع او گردیده با متر مکین همراه خاتون  
 موصوفه آمده در بالاخانه عشرت محل نشسته بود مجالست می ورزیم  
 و محمد دلاور خان بهادر منشی انگیزی هم با ما صحبت داشت  
 که خان موصوف از خانه خود با دغدغه خاطر و هراس دل از  
 در در آمد ، انگاه راقم غضب و خشم خداوندی اطلاعی

ساخت ، و وی بانفعال تمام عذر ، هجوم تردد امور متعلقه ذات  
 خود در سرانجام این نجسته فرجام ، میان آورد ، و سرندامت  
 پیش انداخته زمانه متقاعدگشت و بعد ارتخاص باوی موصوفه بے تحصیل  
 شرف ملازمت حضور ، بتصور خطاب پر عتاب والا راه خانه  
 خود فراگرفت ، و وقت یکپاس شب ، بهوای اطفای نایره غضب  
 جناب فلک قباب مایک چتر و یک بادپیز گل از دست  
 محمدیوسف چوبدار بطریق تحفه فرستاد ، ازین معنی شرار خشم  
 دو چندان اشتعال گرفت ، و هدیه مرسله واپس گشت ، القصه  
 رسم و آئین شب گشت میمنت آگین بتاریخ مذکور در ثلث  
 آخر شب باترک و تجمل و حشم و خدم صورت آرایش پذیرفت  
 و خود بدولت عنان اسپ نوشاه گرفت تا علم قادرولی قدس سره  
 قدم رنجه فرمود ، بعد ازان زیرت بخش عماری گشته اعتضادالملک  
 و راقم را در خواصی نشانید و صبحدم که مطمع مهر جلوه عروسی  
 بود هما سایه اقدام فرخنده فرجام خود بر فرق عروسیان گسترانید ،  
 دران هنگام خانوصوف از خوف ناخوشی خداوند ما با راقم آثم افتلاق  
 بے پایان و کلام عجز سامان ظاهر نمود و راقم بحکم

در برابر چو گو سپند سلیم

در قفا ، همچو گرگ مردم در

این اخلاق ظاهری و کلام لسانی او را زهر تریاق نما و سحر

عزیمت عنوان پنداشت ، بالجمله بعد سرانجام رسم جلوهٔ نورپیرا  
صدای آذاب از باغ خاص و بارهٔ قلعه چنانکه در کتخدائی  
اول گوش زد افلاکیان شد ، همچنان سامع نواز و آفاق گردید ،  
و بوقت سه گهری روز باقی مانده خود بدولت با عروس و نوزاد  
شادان و فرحان بشادی محل زیبای قدوم میمنت لزوم بخشید ،  
مخفی مباد که حضرت خداوند نعمت مارا تمنای اولاد علی الخصوص  
آرزوی ظهور نتیجه حقیقه مراد ، وارث مسند ریاست آبا و اجداد  
چراغ دودمان انوری ، شمع شبتان منوری ، فرزندۀ لوائی والا جای  
طرازنهٔ چتر اقبال پناهی ، از باطن جناب محل عالیہ بسیار بود  
اکثر حکمای وقت بعد مراعات قوانین طب و بیشتر مشایخ  
زمان بعد معاينهٔ استخاره های مجربہ خود شگونۂ اُمید را  
به صصر یاس کلی شگافتند ، و ازین معنی میلاپوریان یعنی  
خاندانیان آنجا بسیار خوشنود شدند که آن خدیو آرزومند کسی  
از دختران این خاندان را در جالۂ نکاح خویش خواهد آورد  
که باین ذریعہ منیعہ بپایۂ اعلیٰ خواهیم رسید ، حتی که ضار دشمنان  
جناب محل عالیہ می گالیرند ، تا آن تمنای طراز نتیجۂ دولت را  
خاطر خواه در دام فریب خود کشند ، چنانچہ شبی جناب نواب  
ما برقم می فرمود که شخصی میگفت که یکی از خاندان میلاپور  
بابرہنہ شاه پیرزاده اقرار کرده است که این تمنای من برآید ترا

لک روپیہ خواہم داد او قبول کرد ، الغرض خاطر فیض ذخایر  
 ذاب ما از چنین (ق ۴۱ ب) بداندیشہای ملال انگیز بخشش  
 میکشید آخر الامر رجوع کلی بہ کسی کہ یاس را مبدل بامید  
 میسازد ، یعنی ادایے صلواتی از نمازہای مفروضہ پنجگانہ در  
 مسجد جامع بر خود التزام گرفتہ بعد گذاردن نماز فرض سجده  
 دراز بجائی آورد و مضمخ خود بہ عجز و الحاح تمام بدرگاہ  
 بے نیاز عرض می کرد و ہم ، حصول ہمین آرزوی دیرینہ بنای  
 عرس شریف جناب رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم کہ ذکر آن پیش  
 ازین مرقوم گردید آغاز نہاد ، و نیز کتاب انہار المفانہ در  
 مناقب جناب سید عبدالقادر رضی اللہ تعالیٰ عنہ ، قرات مینمود ، تا  
 بذریعہ این ہر دو کار خیر شاہد مقصود نقاب آرزو تواند کشود ،  
 و ہم نہال عہد و پیمان در ضمیر صداقت نشان خود فرو نشانند  
 کہ بفضلہ تعالیٰ بعد حصول ثمرہ مراد بر زیارت مزار فیض بار  
 جناب محبوب رضی اللہ تعالیٰ عنہ ، مشرف گردد ، چنانچہ تفصیل  
 این اجمال از عبارت افتتاحیہ نامہ مبین است ، ہذا عبارتہ  
 ہرگاہ از جناب محل عالیہ متعالیہ انتظار اولاد از حد تجاوز  
 نمود ، روزی در تخلیہ بر اقم فرمود کہ درینوقت روبروی تو  
 نیت میکنم انشاء اللہ تعالیٰ ہمین کہ بہ بیگم من فرزند نرینہ  
 تولد گردد ، او را بہ بغداد شریف <sup>(۱)</sup>بعثت علیہ ملائک مطاف ،

و زیارتگاه مردم اطراف و کناف اعنی جناب ارشاد آّب<sup>(۱)</sup>  
 میر و مرشد حقیقی خود حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه  
 و ارضاه خواهم فرستاد ، باری که این متمنایم بعون عنایت  
 باری بوقوع آید ترا که منتخب مجموعه خیرخواهان و معتزعلیه  
 همگی اعیان من هستی ، به سرکردگی لشکر و قافله سالاری عسکر  
 این سفر عظیم القدر همراه آن جان عزیزم و خلاصه زندگیم روانه  
 خواهم نمود ، بعد ولادت نواب صاحب حال روزی پیش  
 اورنگ<sup>(۲)</sup> با فرهنگ و برادر بجان خود یعنی جناب نایب  
 مختار این امر مخفی را ظاهر نموده تشویشات و صعوبات  
 فراق نواب صاحب حال که چگونه متحمل این امر مهجوریش  
 توأم شد ظاهر ساخته فرمود که بعد بلوغ نواب صاحب حال  
 این منوی<sup>(۳)</sup> مودی کرده خواهد شد انتهی ، جناب نواب ما  
 شبی در خواب دید که جناب محبوبیت آّب سید عبدالقادر  
 رضی الله تعالی عنه در مکانی مشین و مزین تشریف میدارد و خود  
 در حضورش بآدب تمام دست بسته استاده بجز و الحاح  
 تمام بعرض تمنای تولد پسر از بطن محل عالیه می پردازد ، پس  
 آنجناب ارشاد فرمود که بیشتر رو تا سرور عالم صلی الله علیه و سلم<sup>(۴)</sup>  
 عقده ات خواهد کشود ، چون حسب الحکم پیشتر شنافت مکانی مصفا

(۱) پاکب (۲) اورنگ با فرهنگ بمعنی برادر است در فرس قدیم ۱۱ لمحات

(۳) (ما آ) منوی (۴) و سلم در چادری



و عظیم الشان مشاهده کرد و دید که سرور عالم صلی الله علیه وسلم در چادری از سرتا پای مبارک خود بر سرپیری دراز کشیده استراحت میفرماید ، سپس از دور بدستور مذکور بادب بسیار و عجز بے شمار استاده آرزوی دل خود بمعرض عرض درآورد ، و مژدهٔ جان ساز از زیر چادر آن عالم نواز استماع کرد که انشاء الله تعالی قریب است که غنچهٔ امید تو به نسیم افضال نخلبد چمنستان وجود شگفته گردد و گل از خار و خار از پایت برآید ، باز عرض کرد که حصول این نتیجهٔ مقصود با صحت و سلامت ابیون مرجواست<sup>(۲)</sup> پس بطریق توجّه (ق ۴ ب) ارشاد شد که اکنون برو و اصرار منما ، ازین کلام پر ابهام گریان و نالان هرچند مکرر سکرر بالتجاء و استدعای مقصود کامل خود پرداخت ، اما جز این صدا گوش نکرد که بعد حصول ثمرهٔ مراد تا چندی هر روز فدای یک یک گوسپند باید ساخت ، تم رویاه ، صباح از محل برآمده راقم را طلب فرمود و این رویای صادق با تاکید اخفاء آن تا ظهور آثارش بیان نمود پست<sup>(۳)</sup> بفرستادن بیست و یک رویه نذر الله ، و بیست و یک آثار شیربرنج از جهت فاتحه سرور عالم صلی الله علیه وسلم و یازده آثار شیربرنج مع

(۱) آ، برآید یعنی رنج و محنت تو دور گردد (۲) (ما) مرجواست ارشاد شد

(۳) (ما آ) پست

یازده روپیه برای فاتحه جناب محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه نزد حاجی حافظ حیدر صاحب مرحوم امر جلیل القدر والا صدور یافت ، راقم فی الفور شیر برنج طیار ساخته حسب الحکم بعمل آورد ، شاید که همون شب جناب محل عالیہ بہ محل ثمره شجره دولت و اقبال جناب ذاب ذی الاجلال حال باردار شد ، پیش این ذاب والا خطاب ما بجناب مستطاب عارف بالله مولوی حبیب الله برای استخاره در ماده اولاد خود التجا نموده بود ، و آنجناب حقیقت انتساب بعد استخاره فرمود کہ در رویا چنان معلوم گشته کہ صاحب مدینہ منورہ<sup>۹</sup> میفرماید کہ پسری بنواب داده اند پس این رویائے صادق مصدق رویائے سابق آمد الحاصل بفضل الہی و حرمت حضرت رسالت پناہی اگرچہ آثار حمل نمودار بود ، اما اجزای دم معہودہ زنان بعد سہ چہار ماہ بکثرت تمام رو نموده بر روی ہنگنان از حکما وغیرہ اوتار تشویش و تردد میکشود و از اظهار بعضی بزرگان مثل جناب فضل حق صاحب علیہ الرحمۃ والرضوان و جناب شاہ مراد صاحب صورت امید متصور شد ، بہر حال چون فضل ایزدی شامل حال بود ایام حمل با تمام رسید ، و در ساعت سعید و آوان سعادت جاوید وقت نہ ساعت روز چہار شنبہ بیست و نہم ذیحجہ سال یک ہزار و دو صد و شصتی و نہ ہجری نیز سپہر دولت و اقبال جناب ذاب ستودہ خصال سلمہ اللہ المتعال

از برج حمل طالع گردید ، و ابواب نور و سرور و ذوق و  
 جبر بر چشم و جان همگنان خصوص بر والدین ماجدین بخدا  
 کشود که شرح آن در حیطه تحریر نمی آید و بمیزان تقریر  
 نمی گنجد ، به ازائی این تهنیت پر اُمْنِیت<sup>(۲)</sup> بیت و یک  
 ضرب توپ در سرکار و بر برج قلعه سرگردید و همه ملازمان  
 از اعلی و ادنی پیشکشهای<sup>(۳)</sup> لایق گذرانیدند<sup>(۴)</sup> ، جناب محل عالیّه تا  
 اتمام ایام چله انواع تکالیف و اقسام تصادّیج بر خود گوارا  
 داشت که تفصیل آن موجب اطّاب است و این مختصر  
 متخلّ نتواند شد<sup>(۵)</sup> چنانچه سبب این از اصل مسوده مبین و  
 مبرهن خواهد شد ، و دریغاً بخوف طوالت کلام مرقوم  
 نگردید ) پس در چنین وقت پر محنتش جناب نواب  
 ما مطابق اشاره رویای صادق خویش برای صحت  
 و سلامت این نونهال حدیقه آمال و والدّه ماجده اش هر  
 روز چند گوسپند لایق قربانی فدیّه میداد ، و باب  
 تقسیم آن بر روی فقرا و مساکین میکشاد ، هرگاه  
 فضل الهی شامل حالش بود جشن رسم میمنت فرجام چله بتایخ  
 نهم صفر روز یکشنبه سال یکهزار و دو صد و چهل هجری

(۱) آ، ازای ای مقابل و برابر ام (۲) آ، امنیت بالضم و تشدید یا آرزو و مراد ام  
 (۳) (ما آ) پیشکش های (۴) (ما) گذرانیدند جناب (۵) (چنانچه ..... مرقوم نگردید)

رو نمود ، خلایع و دوشالها به طیبیان و اسپها و جوڑها و دستارها بمطربان عنایت شد ، و ملازم خیرخواه (ق ۴۲ الف) اعظم الملک که وقت خطبه<sup>۱</sup> جناب محل عالیہ بخدمت ضیاء الدوله و ضیاء الملک از معرفت برادران خویش سلطان حسین خان و محمود حسین خان که در نجته بنیاد حیدرآباد اقامت داشتند<sup>۲</sup> براه سعی و کوشش فراوان شتافته بود ، و به جلدوی<sup>۳</sup> این حسن سعی ازین سرکار فیض آثار ، بیج انعامی نیافته . ممرجت جینه و دوشاله و خلعت ممتاز گردید ، و راجه سرینواس راو و رای رایان راجه کجپت رای بنایت پوشکل و توره و جعفر علی خان و جواهر حسین خان بانام و رومال های شال سرفراز شدند ، و محفل طعام باجتماع مردم خاندان و ملازمین رونق تازه پذیرفت ، جناب نواب ما نظر بر بزرگی والدۀ ماجده خویش رشتۀ اهتمام این امور بدست اختیار او سپرد ، و او از دست کارپردازان و علاقه داران متغینۀ خویش سامان این امر نجته فرجام بانجام رسانید ، از آنجا که راقم بسبب انتقال پدر خود به همین سال بتایخ بیست و نهم محرم الحرام از اهل عزا بود ، بنا بران دران روز فرصت افزوز خود را دخیل آن مجلس جشن طرب آمیز و محفل رقص بهجت انگیز نکرد ، تا کدورت

وسوسه با آئینه خاطر صفوت آثار ولی نعمت ما رو ننماید ،  
 ناگاه آن دولت پناه راقم را در آن محفل ندیده در پی  
 استفسار شده ، و بر وجه عدم حضور راقم در آن بزم  
 پر نشاط آگاه گشته خود بنفس نفیس نزد راقم که  
 در آن ایام بر بالاخانه جناب نایب مختار بود و باش  
 می نمود تشریف آورد و دست راقم گرفته ، همپای خود سوی  
 عشرت محل کشید ، و عدم وسواس مزاج فیض امتزاج  
 خود و تاسف انتقال پدرم بقسطاس<sup>(۱)</sup> بیان سنجید ، هرگاه  
 پدرم بدرگاه فیض اشتباه حضرت قادر ولی قدس سره برای  
 ظهور نتیجه موصوف چلها کشیده ، و بجلدوی این جانفشانی  
 های بے پایان به بهره<sup>(۲)</sup> از عنایات حضور فیض گنجور  
 فایز نگردیده بود ، ارشاد فرمود که انشاء الله تعالی در  
 ادای حقوق پدر تو تا جلوه افروزی ایام رسم مکتب این  
 نونهال چمن اقبال هر آنچه خدای تعالی از دست ما دہاند  
 بشما هر دو برادران بدیم ، علی الخصوص بعطای رقوم  
 جواهر مثل جیفه و سر تیج و پک و غیره که بهای  
 سه هزار ہون داشته باشد سرفراز کنیم ، چنانچہ جناب  
 نایب مختار در عہد فیض بار خود ہمہ رقوم مذکورہ کہ از  
 نصاب<sup>(۳)</sup> سه هزار ہون نرسیدہ روز جشن همان مکتب

دل افروز و دیگر تقاریب عنایت فرمود ، بفضله توالی  
چون بیت شب و هفتم رجب که به جلوه افروزی نورساعت  
معراج جناب رسول اکرم صلی الله علیه و سلم خط نسخ بر چهره ماه  
و خورشید میکشید جلوه گر گردید ، حسب معمول این سرکار  
فیض آثار که هر سال درین شب مطلع صبح سعادت  
ایوان دارالاماره بروشنی قنادیل و اجماع قرآن و درود  
خوانان و مدح گویان زیب و رونق می پذیرد و صباح آن  
بعد ختم فاتحه آن شفیع امم همگی علما و مشایخ و مردم  
خاندان و امرا و ملازمین جمع می آیند و از مایه نفیس و  
طعام لذیذ بهره وافی می بردارند ، محفل جشن و سرور  
آراسته رسم شوربه چشی آن نوهال نجسته<sup>(۱)</sup> خصال و تیمنا و  
تبرگا با این جشن مورث برکات و فتوحات حال و مال  
انضمام (ق ۲۲ ب) بخشیدند ، و آن نوهال بهمن  
دولت را درین مجلس پر خیر و برکت آورده رسم مذکور بجلوه  
ظهور رسانیدند ، اما کل<sup>(۲)</sup> خاطر پدر بزرگوارش یعنی جناب  
نواب ما از صرصر ملال بسیار و کلال بیشمار افسردگیها  
داشت (وجه<sup>(۳)</sup> این افسردگی و دلستگی در اصل مسوده بتفصیل  
مذکور است مَنْ شَاءَ فَلْيَرْجَعْ إِلَيْهِ)

۱) (۱) ، (۲) ، (۳) ، (آ) (وجه این افسردگی ... الیه) نوشته  
بر او خط کشیده -



و عدالت جنبه داری کسی از اصحاب قرابت و ارباب ثروت  
اصلاً نمیکرد و در امر مخالف شرع بحکم سه

چون نبود خویش را دیانت و تقوی

قطع رحم بهتر از مودت قری

رعایت خاطری گو که مادر هم باشد پیش نمی آورد ،  
چنانچه کیفیت صدور حکم اشرف آن نصفت نشان در  
احضار مجدالدوله بمحکمه عالیہ باوجود تحقق قرابت و تمکن  
ثروت و حمایت حضور قدسیه بر همگنان ظاهر و باهر است  
محتاج ترقیم نیست و بمنحله آن اینست که روزی میرزا

(بقیه حاشیه صفحه ۲۰۸) از قبول شفاعت ناگزیر او در حق کسی طلاق داد چنانچه  
در روضه الاصحاب از وجدالدین محمد مشهور به میرجان بن زین الدین الجای  
الاسفرا بادی مذکور است از خود دور ساخت اگرچه در حدیث وارد است  
که انقض الحلال الی الله الطلاق و هم به پیروی امیرالمومنین علی کرم الله  
وجه که آن ذات مکرم نیز از همین خوف و اندیشه بدرج مهاجرت  
و مجانبت جگر بندان خود امام حسن و حسین رضی الله تعالی عنهما  
پرداخت چنانچه در ذخیره الملوک از شیخ عالمی بن شهاب  
همدانی مذکور است (بر حاشیه ق ۱۰۰ اب نوشته غالباً  
کسی دیگر نوشته)



الهی بخش بهادر در مقدمه بر حکیم صادق یار خان تهمتی کرد، و او نهایت هراسان گشته نزد راقم که از درد پا خانه نشین بود آمده خوف خاطر خود از عتاب نواب ما نظر به پیش آمد مرزای موصوف در حضور نواب ظاهر نمود، راقم ملاحظه ترس حکیم موصوف حقیقت حال اتهامش بر لوحی نگاشته ابلاغ حضور داشت، جوابش بر همان نوشته آمد که گمان بے انصافی و ناحق شناسی در حق ما بخاطر صداقت مآثر خود اصلا نیاری، و قضیه اتلاف حق مکنت<sup>(۱)</sup> شتاری از رعایت خاطر مکنت<sup>(۲)</sup> دثاری به نسبت ما حاشا منظون نداری، تا اینکه آبخواب محلت نصاب داد انصاف داده حق بجانب حکیم به ثبوت رسانید، و روی التفات از مرزا صاحب در هم کشید، و مزاج فیض امتزاجش بدریافت قضایای متعلقه قضاة اکثر ملتفت میشد، اگر احياناً قاضیان و مفتیان عند الاستفار<sup>(۳)</sup> قضایا بحق و باطل نرسیده فتوی نوشته باشند، خود بنفس نفیس بهمت حق طویت بدریافت آنها گماشته حق را از باطل عزیمتیزی می بخشید، و بر فتوی نگاشته مفتیان و قاضیان خط نسخ میکشید و وقتیکه مزاج مبارکش بدریافت موالات توجه

(۱) مکنت - ای مفلسی ۱۳ (۲) مکنت ای توگری ۱۴ (۳) ما - عهد -

میگذاشت ، تا انفصال آن خواب و خور بر خود گوارا  
 نمی داشت (ق ۲۳ الف) بارها دیده شد که با وجود  
 تنشید حکم بچیدن سفره طعام بدادرسی دادخواهان از اهل  
 خاندان و ملازمان که درین اثنا متغاثی شده باشند  
 می پرداخت ، و بے دست داد انفرغ ازین معاملات  
 که پیشتر نوبت سه پر روز فرارسیدی ، به تناول خاصه  
 خود را متوجه نمی ساخت ، بل گاهی نوبت تناول شب  
 افتادی ، و اگر معاملات و مقدمات در شب رودادی  
 همین سان تا تفهیم مستخاضمین دل به تناول نهادهای  
 غرض بفضله تعالی ابواب عنایات و نوازشات و حمایت  
 هرگونه بر روی سایر بندگان آستان فیض نشان می کشود  
 تا آنکه اگر از کسی خطائی یا جرمی برصده امکان می ثنافت  
 بمقتضای

و لیکن خداوند بالا و پست

بعضیان در رزق برکس نوبت

بر در رزق مقسوم وی بند قفل نگذاشته بحکم الریاست  
 مع السیامة تغزیرش بقدر جرم می نمود ، و اگر احیاناً  
 کارے منافی بهمت سراسر نصشتش ازو ظاهر گردیدی ، و  
 کسی از راه معقولیت وقت تخلیه اش بفهمانیدی ، نزد

موافقت با وی می یافت و باتباع رای صابیش می پرداخت؛  
 و راقم نیز در چنین وقت به تفهیم صلاح کار جرات می ساخت؛  
 و او از راه انصاف باقبالش پرداخته راقم را می نواخت؛  
 چنانچه باری مسجد والا جاهی حسب معمول تشریف فرما شد،  
 و چون ملاحظه فرمود که مصلیان کفش های خود را بآیین  
 داشتند در مسجد نهاده اند، در خاطر مبارکش خطور کرد  
 که باین طور هم بخانه خدا نهادن آن کمال بے ادبی  
 است، پس بمتولی مسجد حکم فرمود که مردمان تاکید  
 کنی تا ازین حرکت نامناسب باز آیند، و او فی الفور  
 منفذ امر والا شده بخرام مسجد ایما کرد تا همه کفشها  
 از صحن مسجد بیرون انداختند، چون ازین معنی بر خاطر  
 مردمان رنجی و اذیتی فراگرفت راقم بعرض والا رسانید  
 این امر برخلاف رویه جمهور علما و امرای سابقین  
 است در آنوقت باقتضای بشریت و هوای نفسانیت  
 بر راقم بهم برآمد، و فرمود که این حکم نافذ را  
 موقوف نخواهم داشت، راقم نظر بر مصلحت وقت  
 سکوت ورزیده بعد امضای سه چهار روز مسئله در  
 جواز این معنی از کسب فقه و کیفیت استرداد سرور  
 انام علیه الصلوات والسلام حکم جلیل القدر خود در بعض

مقدمات بعد عرض صحابه کرام از کتب سیر برآورده بر  
 کاغذی نوشته وقتی گذرانید که سواری خاص قریب نردبان  
 زبینه مسجد رسیده بود ، بعد ملاحظه اش ناظم و تابع حق  
 گشته از زبان مبارک بمتولی مسجد فرمود باید که مصلیان  
 بر طبق معمول تعلین خود با مسجد می نهاده باشند ، و  
 نیز آن والا همت و عالی نهمت باقتضای علو مرتبت و  
 سمو مرتبت که از بدو فطرت بران مجبول شده نظر بر  
 عدم اقتدار و قدرت خود و انجام کار نکرده در بعض  
 مقدمات بانفاذ حکم تعجیل فرمودی ، وانگاه راقم بلحاظ  
 نزاکت وقت بحسب فهم ناقص خود بر خلاف  
 آن جرات پرداز گشتی ، و آن انصاف دوست  
 (ق ۲۳ ب) معروضه راقم را بنوعی کار بند عمل کردیدی  
 که فهم دیگری بران نرسیدی ، و بعض اوقات از  
 جرأت راقم بهم برآمده ازان منع فرمودی آخر خلوت کرده  
 خاص از راه انصاف و هضم نفس ارشاد نمودی که  
 بارها اقوال ترا امتحان کرده ایم که بحسب گفته تو ظاهر  
 شده است اما بحکم

آتش خشم چون برافروزد  
 درخت هوش و خرد همه سوزد

چاره کار خود نمی بینیم ، و سخن شیرین صلاح تضمین را  
تلخ تر از حنظل فساد آگین میدانیم ، بناءً هر چه  
ترا گفتنی باشد در تخلیه معروض داری ، پس راقم  
تا ایام زندگیش بر همین ارشاد عمل مینمود ، و از آنجا  
که پیش دید سرفراز کردهای خدا جز خواهش برآوردن  
نام بلند و سرفرازی نمودن بر بندهای خداوند تعالی  
دیگر نیست ، آن والا نژاد بلند فطرت ، با وجود نزاکت  
وقت و لطافت زمان ، ملاحظه جاه و قار خود که  
لازمه سروریست بغایت می کوشید گو که نقصان هم رو  
دهد ، تا پیش خلق و ملازمین کسرشان و اعتبار سرداری  
متصور نباشد ، و شاهد این مقال قصه واقعه مابین  
حافظ احمدخان بهادر اعظم الملک و سفیر خاص مستر اڈوارڈ اوڈ  
چیف سکرتری است یعنی آن مسند نشین عزت و تمکین  
پیوسته مخطور خاطر عاظم داشت که بشرای مرکبی بدستور  
جد بزرگوار خود پردازد تا زوار حرمین شریفین زاده هاله  
شرفاً و تعظیماً بدان عبور نموده فایز مراد شوند ، تا آنکه  
برادران اعظم الملک جهازی آوردند و آن عالی همت از  
مشاورت سفیر مسطور آن را خرید فرمود ، ضابطه سردادن  
اتواب بهر تعظیم آن جهاز مقرر نمود ، درین اثنا یار محمدخان

مرد<sup>(۱)</sup> که نسبت با عظم الملک بخاطر خود غباری داشت بحکم

شرانگیز مردم سوی شهر رود  
که کژدم سوی خانه کتر رود

پیش سفیر مذکور سعایت کرد که اعظم الملک رو بروی  
نواب صاحب والا مناقب از غیبت و شکایت تو  
زبان آلوده کرده است ، پس سفیر<sup>(۲)</sup> ازین سخن  
فته انگیزش در حق اعظم الملک بدظن شده عزل او را  
از حضور نواب ما بجان درخواست و حضور عزل  
او نامعقول و بے دلیل انگاشته داعیه<sup>(۳)</sup> سفیر را مقرون  
باجابت نفرمود ، تا آنکه در مقدمات چند در چند  
از جهت سیر نقصان خود گوارا داشت ، تا مرتبه<sup>(۴)</sup>  
بزرگی و سرداری خود از نظر ملازمان فرو نیفتد ،  
آخر الامر<sup>(۵)</sup> سفیر مذکور بخوا<sup>(۶)</sup>ش دانش و فرهنگ جبلی<sup>(۷)</sup> خود  
نسبت بنواب<sup>(۸)</sup> ما صاف دل و صفا خاطر گشته از  
خیال مذکور در گذشت ، و ظن وی که وهی<sup>(۹)</sup> پیش  
بنود بزوال پیوست ، اگر کسی در حق کسی از  
راه عداوت و ناتوان بینی و بدخواهی غمازی می کرد ،

د (۱) آ مرد<sup>(۱)</sup> (۲) سفر (۳) (۴) مرتبه (۵) (۶) نلامر (۷) (۸) بخوا<sup>(۹)</sup>ش

ای باقتضاء ۱۲ (۹) (۱۰) چلی (۱۱) (۱۲) بتراب (۱۳) (۱۴) پیش

بلا دریافت حقیقت حال او را . معرض عتاب نمی آورد ،  
 اگرچه آن غماز بزرگ مرتبه و از اهل قرابت قریبه و  
 ملازم برگزیده بوده باشد ، و چون از کسی جرمی  
 بوقوع آمد مکافات آن از اقربا و احبای او  
 نمیکشید ، و در معانی لَا تَزِدُ دَوَارَةً وَ تَزِدُ اُخْبَرُ  
 بمیزان بیان می سنجید ، چنانچه باوصفی ( ق ۴۴ الف ) که  
 عبدالغفارخان بهادر ثبات جنگ بیشتر باعث رنج و ایزای  
 خاطر مبارک شده بود ، اما از مخلصان وی مثل  
 سید محمد غوث خان خوشنویس و قطب العلماء مولوی عبدالواجد صاحب  
 و اعظم الملک — و غیرهم غبارگونه بر دامن دل صفوت  
 منزل نمی نشست ، و آنان پیوسته سرعجز و نیاز پیش  
 انداخته ترسان و لرزان می بودند ، بلکه در ابتدای ریاست  
 بعضی از اینان ، همچو سید محمد غوث خان خوشنویس با آنکه  
 مرتبه اوستادی و پدر مجازی داشت که در عالم طفلی خود  
 بدولت از سیمین تن گنج اقبال وی کنارش را معدن  
 عزت و اعتبار کرده بودند از انفعال حرکات ناشایسته که  
 در اخلاص ثبات جنگ ازو بوقوع آمده بحضور لامع النور  
 حاضر شدن نمی توانست ، تا آنکه بوساطت راقم عذر  
 پیری بمیان آورده استدعای صدور حکم در باب سکونت

خود در ویلور به پیشگاه حضور رسانید ، بعد اصفای این  
معرضه رخصت باریابیش داده از کلام تشفی و تسلی  
التیام خوف و هراس خاطرش در ربود و بسکونت اینجا  
قدغن بلیغ فرمود ، و اکثری را از کرده مذکور بخوش  
دلی و کشاده پیشانی بعطای خدمات و عهدا بنواخت ،  
و زهد و تقوایش آنقدر بود که مدام از صحبت  
فاسق معطن بلکه از نامش تنفر تام مینمود ، و از همگی  
مردم خاندان نظر به بے حیثی و بدرواجی اختلاف مذهب  
آنها بحدی از دل کراهت می داشت که نسبتهای اولاد  
خود و فرزندان پدر بزرگوار از خویش با آنها بالکلیه  
موقوف کردن میخواست ، لیکن بادای حقوق صلہ رحمی  
از سلوکیات و مراعات بحسب ظاهر به آنها می پرداخت  
و صحبت علما و صلحا را بسیار آرزو می کرد یعنی جمیع  
علما روز سه شنبه از بامداد تا سه پیر بلکه تا عصر  
صحبت هم بزمی گرم میداشتند ، و طعام نصف النهار  
پیش حضور می خوردند ، و خود بدولت تفتیش علوم هر  
نوع و تفحص سیر انبیا علیهم السلام و صحابہ کرام و اولیای  
عظام عموماً و استفسار مسایل فقهیه خصوصاً می فرمود ، لهذا  
علما را مطالعه کتب فقه ضرور افتادی ، تا روبروی  
حضور عندالسوال جواب لایق و مطابق واقع صورت نه



بسته موجب کساد بازار عزت و اعتبار نگردد ، در زمان  
 پدر بزرگوارش بروز مذکور وقت صبح حاضر آمدند و اکثر  
 بعد جلسه یک دو ساعت رخصت یاب می شدند ، و  
 سابق ازین دستور این کرایس فیض اساس آن بود که  
 همگی علما و فضلا بروز مسطور بحضور رئیس جمع آیند ،  
 و تا وقتیکه التفاتش به بینند به نشینند ، و در وقت  
 پدر بزرگوارش بعد جناب ملک العلماء مولانا عبدالعلی صاحب  
 نورالشر مضجع ، جناب شرف الملک سقی اشتر شاه پیشوا  
 علما و سرخیل فضلا بود ، و در عصر جناب نواب ما  
 چندی شرف الملک موصوف و بعد دی عالم جید تحریر ،  
 فاضل ( ق ۴۴ ب ) متبحر بی نظیر مدرس معقول و منقول  
 حاوی فروع و اصول ، براسستی و حق گوئی پیش امرا ممتاز  
 در کسر نفس و اخلاق بیجیل و انباز ، جناب ملک العلماء  
 مولوی علاءالدین صاحب علیه الرحمة بدین درجه عالیہ فایز گردید  
 و در حین صاجزادگی با جناب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم  
 محبت کمال میداشت ، و در هر روز جمعه بانظام مجلس  
 درودخوانان می پرداخت ، و خود بدولت نیز با ذوق  
 و شوق تمام از نور قراة درود باطن صفوت موطن  
 را جلای وافر بخشیدی ، و تا اختتام آن رونق بخش

این بزم پرفروز گردیدی ، درین اثنا بمقتضای ذوق طبعی  
واردات باطنی چند صیغهای درود تالیف نموده از دست  
راقم پیش استاد خود جناب شرف الملک مرحوم برای اصلاح  
فستاد ، آنجناب در چند اصلاح فرموده حواله راقم نمود ،  
و راقم بحضور گذرانید ، پس خوشنود گشته یک تهنان  
بہتر باسمہ فرانیسی کہ برای قبالای خاص خریدہ بودند  
براقم ارزانی داشت ، و آن صیغهای درود اینست  
اللہم صل وسلم و بارک علی سید الاولین و الاخرین  
امام المتقین محبوب رب العالمین سراج الخافقین  
امام الثقلین نجم الکونین سید المرسلین  
محمد بن المصطفی الامین صلی اللہ علیہ و علی آلہ  
انوار الہدی و اصحابہ بدور الدجی و ازواجہ  
الطہرات الطاہرات الاتی للمومنین امہات نتوسل بکم  
الامر اضنا شفاء و لاسقام الذنوب حواء اللہم  
صل علی صاحب خاتم النبوة و المعراج و تاج الانبیاء  
و الرمالۃ شفیعنا و شفائنا سیدنا محمد بن النبی الاخی و  
علی آلہ الطہیین و اصحابہ الصادقین و الزواجہ الطہرات  
امہات المومنین و علی عباد اللہ المقربین الصالحین  
و علی کانتہ امتہ محمد سید الاولین و الاخرین

اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

و ذوق سمع قرآن شریف از قاری خوش الحان بسیار میداشت  
چنانچه در ایام صاجزادگی هرگاه قاری شیخ مبصر وارد این  
آبادی گردید نظر بر آرزوی استماع قرآن سفارش وی بخطوب  
پدر بزرگوار همسانیده . مشاھرہ شی ہون در سلک ملازمان  
منسک گردانید ، و مدام در صحبت فیض موہبت  
خود عز امتیازش بخشیدہ . شوق تمام استماع قرآنش  
میفرمود ، و ہم چند سور قرانی بقانون علم تجوید ازو  
تعلیم نمود ، چونکہ در طینت قاری مذکور جہالت جا کرده  
بود از چنین قدرشناس اہل ہنر بریدہ بدیگر ممالک شتافت  
و سیاحت بسا ممالک عرب (۴۵ الف) و ہند نمودہ  
آخر از عدم وجود قدردانی ، ہیچو جناب نواب ما در  
ملیبار ساکن گردید ، باز نواب ما در اواخر ریاست  
خود . لی ملاحظہ ذمایم خشونت مزاج او طلب فرمود ، او  
در وقت شدت بیماری حضور بہرہ اندوز ملازمت گردید ،  
پس آن شایق سمع قرآن در چنین وقت ہم چند  
آیات شفای کریمہ ازو خوانانیدہ سماعت فرمود بہ نائب  
مختار حکم نمود کہ مشاھرہ او پیچاہ ہون مقرر باید کرد ،  
و در علوم و فنون مقصودہ استعدادی بہمسانیدہ کہ اکثر  
مسائل قدوری و شرح عقاید نسفی کہ این ہر دو

کتاب از مولانا مولوی عبدالقادر مرحوم مغفور و جناب  
 شرف الملک مبرور خوانده بود بر نوک زبانش نقش  
 بسته ، و طرز انشا آن منشاء فهم و ذکا با وضع  
 تحریر شاه عالمگیر مناسبت جسته و در علم سیاق و رقم  
 نیز مهارتی بهم رسانیده که متصدیان از خوف محاسبه رقوم  
 ترس و خوف بر الواح خواطر می نگاشتند ، و قیافه شناسی  
 او بحدی رسائی داشت که از صحیفه بشره هر کس  
 آیات ذبایم و مدارج مخصوصه وی برخواندی ، و عندالتحقیق  
 کلام حقیقت نظامش<sup>(۱)</sup> با محکی عنه رنگ مطابقت بهم رساندا  
 و در حق بعض مردم که بحسب ظاهر محض بے خطا و  
 بی تقصیر نمودندی ، اشاره میفرمود که بمجرد معاینه روی  
 اینان آتش خشم ما نیز میگردد ، آخر از برای اظهار  
 علت خشم وی نایره شور و شر از نهاد آن خشم  
 گرفتگان سر باز زدی ، القصه راقم این چنین با بیانات  
 مطابق واقع ذاب ستوده صفات ما را که بظاهر از علوم  
 حقایق و معارف دستگاہی نداشت ، به میزان امتحان  
 سنجیده است و اگر این همه فی الواقع از تصفیہ دلش  
 بوده باشد چه عجب ، از آنکه فیاض علی الاطلاق القاء  
 فیوضات غیبی بر دل هر مومن موقن میفرماید ، سیما<sup>(۲)</sup>

بر قلوب کسانی که برای انتظام امور طایفه با طوایف اناام  
از میان خلق برگزیده، مراتب علیا رسانیده باشد،  
لیکن در فقیر و امیر این قدر تفاوت دانند که اگر  
خرق عادات ازان بظهور رسید بسبب بے تعلقیش  
با دنیای دنی حمل بکرامات میکنند، و بآن معتقد  
می شوند، و اگر ازیں بوقوع آید بعلت علاقه اش  
با بارگاه تعلق تصدیقش نکنند، و دل اصلا بران نه نهند  
و درینجا مقدمه عجیبه که عقل دوراندیش را در ورطه  
حیرت در اندازد و براقصی تفرس و شتهی غور نواب  
تعمق نگاه ما دلالت کند، نوگزین<sup>(۱)</sup> کلک صداقت تحریر  
میگردد، یعنی در زمان فیض نشان پدر عالی قدر وی  
فرزندان شکرالله بیگ خان اکثر ملبوسات و اجناس<sup>(۲)</sup> خاصه  
که ثمن آن کم از بیست هزار روپیه نبوده از توشخانه  
دزدیدند، و بدست سگان اینجا و مردم اطراف  
و جوانب فروختند، حتی که مال مسروقه تا بالاگاه<sup>(۳)</sup>  
و بیسور و کرنول و غیره بلاد منتشر گردید، و بعد  
عصه دراز و زمان دیر باز طشت از بام افتاد،  
و حال سرفت مذکوره رو بافشا نهاد، درین  
نزدیکی امیر با تدبیر ما که زینت بخش صدر دیوانی و مدارالمها<sup>(۴)</sup>

پدر بزرگوار خود بود (ق ۴۵ ب) کارکنان سرکار و  
 جاسوسان ذاست شمار را از پی تلاش متاع مسروقه  
 بهر سو برگماشت ، آخر اکثری از مال دزدیده که برخی  
 بدست متوطنین این بلده و لختی بید ساکنین اطراف  
 و اکناف رسیده بود برآورده مورد تحسین و آفرین  
 پدر بلند قدر گردید ، و این مقام اگرچه بواسطت  
 جاسوسان که واسطه بیش نبودند روداد ، اما فی الحقیقه  
 دلالت روشنی طبع و ضیای بصیرت و الایش پیرایه بینش  
 هزاره شان نهاد که گفته اند العقل نصف الکرامت و  
 بسا اوقات به راقم خطاب میفرمود که عقل کوتاه اندیش  
 تو با فکر رسای ما در چنین مقدمات اکثر مطابق می افتد  
 و راقم عرض می کرد که بر حال این نالایق مقوله کلی  
 صادق می آید که گفته است

بگفتا من گلی ناپیچ بودم  
 و لیکن مدتی با گل نشستم  
 کمال بهمنشین در من اثر کرد  
 و گرنه من همان خاکم که هستم

و در فرمان روائی کشور قردانی و قداپروری و احسان رفقاء  
 و اکرام جلسا حکم آیه وَالصَّاحِبُ بِالْجَنَبِ و بموجب حدیث

أَفْضَلُ الْحَسَنَاتِ تَكْرِيمُهُ الْجُلَسَاءَ در همسران خود گوی  
 سبقت بوده ، و اکثر رفقا و جلسا را در حضور خود  
 طعام میخورانید ، و خود هم ذوق مواکلت با ایشان  
 بیشتر میداشت ، چنانچه در یکماه ۳۰ چهار بار بلکه  
 زیاده ازان اتفاق این معنی دست می داد ، و درین  
 وقت انبساط انگیز خاطر مبارکش به طیبیت و لطافت و  
 مزاحمت و ظرافت مایل گشتی ، اکثر با اعتضاد الملک  
 از هر باب ظریفانه بر ملا حرف زدی ، و سیر باغات  
 و کشتی را گاهی با رفقا و گاهی با محلات خاص ، و  
 چندی از مقربان مخصوص دوست میداشت و نیز  
 در سیرگاه بشاشت آگین از دست هر یکی از ندما و  
 جلسا طعام می پزانید ، و خود به نسبت نیز شریک این  
 امر گشته . بمجالست ایشان نوش جان می نمود ، طبع  
 ولالایش با گوشت بریان کرده روغن گاو بیشتر رغبت  
 داشتی ، و وقتیکه برای سیر بر زورق سوارشدی ، لازمه  
 محفل عشرت و سماع و آلات تشویه<sup>(۲)</sup> ماهی و گوشت

(۱) آ، حاشیه یعنی بهر حسنات تکریم همشنان است و من جمله آن ببطا رواد؟ و ساده دشینا  
 کلام وی بسمع قبول و همان داری او بانچه که میسر آید و سترعیوب و غیره است روایت کرد این  
 حدیث را قضای از ابن سعود کذا فی شرح شهاب الاخبار ۱۲ (۲) حاشیه تشویه ای  
 بریان کردن ۱۲ اک





هجری همگنان از اهل خاندان و ملازمان بتقریب دعوت  
 فاتحه حضرت سید جلال بخاری و سالار مسعود غازی قدس الله  
 اسرارها در محل مختار النسابیگم صاحب حاضر آمدند ، و در  
 آن میان خان موصوف هم بود ، چون میر شیلان  
 شیلان در کشید و صدای اجازت اکل طعام از زبان  
 مبارک آن حاتم همت بنظهور رسید ، دفعهٔ محمد ناصر  
 فراش که از آداب روسائی جاہل بود ، برای نشت  
 خانموصوف سوزنی گسترانید ، آن ذات سراپا حمیت  
 و عزت بمجد ملاحظه این حرکت مخالف شان ارباب  
 شوکت غضبناک گشته او را حکم طبانچه زدن فرمود ،  
 و نظر بر کسر پندار و باد آفرا<sup>(۲)</sup>ه خانموصوف راقم و عمدة العلام  
 مفتی بدرالدوله را بر همان سوزنی در هر دو جنب دی  
 نشانید ، تا رتبهٔ خانموصوف با مرتبهٔ ملازمان مساوی  
 باشد ، و ترجیح او بر دیگران مخطور خاطر احدی  
 نگردد ، فی الحال ازین معنی چهره اش رنگ<sup>(۳)</sup> مهتابی ریخت  
 و نیز ماجرای روزیت خود بدولت بیادیت خانموصوف  
 که از عارضهٔ هک<sup>(۴)</sup> بیمار بود . بمیلاپور تشریف فرما گردید ،  
 و راقم که بکاری مامور شده بود بعد سرانجام آن

(۱) آء حاشیه یعنی اسباب طعام و طعام را نیز گفته اند ۱۲ ام (۲) آء حاشیه بر وزن ماه دراه  
 که جز او مکافات بدی باشد ۱۲ اب (۳) آء حاشیه ای شرمند و خجل شد  
 (۴) آء حاشیه هک یک بضم اول بر وزن تفک بمعنی کچه که جشن گنوا باشد و به عربی فواق گویند ۱۲ اب

حسب الحکم والا عقب حضور سواری خود بدر خانہ خانموصوف  
 فراسید ، ہرگاہ از سواری فرود آیدم ، و آدم بر سرم  
 از چتر سایہ نمود جوان سرکار کہ دربان آن خانہ بود  
 بطریق خوف و ادب آہستہ تر براقم گفت کہ حکم  
 خانموصوف این چنین است کہ کسی باین طرز و آئین  
 قدم اندرون مکان مخصوص دی نہ نہد پس راقم  
 بختم و درشتی تمام او را در معرض زجر و توبیخ  
 آورده بحضور آن حمیت دستور عرض این کیفیت  
 نمود ، از انجا کہ آنجناب موہبت مآب شرف بخشی  
 نواختگان و عزت افزائی سرفراز ساختگان خود بہمہ جا  
 و ہمہ حال نصب العین میداشت ، از اصغائی این  
 رواد بہم برآمدہ براقم فرمود کہ چرا آن جوان  
 گستاخ را طبانچہ ہا نزدی ، عرض کردم کہ ضرب  
 او بنا بر قیامش بر عہدہ پاسبانی منافی قانون داست  
 فقط بر زجر و توبیخ اکتفا کردم ، باز از راہ نوازش  
 خداوندانہ ارشاد فرمود کہ چون وقت آمدن تو باستقلال  
 چتر در شادی محل یا بدارالامارہ کسی مانع و مزاحم تو  
 نشدہ و نمیشود ، پس دیگری را چہ زہرہ کہ در  
 منع تو ازین امر گوارا داشتہ با چنین دلیری و بے جگرگی

بکار برد و از امروز ترا حکم داده میشود که اگر احدی از ملازمان سرکار فیض مدار بتعالیم کسی بوالفضول یا بوجوه دیگر چنین گستاخی و بے ادبی پیش آرد ، قسم بسر من که آن گستاخ بے آداب را بهر حالتی که باشد بے انتظار عرض حال او بحضور ما خوب زد و کوب و خاطر خواه ضرب و تادیبش نمائی ، تا دیگران عبرت پذیرند ، و مرکب چنین جسارت نشوند ، سپس این بنده خدمتگذار فدویت شعار بعد خطبه خوانی ( ق ۲۶ ب ) محامد این عزت بخشی و قدردانی آن خداوند نامدار عالی تنبار آداب شکر این شرف اختصاص به تقدیم رسانید ، روزی شرف الامرا برادر خانوصوف جهت فاتحه به مقبره شریف رحمت مآب بے کمر بند در آید پس مولوی میر محمد صالح بخاری متولی آن بقعه بعرض جناب نواب ما رسانید که شرف الامرا در رعایت آداب زیارت نواب رحمت مآب مساهله نمود و خلاف آنکه در شرح مشکلات شریف آمده که واجب است احترام میت نزد زیارت وی خصوصاً صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانکه در حالت حیات ایشان بود طریق گستاخی و بے ادبی پیمود ، فی الفور بمولوی مذکور امر جلیل القدر

صدور یافت که همچین کسان بے ادب را در انجا باز نباید  
داد ، و محافظین آن مکان را درین باب تاکید اکید  
باید کرد و همچنان روزی بحضور نواب ما بی کمر بند  
حاضر آمد آن بحر علم و اخلاق دفعه در خود بخوشید  
و کار بند تحمل گشته پیام فرستاد که چنانچه پدر شما  
آداب تنظیم ریشانه پدر والا قدم بجای آورد شما نیز  
بر طبق آن بعمل آرید ، و هرگاه جناب خداوند ارحم  
ما از اوضاع ناپسندیده و اطوار ناسنجیده مردم خاندان  
که بخار غرور و تکبر در دماغ شان متصاعد است نفرت  
تام و کراهت تمام میداشت ، روزی براقم فرمود که از  
وقت ریاست پدر والا قدر خویش می بینم که ارباب حکومت  
با دصف نابودن ملک کمر نائک به قبضه اقتدار ما در اعزاز  
و اکرام ما و نواختگان ما به نسبت نوابین مرحومین مقدار  
ذره تقصیر نمیکند ، اما این سبک مغزان گران سر  
و خرد فروشان جهالت خرد که بموجب قول نواب عمده الامرای  
فردوس سرا هر یک از رجال ایشان فرعون سامان است  
ما را و بزرگ کردهای ما را محقر دانسته خلاف دستور  
و آئین دودمان روسای پیشین جامه تبختر در بر و  
عمامه تکبر بر سر میگذارند ، و جناب پدر بزرگوار ما نیز

از مبادی ریاست نظر بر شفقت فرمائی و عزت بخشی ارباب  
حکومت از رفتن ملک کرناٹک بنصرف ایشان گاهی حسرتی  
و تاسفی بدل راه نمی داد ، مگر چون خودبینی و خودستائی  
و نخوت فروشی و محقرشناسی این فرعون نشان کوتاه بین موافق  
قول نواب مغفور ممدوح ملاحظه می کرد یا به سمع اشرف  
می آورد غضب ناک گردیده باب تاسف رفتن الکه کرناٹک  
بر روی می کشاد و بملازمین معزین با تمکین همچو شرف الملک  
مرحوم بسوگندهای شدید تاکید می نمود که هرگز کسی را  
از مردم نخوت پرست خاندان خواه ادنی باشد خواه اعلی  
حسام الملک و غیره بنظر<sup>۲</sup> نباید آورد ، و در تکریم و تعظیم  
و گفت و شنید او مرتبه مساوات ملحوظ باید داشت ،  
فی الجمله بعونه تعالی ما نیز از امروز همین حکم صادر پدر  
بالبقدر خود در حق تو به نسبت همگی اهل خاندان  
سوی حسام الملک نافذ میکنیم ، و چون نامه ضیاء الملک  
( ق ۴۷ الف ) حال خسرو پوره آن ذات با عظمت  
و اقبال بنام راقم از حیدرآباد رو بوصول گذاشت  
و راقم آنرا به نظر انور حضور گذرانید ، بعد مطالعه  
از راه انصاف بینی و حق گزینی فرمود که تو نیز مثل  
القاب نگاشته این نامه که خانصاحب بسیار مهربان

سلامت مرقوم بود بر نگاری ، عرض کردم که درین باب خوف آزدگی جناب محل عالیّه متعالیه مدظلهای دامگیر جرات است ، ارشاد شد که آریا<sup>(۱)</sup> مرا مطیع بیگم تصور میکنی که بپاس خاطرش تذلیل تو روا دارم، آگاه باش که هرگز هیچ حال منقاد<sup>(۲)</sup> نسا و اناث ندانی که عقلاً و نقلاً اطاعت ایشان خیلی مذموم و مورث غرام<sup>(۳)</sup> و ابرام<sup>(۴)</sup> است ، چنانچه برین معنی این ابیات حق نشان بر زبان فصاحت بیان قرات نمود

آدم ز بهشت یافت نقصان از زن  
یوسف به بلای چاه زندان از زن  
سیمغ بکوه قاف حیران از زن  
ویران شدن ملک سلیمان از زن

و مولینا جامی قدس سره السامی میفرماید هـ

زکید زن دل مردان دو نیم است  
زنان را کبیدهای بس عظیم است  
عزیزانرا کند کید زنان خوار  
بکید زن بود دانا گرفتار

از امیر خسرو قدس سره هـ

(۱) (آ) یا (۲) (۶) منقاد (۳) (آ) حاشیه غرام بالفتح بدی دایم (۴) (۳) (آ) حاشیه ابرام ملول کردن (۵) م

زن بود در زبان هندی نار  
و قنا ربنا عذاب النار

وله

اگر نیک بودی همه کار زن  
زنان را مزین نام بودی نزن  
از نظام الدین گنجوی رحمه الله علیه  
زن از پهلوی چپ شد آفریده  
کس از چپ راستی هرگز ندیده  
و نیز مولوی جامی می فرماید

چه مرد از زن به خوشخوی کشد بار  
و خوشخوی به دیوشی رسد کار  
مکن در کار زن چندان صبری  
که افتد رخنه در <sup>(۲)</sup> سد غیوری <sup>(۳)</sup>

و نیز چند احادیث صحیحه شرح عین العلم و صحیح بخاری  
که در عدم باب اطاعت زنان نصیحه از زبان  
جناب ملک العزیز مولوی علاء الدین مغفور مبرور ملاء الله قبره  
بالنور سماعت نموده بود بیان فرمود ، و آن اینست

۱) فرماید (۱) (۲) (آ) حاشیه سد بالفتح و تشدید دال مانع میان دو چیز که مردم  
ساخته باشند (۳) (آ) حاشیه غیوری حاشیه بالفتح بسیار رشک برند بر اهل  
خانۀ خود (۴) (آ) علاء

تَعَسَّ عَبْدُ الزَّوْجَةِ یعنی آنکس نگون سار گردید که حلقه  
 بندگی زوجه خود در گوش کشید وَ هَلَكْتَ الرَّجَالُ حَيْثُ  
 اطاعت النساء و این<sup>(۱)</sup> ماثور است از ابی بکر رضی الله تعالی عنه  
 یعنی مردان هلاک شدند وقتی که اطاعت زنان کردند و خالفوا  
 والنساء فان في خلافهن برکت و این منقول است از  
 عمر فاروق رضی الله تعالی عنه یعنی مخالفت کنید با زنان بدستیک  
 برکت است در خلاف ایشان وَ طَاعَةُ النِّسَاءِ نَدَامَةٌ  
 و این مرویت از عایشه صدیقہ رضی الله تعالی عنها یعنی فرمان برداری  
 زنان مورث پشیمانی مردان است و لقد نفخی الله  
 بكلمة سمعتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 ایام الجمل بعد ما كذت ان الحق باصحاب الجمل  
 فاقتل معهم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما  
 بلغ ان اهل فارس قد ملكوا عليهم بنت  
 كسرای قال لن يفلح قوم دلو امرهم امرأة  
 یعنی گفت ابی بکره که تحقیق الله تعالی مرا نفع بخشید از  
 کلام جناب خیر الانام در هنگام جنگ جمل که طلحه و زبیر  
 و عایشه صدیقہ رضی الله عنها<sup>(۲)</sup> و عنها صف جدال و قتال  
 (ق ۷۷ ب) باقتضای بشریت با امیر المومنین علی مرتضی  
 کرم الله وجهه آراستند ، نظر بر آن گمان کرده بودم که



حق بجانب اصحاب جمل است تا شریک ایشان شده  
قتال و جدال نمایم ، ناگاه آن کلام نافع بیادم رسید  
و این اراده از خاطر منتفی گردید ، و آن کلام  
نافع اینست که هرگاه بحضور لامع النور سیدالورا علیه  
التحیة و الثنا خبر رسید که اهل فارس دختر کسری را بر  
خود حاکم گرفته اند ، فرمود که نخواهند شد قومیکه حاکم  
شان زن باشد ، چنانچه این قول جناب مخبر صادق  
صلوات الله علیه و السلام در ایام خلافت عمر رضی الله عنه  
بعد در آمدن ملک فارس به حوزه تسخیر اهل اسلام واجب  
الاحترام قرین صحت گشت ، و عن ابی سعید الخدری قال  
خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم فی اضحی او فطر الی المصلی  
فمر علی النساء فقال یا معاشر النساء تصدقن فانی اُرثیکن اکثر اهل  
النار قلن و بم یا رسول قال تلکمن اللعن و تکفرن العشیر  
ما رایت من ناقصات عقل و دین اذهب للب الرجل  
الحازم من احدا کُنْ قُلْنِ وَ مَا نُقْصَانُ دیننا و عقلنا یا  
رسول الله قال الیس شهادة المرأة نصف شهادة الرجل قلن  
بلی قال فذک من نقصان عقلها الیس اذا حاضت لم  
تصل و لم تصم قلن بلی قال فذاک من نقصان دینها  
یعنی مرویست از ابی سعید خدری الله تعالی عنه گفت که برآید  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روز عید اضحی یا فطر پس

بگذشت بزنان و فرمود تصدق کنید ای جماعه نسا  
 زیرا که معاينه کنانیده شدم اکثر شمارا از اهل دوزخ  
 پس فریاد کردند بچه سبب یا رسول الله فرمود بسبب  
 آنکه لعنت بر یکدیگر بسیار میکنید و کفران نعمت  
 شوهران می نمائید و از ایشان شکایت میدارید ، و  
 ندیدم من هیچ کم عقل و کم دین را ربائنده تر از شما  
 عقل مرد عاقل هشیار را عرض کردند چیست نقصان  
 دین و عقل ما یا رسول الله فرمود ایا نیست شهادت  
 زن نصف شهادت مرد گفتند آری ، فرمود پس این  
 از نقصان عقل زن است ایا نیست هرگاه که حایض  
 شود نماز نمیگذارد و روزه نمیدارد گفتند آری فرمود  
 پس این است از نقصان دین وی آنتهی کلامه موفقا  
 للحادیث الصحیه و نیز حکم منطوق لازم الوثوق یا ایها  
 الذین امنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض  
 الظن اثم و لا تجسسوا<sup>۱</sup> قدم بجاده بدگمانی در حق هیچ  
 مسلمی نمی گذاشت ، و در پی استفسار سیات هیچ

۱) (۱) حاشیه یا ایها الذین آمنوا الخ ای آن کسانی که ایمان آورده اید پرهیزید  
 و بگذارید بسیاری را از گمان ها بد رستیکه بعضی از گمان سبب نبره  
 کاری بود و موجب اثم باشد و عیب مردمان را تجسس کنید و در تفحص

یکی از مقربان و متوسلان خود نمی شنافت ، و میگفت که  
متنخص حالات مردم خیرخواه اخلاص سمات شدن بے سبب  
آنان را بد دل کردن است ، مگر وقتی که از کسی عداوتی  
به نسبت ذات خود پیش آید ناظر حرکاتش بودن ضرر  
بل تلافی و تدارک آن واجب تا شر آن منجر بضرر  
نشود ، فی الجمله اگر چه بارے تعالیٰ عمر شریف و مدت  
ایام ریاست او نهایت قصیر گردانیده ، اما (ق ۴۸ الف)  
بسا کارهای عمده ، همچو فرستادن سلم عظیم الشان که  
حاجیان بیت الحرام و زائران کعبه محترم را بواسطه آن  
شرف مداخلت خانه کعبه معظمه دست دهد ، از دست  
آن والاہمت بظہور رسانید ، و تشریح این اجمال  
آنکہ چون درابتدای ریاست از ارقام و کلای سرکار فیض آثار  
که برای تقسیم زر خیرات بمکہ معظمه و مدینہ منورہ  
زادہاالتہ شرفاً و تعظیماً می باشند واضح گردیدہ کہ معرکہ  
جد بزرگوارش جناب نواب والاہاجہ جنت آرامگاہ در زمان  
ملک داری خود فرستادہ بود نہایت بوسیدہ و کہنہ شدہ  
است ، پس ازان باز باوصف عدم اقتدار پیوستہ توجہ  
خاطر شریف برین امر جلیل القدر گماشتہ مرقاتی از خشب  
باستحکام تام و تکلف تمام کہ عبارت از اندودن ورق  
مس با بلع طلا است از دست صنایع کامل و

هنرمندان اکمل طیار کنانیده باستشار و استرژای دانای دهر  
 نیک نام عصر ، برگزیده بخردان ستوده دانشمندان ، صاحب  
 عقل و فرهنگ ، مقنن قوانین اهل فرهنگ ، عزت و  
 اعتبار شناس هر رئیس و امیر ممالک هندوستان ، نواب  
 گورنر هانریل سار ثامس منو بهادر نامدار فرهنگستان ، با  
 هدایای بیش بها برای حاکمان و باشایان و کارپردازان  
 آن بقعه شریفه که مبادا وقت نصب آن از روی  
 طمع هرگونه و فسادیکه از همین معنی در زمان جد بزرگوارش  
 لک روپیّه خرج شده این کار خیر بوقوع آمده بود  
 خلل انداز شوند ، روز دوشنبه هفتم محرم الحرام سال یک هزار  
 و دو صد و چهل و یک ، بحری ابلاغ نمود ، و تفصیل  
 هدایا اینست که دو دوشاله بوته دار محشی و یک رضائی  
 شال مهرات<sup>(۲)</sup> و پنج کمخاب بنارسی یکی سبز و چهار  
 سرخ و چهار تنهان زردوزی بیل و بوته دار و دوپه  
 سفید بنارسی بوته دار کلابوتی و یک انگشته یاقوت و  
 یک شمشیر و پیش قبض قبضه دار یشب مرصع و یک  
 صندوق بیت و چهار ضربی نقره کار و یک دورین  
 نقروی و یک ساعت نو انگیز کلان و یک ساعت جیبی  
 پر طلسم که بر وقت و هنگام از پرافشانی طایری

که دران تعبیه کرده بودند صدایش گوش زد مردم گردیدی  
 بمحمد علی باشا رئیس مصر ابلاغ یافت و بمتوطنین و  
 متوسلین مکّه معظمه زادها است شرفاً و تفضیلاً یعنی یک کاره  
 و چهل و دو ریال بخدام مولید معظمه یعنی مولد پر نور  
 رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و ابابکر الصدیق و عمر فاروق  
 و خدیجه الکبری و فاطمه الزهری و امام حسن و امام حسین  
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ، و یک دوشاله و یک  
 کمخاب و یک مشروع کلابتونی حیدرآبادی و چهار ملل  
 بوٹہ دار و ساده و یک کاره و ولایتی و یک جفت پشتول  
 و هزار ریال بشریف یحیی و یک دوشاله و یک  
 کمخاب و دو مشروع حیدرآبادی و چهار ملل بوٹہ دار  
 ساده کاره و یک جفت پشتول باحمدباشا و سٹی ریال  
 بابلیاس آغا ترجمان او و یک شال و یک کمخاب و  
 صد و پنجاه ریال بشیخ محمد شیعی صاحب مفتاح و یک شال  
 و صد ریال به هر یک از شیخ الحرم و نایب او یعنی بشر  
 آغا و سلیمان و یک شال و یک کاره بسید محمد عارف  
 قاضی بلده متبرکه و یک کاره و یک ملل بنایب او  
 و یک ملل به هاشم ترجمان قاضی و هشت ملل و یک  
 کاره بمقتاتی<sup>(۲)</sup> هر چهار مذهب یعنی شیخ عمر مفتی شافعی

و شیخ سلیمان مفتی حنفیہ و محمد الیانی مفتی مالکیہ و شیخ محمد  
 مفتی عنبلہ و یک کارہ و بیست و پنج ریال محمد عطاس  
 شیخ السادات و یک ملل و یک کاڈہ و پنجاہ ریال  
 بشیخ محمد صالح رئیس، و یک ملل و یک کارہ و صد ریال بشیخ عمر  
 عبدالرسول محدث، و چار صد ریال بلعلماء و محدثین و  
 فقہا و مدرسین یعنی شیخ بشر و اسمیل افندی و عثمان  
 افندی و شیخ محمد کردی و شیخ عبداللہ و مولوی معزالدین  
 و غیرہم و پنجاہ ریال محلین اطفال و یک شال بشیخ الخطبا  
 شیخ عبداللہ و چار صد ریال بخطبا و ایہ یعنی عبدالمنعم  
 خطیب و شیخ محمد امام حنفی و غیرہما و دہ ریال بعبد اللہ  
 شیخ المودنین و سہ کارہ و یک ملل و نو و پنج  
 ریال بروسای مودنین و دو صد ریال مودنین و کبکین  
 و یک شال و یک کتخاب و دو ملل و دو صد ریال برسم  
 آغا وزیر جدہ و یک شال و یک ملل و یک کارہ بہ حسن  
 افندی دیوان وزیر مذکور و بیست ریال بامیر بحر جدہ  
 و یک شال باین افندی کاتب جدہ و یک شال  
 و صد ریال بشیخ ابراہیم تنک مترجم و دو صد و پنجاہ  
 ریال بعثمان مقدم و محمد کاتب و محمد عزادی و عبدالرحمن صبحی  
 و محمد بن صالح و بست و شش ریال بمحمد یمانی شیخ الزام

و بست و پنج ریال بحاکم و عس و محتب یک شال و  
صد ریال بابرهم شیخ الاغوات و یک ملل و بیست ریال بکوه  
آغا نقیب شیخ الاغوات و چهار صد ریال باغوات و دو صد  
ریال بفراشان و جاروب کشان و چراغ افروزان و دربانان  
یعنی عبداللہ شیخ الفراشین و سید علی و سید نوری شیوخ  
چراغ افروزان مرسل گشت ، و بساکنین و مستعین مدینہ  
طیبہ علی صاحبہا الصلوٰات والتسلیم یعنی یک دوشالہ و یک  
کنخاب و دو مشروع کلابتونی حیدرآبادی و چهار ملل  
جالدار و بوٹہ دار و سادہ و دو کارہ ولایتی و یک جفت  
پشتول و ہزار ریال بغیر آغا شیخ الحرم و یک شال و صد  
ریال بہ علی آغا نایب شیخ الحرم و ہزار ریال باغوات الحرم  
و یک شال و یک کنخاب و یک ملل و دو صد ریال  
بازن علی آغا وزیر مدینہ منورہ و یک ملل بخزینہ دار  
و یک شال و پنجاہ ریال باحمد کیختہ<sup>(۳)</sup> الحرم یعنی سردار فوج  
و یک ملل و پنجاہ ریال بسور آغا خزینہ دار حرم و یک  
شال بمحمد سرور شیخ الخطبا و چهار صد ریال بہ خطبا و ایئم  
و صد و پنجاہ ریال بفراشان و جاروب کشان و چراغ افروزان  
و دربانان و دو صد ریال بمجاورین و یک ملل و بست

(۱) (با آ) الاغوات (۲) (آ)، حاشیہ مستعدان امی سعادت یابندگان ۱۲

(۳) (با آ) کنختہ (۴) (با) بسرد آغا

و پنج ریال محمد صلاح الدین شیخ السادات و یک شال  
 و یک گارڈ بسید محمد قاضی بلوہ (رق ۴۹ الف) شریفہ  
 و دو ملل و دو گارڈ بمفتیان یعنی ابوبکر مفتی الحنفیہ  
 و احمد طاہر مفتی الشافعیہ و دو صد ریال محمد ثنین و مدرسین  
 و علما و فقہا یعنی سید حسن و شیخ رضوان و شیخ حبیب  
 و شیخ محمد افندی و حسن افندی و احمد افندی و پنجہ  
 ریال بمطین اطفال و صد و پنجہ ریال موزنین و  
 ہشتاد و پنج ریال پنجہ روسای موزنین و بیست  
 و پنج ریال مصطفیٰ شرنجی یعنی داروغہ لنگر و یک ملل  
 و بیست و پنج ریال باجمہ حیری شیخ الفرائشین بار سال  
 پیوست ، سپس در ایام مرض الموت از نوشتہ کارپردازان  
 ہمراہی سلم شریف کہ از اثنای راہ نوشتہ بودند مبرہن  
 رای انور گردید کہ بچہاڑ حامل سلم بجہدی طوفان  
 رسیدہ کہ قریب بفرق بود ، و در وقت طوفان  
 بعضی از ہمراہانش بخواب دیدند کہ خود بدولت جامہ  
 سفید پوشیدہ و دامن بر کمر زدہ نزد سکان چہاڑ  
 استادہ میگوید کہ بفلان جانب برانید تا مامون بمکان  
 مالوف خواہد رسید بعد ازان از خواب بیدار شدند و  
 دیدند کہ طوفان کم شدہ است ازینجا معلوم می شود



که در حالت بیماری هم تعلق خاطرش برسیدن مرکب  
 مذکور با سلامت بیشتر می بود ، و می فرمود که هرگاه  
 خبر انتصاب سلم شریف بکعبه منیف گوش زد ما خواهد شد ،  
 درین جا جشن آن بتکلف تمام خواهیم نمود ، و اقواب  
 انبساط این معنی هم سر خواهیم دهانید ، افسوس هزار  
 افسوس که پیش از سامعه افروزی این بشارت جان بحق  
 تسلیم فرمود و من بعد جناب نائب مختار بحسب ارشاد  
 بآرایش محفل سرور وصول مژده مذکور پرداخت ، قبل  
 ازین در عصر پدر بزرگوارش مجرمان ملازمان و مؤسسان  
 سرکار را پیادگان پولس دست گیر کرده بے اطلاع  
 سرکار تعزین میگرددند ، و پدر بزرگوارش ازین معنی  
 رنجیده خاطر گردیده و یک نوع هتک حرمت نسبت  
 بذات شریف خود تصور کرده آنها را از ملازمت خود  
 دور می نمود ، بعد ازان خداوند ارجمند ما در عهد فیض مهد  
 خود باستمداد گورنر هانزبل سار ثامس منزه بهادر که پیوسته  
 قدردان و ناخواهان هتک حرمت بیچ گونه این دولت خا  
 بود خلاف قاعده مستمره بعد استفسار و ثبوت جرم  
 پیش ارباب پولس و اطلاع آنها بحضور فقط اجرای  
 تذیر و سیاست این مجرمان در سرکار خود مقرر گردانید  
 چنانچه به فضل تعالی تا حال جاری است و سابق ازین

لوازم عزت میزبخشی که عبارت از سر شدن اوقاب است  
معمول سرکار کمپنی<sup>۱</sup> نبود لهذا خداوندان ما دران باب  
سعی فراوان بکار برده بواسطت گورنر صاحب موصوف  
قانون آن مقرر کنانید وقتیکه این عمل بظهور رسید  
بدو جهت دست افشوس می مالید ، یکی آنکه برخدشت  
این بخشی گرمی که خانموصوف برآنت کسی از ملازمان  
بودی نهایت انت شدی ، و دیگران که برای سردادن  
اوقاب تعظیمش بر برج قلعه مدراس نوشته بهتر بود ،  
زیرا که ازین معنی در تعظیم خداوندان نعمت و تعظیم  
ارباب (ق ۴۹ ب) ملازمت مساوات لازم می آید ،  
و فرق و امتیاز درمیان روسا و سایر بندگان این برگزینگان  
رب انام نمی ماند ، و روز روانگی خانموصوف سمت  
ناگور شریف اگرچه بلا تامل سردادن اوقاب تعظیم خانموصوف  
بر قلعه اینجا نامه بسفر خاص نوشته از دست ولی محمد  
مروهه فرستاد ، اما بعد ارسال آن فی الفور خیال مذکور  
بخاطر مبارک آورده آدم بطلب او روانه فرمود ، چون  
نامه بر از راهی و آدم طالبش از راهی دیگر رفته  
بودند ، نامه مذکور بدست سفیر رسیده حسب الترقیم بجهل  
آمد ، الحمد لله که او جل شانہ بفضل عظیم خویش با وجود

خلق و اوصاف حمیده در ذات آن بنده برگزیده اسباب  
خوش اقبال، هم عطا فرمود و هر چه عزم اعظمش مصمم میگشت  
آن را بوقوع می آورد، و ثواب هانر بل سار طامس منور  
بهادر گورنری بود نیک طینت، تابع انصاف و معقولیت  
رعایا و بریار خوشتر داشتی، و بهیچگونه ظلم و ستم را  
در طبع خود فرو نگذاشتی، اگر کسی بالمواجه سخنان ناشایسته  
بزبان درازی و خشم پردازی به نسبت ذات او بر لسان  
آوردی، او بمقتضای نسبت طبع برفق و مدار او حلم و  
مواسا پیش آمدی، میگویند که بعضی او باشند بهایم سیرت  
و شور سختان پر خاش طینت این ملک بعلت عدم حصول  
مقاصد خودها که در حقیقت آنها نداشتند، آهنگ کشتنش  
کردند و او برین معنی آگاه گشته بجواب شان پرداخت  
که از قتل من شما را اصلا سودی دست ندهد، بل  
بقصاص من کشته شوید، و بجای من دیگری خواهد نشست  
اما بهبودی شما دران است که ایشمه خیال فتنه و فساد  
از سر بدر کرده طریق بخردی و هوشمندی پیش گیرید،  
و اگر بر اثبات حقوق خویش دلیلی و حجتی داشته  
باشید بیارید، تا مرام خود بدان وسیله فایز گردید،  
پس یکی ازان میان بحکم سوال از آسمان و جواب از

ریمان بچنین کلمات پر خرافات بجای خود لاف زدن  
 آغاز کرد که عوض حجت و دلیل میخی از صحرا تراشیده  
 آورده چنان بخلق او فرو گویم که از مقعد او بدر آید  
 کسی ازین معنای اطلاع داد ، روز دیگر او را طلبیده  
 فرمود که چرا در تلاش میخ بصرای میروی ، و در  
 محنت و مشقت مقعدنی من میاضی ، اگر یک فتیله  
 کاغذ تمسک به ثبوت حق خود بیاری به تسکین و تفهیم  
 من کافی است ، و تا وقتی که بر عهده گورزی مامور  
 بود از فصل یک روز بفراگیری حال مستغیثان و دادخواهان  
 هر نوع پرداخته ، و عرایض آنها گرفته بذاته یا بالواسطه  
 ترجمان مطالب و مضامین آنها ذهن نشین خود ساخته  
 و اهل استغاثه را نزد خویش طلبیده با جاہت پراضابت  
 ملتفت گردیدی ، تا آنکه از چنین توجه و التفاتش  
 خلقی بروی هجوم کردند و او هرگز از ازدحام مردم  
 چین بر ابرو نگذاشتی ، و اگر مهمتبان و ملازمانش نظر  
 بر اہتمام و خدمتگذاری خود عزم اسکاٹ<sup>(۲)</sup> شور و هنگامه  
 مستغیثان می نمودند ، آن انصاف گزین به زبرد توبیخشان  
 (۵۰ الف) پرداخته میفرمود که این حاجتمندان را ایذا می

(۱) آ، حاشیه اجابت ای جواب دادن اصابت ای بصرای رسیدن

(۲) آ، حاشیه اسکاٹ ای خاموش کردن

هیچگونه مرسانید ، و تا بمراد دل فایز نشوند از پیشگاه  
 من مرانید روزی پیر زنی که علت جهل و نادانی  
 داشت ، و بزعم پر غلط خود دعوی مدعی کاذب بدل  
 میگماشت ، خاک راه بر سراپای آن نازکش بے نوایان و  
 مرحمت گستر بیچارگان ، ریختن آغاز نهاد ، و یزکداران ازین  
 حرکت نالایق او خواستند که سیلی زده از پیش پرانند ، آن  
 نصفت آئین بفحای

ز فریاد پیوه زنی سر پیچ

اگرچه بود ناله او هیچ

مانان را بمعرض عتاب و خطاب آورده و خاک را  
 از رو و لباس بهر دو دست خود بر افشانده به پیره زن  
 مخاطب گشت که درین خاک افشانی چه فایده بینی بلکه  
 دستاویزی باثبات حق خود بیاری ناکامیاب شوی فقط ،  
 و آن نایه عجز و انکسار با همگی شرفا و عماید این دربار  
 به تفظیم و تکریم پیش می آمد ، اگرچه در لباس عسرت  
 بوده باشند ، و تحقیر هیچگونه به نسبت ایشان در دل  
 نمی آورد ، و بیشتر بر عسرت آنان تناسف میخورد ، و  
 تا مقدور خود ترددی و کوششی در توسیع معاششان  
 بکار می برد ، و در ادای حقوق اجاء قدیم خود میکوشید

و رقعا و خدام را بسیار دوست میداشت و همواره  
بر فائیت آنان می پرداخت ، و در پی ترض و تعصب  
مل<sup>(۱)</sup> و نخل<sup>(۲)</sup> نمی شتافت ، و میگفت که حکام را در  
حوالی چنین امور گردیدن نمی سزد ، چه به تعصب یکی  
از دیگری ترض نمودن باعث انهدام اساس دولت و  
ریاست است ، و همه مذاهب و مشایخ بحسب  
اراده<sup>(۳)</sup> لم یزلی است و اکثر رویه پسندیده و سنجیده<sup>(۴)</sup>  
او مطابق طریقه سلاطین سابق که گوی نیکنامی  
بودند عموماً ، و موافق آئین شاه اکبر خصوصاً می بود ، و  
اوقات خود را در اعمال شایسته مصروف میداشت ، و  
از کارهای فضل و لایعنی احتراز می کرد روزی مابین  
مذکره لغات و السنه جناب نایب مختار زبان انگریزی  
را بر فارسی ترجیح داد ، و آن انصافش برعکس  
این ، فصاحت و بلاغت لسان فارسی ، میزان بیان نهاد ،  
و گاه گاه در مقدمات سرکار ما بمقتضای اوقات باتفاق  
اهل کنگاش<sup>(۵)</sup> احکامی چند مقرر کردی ، تا آنکه احکام از  
وساطت سفیر بحضور جناب نواب ما واضح میگشت ، و  
حضور آنرا از راه معقولیت منسوخ میفرمود ، پس چون

(۱) مل ای مذهب حقه (۲) نخل ای مذاهب باطله (۳) سنجیده ای خصلت (۴) کنگاش

(۵) (آ) کنگاش

جناب گورنر صاحب ممدوح مرد معقول و صاحب انصاف  
بود ، آزا بخوشنودی تمام قبول بینمود ، و پیوسته بنواب  
ما و جناب نایب مختار مخلصانه به تپاک دلی درهای  
منوعقت سفتی که گاهی معاملات خود را بکورت رجوع  
شدن میدهید -

بیان خصوصیات و عنایات جناب  
رضوان آاب و جناب نایب مختار نسبت  
براقم فدویت قرین و ذکر واقعه جان  
گزای عشرت فرسار آن خوشخرام  
عرصه خلد برین و شرح بعضی وقایع حیرت  
آفرین و سوانح عجیب آنزمانه اند و مبین

یعنی حضرت عز و علا بفحای تُعَزُّ مِنْ تَشَاءُ میخواهد  
که ذره را مصاحب آفتاب گرداند (ق ۵۰ ب) و خاری  
را در صحبت گل نشاند ، پرتوی از انوار افضال خود  
بر روی می اندازد ، و ظلی از اظلال عنایات خویش بر سرش  
می گستراند ، چنانچه راقم را از تخصیص و تقریب هرگونه  
خصوصیات و تقربات بارگاه دولت پناه نواب ما و جناب  
نایب مختار آچنان مخصوص و مقرب گردانید که دیگری را

از اقران و امثال در چنین مقامات عالیّه و مباہلت  
 نالیه و مشارکت و مساهمت نہ بخشید ، تفصیل این  
 اجمال آنکہ جناب ذاب با محاسب مواعید ایام صاحبزادگی  
 خود بحکم الْکَرِيمُ اِذَا وَعَدَ وَفَا از تاریخ جلوس میمنت  
 مانوس خود بتقرر مشاہره صد ہون ، سوای درماہہ ۳  
 روپیہ سرکار جناب محل عالیہ و عنایت مبلغ شش ہزار  
 ہون وغیرہ این ذرّہ بمقدار را باوج عزت و اعتبار  
 رسانید ، و ہم بتعین مبلغ <sup>(۱۲)</sup> ۳۰۰ ہون بتقریب ہر  
 عید ، و زردّہ ہون بخرج عشرّہ محرم محترم ، و شصت  
 روپیہ از خزائن عامہ ، و ۳۰ ہون از کارخانہ میرسامانی  
 در ماہ رمضان شریف ، و شصت روپیہ سوای پیشکش<sup>(۱۳)</sup>  
 آثار مبارک ، و بیست و پنج روپیہ عنایت نایب مختار  
 در ماہ ربیع الاول و پنجاہ روپیہ بتقریب جشن سالگرہ خود  
 مع پنج روپیہ تودّہ طعام این جشن نجستہ فرجام ماورای  
 ۳ و پنج روپیہ سرکار جناب قدسیہ بواسطہ ہمین جشن  
 سال بسال معزز و ممتاز گردانید ، و در عنایت نامحاجات<sup>(۱۴)</sup>  
 دستخطی خاص کہ براقم تحریر میفرمود ، در القابش  
 گاہی دوست من و گاہی دوست صمیم من و گاہی

(۱) (۱۱) عالیہ (۲) سی سی (۳) ۳۰ (۴) (آ) زردہ

(۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) عنایت نامحاجات



یار وفادار من ترقیم مینمود ، بعد رحلت آن بحر جود  
و نوال در جشن سالگره نواب حال سید الله المتعال فقط  
یکدشت خلعت برابر اعظم الملک عنایت میشود ، و دو  
قطعه باغ یکی در وقت صاجزادگی جناب نواب ما و  
دیگری در عهد فیض مهد جناب نواب محلی القاب حال  
بوسیله عنایات پیغامات جناب نایب مختار مرحمت گردید ،  
و هم چنین بذریعه سترک آن مختار مهمام ریاست جلوه افزای  
القاب عمده رفقای بے ریو و رنگ ، زبده ندائی با نام و رنگ  
مع تکمیل آئین توقیر که بزبان انگریزی ریش نامند در پشمک  
عزت فراوان بخشید ، و نیز از عنایات آنجناب  
آنت که هرگاه قصد رونق افزائی سعادت بندر جهته  
زیارت حضرت تیمم انصاری قدس سره مصمم کرد ، راقم  
را بعد گذشتن پیچگهڑی بشب ارشاد فرمود که ما زیارت  
آن بزرگوار میرویم تو می آئی یا نه ، عرض کردم که هرگاه  
دیگران را حکم همراهی خاص شرف نفاذ یافت و راقم  
را تا این زمان درین باب هیچ امر صادر نشد ،  
دانستم که سعادت اندوزی راقم بشرف همکاری حضور منظور  
نظر دالا نیست ، بمجد گزارش هذا ارشاد شد که ترا  
در چنین مقامات مانند دیگران صدور امر چه ضرور کسی  
اجزای جسم خود را امر نمی کند ، و تو بمشابه جزوی

از اجزای نانی آنتهی ، اگر در ادای مراتب شکر این  
 عزت افزائی و ذره نوازی که کسی از سلاطین نامدار و  
 امرای عالی مقدار با چنین قدرشناسی و عزت بخشی در حق  
 ملازمان عمده خدمتگذار و ذویان زبده عقیدت شعار  
 خود ازین قسم کلمات خصوصیت سمات بر زبان (ق  
 اه الف) زانده ، مگر بکمال قدرافزائی خبر بلفظ فرزند  
 عزیز برادر عزیز یار وفادار و مانند آن مخاطب نفروده اند ،  
 همه تن زبان شوم ، و تا مدت عمر<sup>(۲)</sup> عهده آن  
 بر خودش لازم گیرم ، شمه ازان بمیزان بیان نسجیده  
 باشم ، الحق کسی را عضو خود خواندن و باین اسم مشا  
 کردن قریب تر باختصاص و اتحاد است از خاندان شخصی  
 باسم پدر و برادر و یار و مثل آن از آنکه مابین پدر و  
 پسر و برادر و غیره از وقوع حرکت ناملایم احتمال ظهور  
 تفرقه و بینوئی<sup>(۳)</sup> است

### بیت

اگر با پدر جنگ جوید کسی  
 پدر بیگمان خشم گیرد<sup>(۴)</sup> بسی  
 و گر خویش راضی نباشد ز خویش  
 چو بیگانگانش براند ز پیش

و در میان عضو و صاحب او از صدور نفی و معصیتی  
 اصلاً این احتمال نیست چه کسی بعزت صدور فعل مذموم  
 از عضو خویش افتراق آن از خود نمى خواهد بلکه همچو جان  
 دوست و عزیزش میداند، همچنان از مرگ خویش  
 و برادر آن قدر رنجی و المی راهیاب خاطر نمیگردد که  
 از تلف عضوی داغ رنج و درد تا دم زندگی در  
 دل مى نشیند، و هم در عهد آن مختار ذی اقتدار  
 بر عنایت بیست هون نواب رضوان مآب بابت ماه  
 صیام<sup>(۱)</sup> هون افزون گشته جمله پنجاه هون مقرر  
 شد، و نیز یکصد و بیست هون سالانه جهت  
 خوراک اسب و غیره که از روی فرد<sup>(۲)</sup> دستخطی خاص  
 ثابت است، و زری روزینه بمیوه خوری راقم تقرر  
 یافت، و ماورای این عنایات چند نوازشات دیگر  
 است که در افتخارنامه بتفصیل مسطور گشته، و آنگاه  
 فردوس نشین در عهد خویش راقم را یکبار تنها برائے  
 اظهار مطلب خود بهمراهی یک ترب سوار پیش سفیر  
 خاص مکڈنل بهادر ٹون میجر قلمه، و بار ثانی مع اعظم الملک  
 و یک ترب سوار حین روانگی او سمت ایران بمنصب<sup>(۳)</sup>  
 سفارت جهت ملاقات رخصتش در قلمه فرستاده پایہ

(۱) ماهی هون (آشتی) (۲) ماهی فردوسخطی (۳) ماهی منصب

عزت و اعتبار این بمقدار افزود و سپس جناب  
نائب مختار نیز بدستور بهسراهی ترب سوار بنا برابر از  
ما فی الضمیر خود نزدیک جنرل شیلر بهادر بقلعه روانه فرمود  
و همبرین قیاس گاه گاه بمقتضای عنایات جناب نایب  
مختار یک ترب سوار وقت اتفاق سیر بیرون گنبدساله  
همراه این عجز آثار میباشد ، و نیز آن مقیم مقام  
اعلیٰ علیین گاهی مضمرات و مکنونات ضمیر تقدس آئین و  
کیفیات پوشتجات ارباب حکومت از راقم مخفی نمی نمود  
و در تجویزات و استشارات دارالانشاء انگریزی شریک  
می ساخت و وقت آمد سفیر ذی توقیر صاحبان عالی شان  
حکومت نشان بحضور عظمت محمور راقم را با اعظم الملک  
باستقبالش میفرستاد ، و حین مجالست سفیر فرست تخمیر  
کرسی نشست راقم نزدیک کوچ مجلس اندود جلوس  
فیض آمود خاص می نهاد ، و روزی در حالت بیماری  
درد پا از راه مراحم خداوندی بر راقم ارشاد فرمود که <sup>(۲)</sup> قولان<sup>(۱)</sup>  
را بترانه سازی جهت تفریح مزاج ( ق ۵ ب ) نوکر  
دارد ، حسب الحکم قولان را بدر ماهه بیت روپی نوکر  
داشتم ، و خود بدولت هم دو سکه بار نغمه آنها سماعت  
نمود ، تا چند ماه قولان برای نغمه سازی نوکر ماندند ، بعد

انقضای چند سال وجه بقیه در ماهه آنها بذریعہ منیہ  
جناب نایب مختار ستوده اطوار از سرکار حاصل و زر  
ماہوارہ آنها با مبلغ شستی روپیہ عنایتی جناب نائب مختار  
کہ از وقت صاحبزادگی از علاقہ کونڈل را و میرسید  
بموجب راقم داخل گردید ، الغرض او سبحانہ عم نوالہ  
نوازشات آن بحر ہمت و سخا را بحدی مبذول  
حال راقم فرمود کہ بموجب قول ندیمی کہ آن را سعدی  
علیہ الرحمہ در گلستان آورده کہ در سایہ دولت  
خداوندی دام ملکہ ہمگنان را خوشنود کردم مگر حسود را  
کہ راضی نمی شود الا بزوال نعمت من ، محسود اکثر مردم  
گردیدیم ، بفضلہ تعالیٰ بیایہ اللہم اجعلنی محسودا  
لاحاسدا چون درین مدت قلیل شش سال  
ریاست بچنین عنایات بے پایان مدارج خصوصیات فراوان  
دست داده باشد اگر نظر فیض گستر آن ندما پرورد  
بر فرق مستظلال سایہ دولت تا دیرگاہ پایندہ بودی  
چہ قدر عروج و صعود معارج و مصاعد علیا بظہور  
انجامیدی ، مصرع

تنہا در دل و دیدہ شکستم  
بہر حال تفصیل عنایات پینامات آن سفر گزیدہ عالم

قدس از زبان قلم و قلم زبان افرون است ، و از شما  
را تامل فکر و خیال بیرون می‌خواست که شمه از سوز  
و گداز دل پُر درد که از واقعه هوش ربای آن فردوس  
مکان خرم سوز عیش و آرام است بدستگیری خامه  
در جگر نامه فروریزد .

بقلم گفتم ای سخن پرداز  
بنویس آنچه در ضمیر من است  
گفت تو شرح سوز می‌خواهی  
نی و آتش چه جای این سخن است

ناچار بحسب مضمون .

شرح سوز دل من کار قلم نیست بلی  
پای چوبین ز کجا عرصه آتش ز کجا

عذر آن معقول پیدا شده به تحریر کیفیت و فاش که  
اینهم در احراق متاع صبر تقصیر نمیکنید ، مگر که ناگزیر  
مورخین است آن را کشان کشان می‌آرد ، اعنی در  
ماه ششمان سال یک هزار و دو صد و چهل هجری از علت  
شدت درد پا و میخوابی که در آن مدت داشتم ، برای  
تبدیل هوا تا سه ماه سکونت خود بگرم پاک اختیار  
کرده ، بعد آمدن از آنجا خانه نشین می‌بودم و وقت عصر  
بحضور فیض‌گنجور می‌رفتم ، و حضور از خوف تراید مرض

تا هشت ساعت شب حاضر حضور داشته رخصت می فرمود،  
 در آن هنگام اگر چه مرض مزمنه مثانه آن خداوند نعمت  
 رو به ترقی آورده بود اما چون از حصول دولت  
 صحبت هر روزه دلایلش محرومی داشتم ، باز یاد شکایت  
 مذکوره حضور مطلع نگشتم ، و میدانستم که مزاج مبارکش  
 رو به تنقیه آورده است ، الحاصل روزی در اواخر  
 ماه محرم سال یک هزار و دو صد و چهل و یک ، هجری  
 به عادت معهود وقت عصر بعثت محل رفتم ، و بعادت  
 تشریف فرمائی حضور محل سرای دولت معهود زمانی بانظارش  
 برکنار چو تزه حوضی که در صحنش واقع است نشستم  
 هرگاه برآمد فرمود دیدم که روی ماه پاره اش از سحاب  
 ملال نقاب پوشیده است ، و گل رخساره او از تاب  
 رنج و تعب ژولیده خواستم که سبیش استقار نمایم ،  
 لیکن او بکمال شفقت سبقت کرده دست بردوش من  
 نهاده بدین مضمون متفتش احوال من گردید که حال دوشینه  
 خود بر خوان ، و کیفیت بیخوابی و درد پا باز نما که راحتی  
 از خواب و تسکینی از دردیافته یابنه ، راقم بعد عرض  
 حال خود التماس کرد که امروز بر وجه مبارک آثار تعب  
 کثیر می بینم سبیش چیست پس آن جوهر صبر و استقلال  
 بهمان حالت که دست بردوشم گذاشته بود بجزه

تمام خانه تشریف آورده و اش را طلبید فرمود که شیشه  
 بول که در محراب است بیار و باین کس بنما ،  
 و قتیکه نظم بر قاروره افتاد ، بلا مباله خون ناب  
 معاینه کردم ، و بهراس خاطر و تشویش باطن عرض نمودم  
 که این قدر حرارت مثانه و تبدیل رنگ بول و بآن  
 سبب است که رائے حضور بعد انتقال حکیم مسیح یار جنگ  
 بطرف تنقیه مزاج فیض امتزاج مایل نگشته ، فرمود  
 که تو نظر بر تشویش دل خود کسی را حتی که برادرم  
 یعنی جناب نایب مختار را بدین معنی آگاه کنی ، مگر  
 برض فضل حق صاحب رسائی که بفضله تعالی ازاله  
 بیماری از دعای ایشان مرجو است ، مروض داشتم که  
 کسیکه اعتقاد حضور باجابت دعایش انعقاد یافته است  
 او خود بحکم لکل داء دواء عندالاحتیاج محتاج  
 استعمال دوا نمی شود ، پس رای حضور چنان تجویز فرماید  
 که دعا افراداً بنی ملازمت دوا موثر آید ، سپس راقم  
 را با زجر و توبیخ فرمود که دل تو از بزرگان همت  
 بد اعتقاد است ، و چنین نباید ، برض دادم که دین  
 باب ناچارم دل هر کس بید قدرت او تعالی است ،  
 هر جانب که خواهد مایل گرداند من بعد به جرأت تمام  
 و عجز و انکسار مالا کلام بسمع اشرف رسانیدم که بر طبق



ارشاد والا جناب فضل حق صاحب معروض نمیدارم اما عرض  
 دیگر فدوی نیز بذوره اجابت فایز شدن ضرور ، یعنی  
 اگر حکم ملازمان شرف نفاذ یابد تا بحکیم صداقت علی خان  
 که طبیب قدیم ایام صاحبزادگی است اطلاع میدهم که به  
 صباح حاضر حضور گردیده معاینه قاروره نماید ، فرمود بهتر  
 است مگر به طبیب مذکور تاکید کنی که این معنی از دیگران  
 پویشد ، و باظهار آن نکوشد ، پس حکیم مسطور حاضر گشته  
 کیفیت مزاج والا بمحاسبه قاروره دریافت ، و از شربت های  
 مسکنات بتداوی و معالجه پرداخت ، من بعد روزی وقت  
 عصر با حکیم مسطور ملاقی شده از چگونگی معالجه مزاج مبارک  
 استفسار نمودم ، جواب داد که انشاء الله تعالی مزاج مبارک  
 در عرصه قریب باستعمال چنین مسکنات رو باعتدال  
 خواهد آورد ، گفتم که اصلاح مزاج عالی بدون تنقیه مشکل  
 معلوم می شود ، او پاسخ داد که چون قبل ازین در ایام  
 صاحبزادگی از شدت بیماری تجویز مسهل چه قدر در طعن  
 و تشیع مردم افتاده بودم که بر تو پوشیده نیست  
 اکنون بحکم مارگزیده از ریمان می ترسد چگونه تجویز مسهلات  
 و تنقیه نمایم ، قضا را درین اثنا بتاریخ چهارم صفر  
 از بطن مختار الشایگم صاحب دختری متولد شده بر مزاج  
 بیگم صاحب موصوفه نوعی تکسل پیدا آورد ، ازین سبب

طبع اشرف اقدس تا سه چهار روز بدان پیشتر تعلق  
 میرداشت ، و بار تشریش بیکران بر دوش مبارک میگذاشت  
 فی الجمله یازدهم ماه مذکور موافق محمول جهت فاتحه پیرپهلوان  
 جبرالدور مع محلات تشریف فرما شده در احمدی باغ نزدل اجلال  
 فرمود ، و روز دوم باوجود شکایت طبیعت فیض  
 طویت پردازش نموده وقت عصر بسواری سکهاون که  
 راقم هم بشرف مجالست مشرف بود قصد زیارت  
 مزارش نمود ، بعد انقراغ از فاتحه باوجود ممانعت  
 راقم و دیگران بر اسپ خوشترام خاص سوار گردید ، و  
 دیگر رفقا مثل اعظم الملک و صفدر جنگ و غیره را بسوات  
 همراگی مستعد گردانید ، و بر راقم فرمود که جهت ادای  
 نماز معمولی یک وقت مسجد معمر میروم ، اگر تو هم  
 با وصف این درد پا که داری اگر بتوانی و مزاج تو  
 گذر نشود بر کرسی استاده بر اسپ سوار شوی ، و  
 همکاب ما بیائی ، و الا در سکهاون خاص که همراه  
 است سوار شده به خیمه خود روی ، راقم نظر بخوشنودی  
 جناب عالی بر اسپ سوار گشته از راه کناره دریا تا دیوار  
 شهر پناه همراه رکابش شتافت ، چون حضور بر چهره  
 راقم آثار تعب ملاحظه فرمود ، ارشاد کرد که در سکهاون  
 خاص سوار شده بخیمه خویش مراجعت کنی ، راقم

حب الحکم بسواری سکهاون رو بفردگاه آورده . حکم دروغ  
 مصاحت آمیز به راستی فتنه انگیز یک قطعه عرضی باین مضمون  
 که جناب فضل حق صاحب همین وقت با راقم ور خورده  
 فرمود که باوجود روداد شکایت در مزاج شرعی نواب  
 او را بر اسپ چرا سوار شدن دادی ، اگر بسواری سکهاون  
 رفتی بهتر بودی ، نوشته با سکهاون و مردم جلوی  
 سواری خاص . مسجد مجبور فرستاد ، تا تارک رکوب اسپ  
 شده بسواری سکهاون مراجعت فرماید ، با آنکه معروضه  
 راقم باظهار قول فضل حق صاحب دست التجا کشاده بود به  
 پیشگاه قبول والا جانگزید ، و آن سیاح ملک آخرت  
 بحسب اراده انلی و تقدیر لم یزلی که ظهور امری بی وجود  
 سببی صورت نمی بندد ناچار سواره با حمدی باغ باز گردید ،  
 و بمجرد شرف نزول فرمود که سوزش و شکوه مثانه رو  
 به تزیاید آورده است ، خدا خیر گرداند ، ازین ارشاد هوش ربا  
 فی الفور حواس راقم در انتشار و صعوبت درد پا که داشت  
 بریک کنار ماند ، الحاصل بیماریش ازان رو باشتداد  
 نهاد ، و حکما بواسطه غفلت یا از خوفیکه مسهل حکیم  
 صداقت علی خان هنگام صابزادگی وقت روداد همین بیماری  
 مضرا فتاده بود به تنقیه اش پرداختند و فقط بتجویز و تشخیص  
 مسکنات اکتفا کردند ، و دران ایام نافرجام عظیم النسابیم

صاحب بی سبب مخرف گشته در کورث مستغاثی شده از  
 دایرة اقتدار سرکار بیرون رفته بود ، ازین سبب بهم بر  
 مزاج حیت امتزاجش غم و غصه دو بالا پیشد ، و مزاج  
 مبارکش روز بروز حرارت پذیر میگشت ، و بهم درین مدت  
 مستر هانریل گریه هم بهادر مشاور دوم بسبب تشریف فرمودن  
 ذاب گورنر هانریل سرطامس منز و بهادر بنوی بنگلور برای  
 سیر ملک محروسه خویش بتاریخ بیست و یکم صفر بدرالاماره  
 برای فهایش محاله بیگم مذکور و امحاء فسادش آمده بحجره  
 نعمت خانه کمت کثیر نمود ، آنجناب دوان روز با وجود  
 شدت بیماری باستقلال تمام از احمدی باغ محض برای  
 ملاقات و مکالمه مستر هانریل مذکور تشریف آورده رخصتش  
 فرمود ، و بهم بمحاله ذاب صاحب حال که ماه تمثال  
 برج شادی محل در حوزة رضوات بیت الشرف میداشت  
 نور چشم افروود ، بعد ازان راقم را در سواری خاص شرف  
 منادمت بخشیده باز با احمدی باغ معاودت نمود ، تا اتمام  
 ماه صفر در آن روضه فحش اثر سکونت ورزیده بساخ  
 ماه مسطور برائے تهیة جشن ولادت جناب رسول اکرم  
 صلی الله علیه وسلم مع محلات بدرالاماره تشریف آورد ، هر چند  
 هر یک از اطباء اخلاص اکتناه تا انصرام این ماه مواجبه

هرگونه بظهور رسانید ، اما چون تقدیر حکیم مطلق را تبدیلی  
 نیست تدبیر هیچ یکی سود نه بخشد ، و مرض جان  
 سوز یوما فیوما ترقی برنمود ، متعلقین و متوسلین  
 و ملازمین در دریای حیرت و گرداب تشویش بی نهایت  
 افتادند ، مگر آنانکه چون کافه رخصا از روی دین و دولت  
 عداوت قلبی با او داشتند اوقات خود را به خوشنودی  
 و خوشدلی میگذاردند ، و هم بعضی از خاندان مثل  
 خانموصوف به نیت اینکه بعد انتقال آن خدیو پرمهابت  
 داماد خود یعنی جناب نایب مختار قایم مقام آن والا شکوه  
 گردد ، و خود از ذریعه صهریت باستحصال هرگونه منفعت  
 و عزت کامیاب شود ، بدینتی و بدطینتی را در دل خود  
 جا داد ، و حقوق نواختگی و نوازش خداوند نعمت خود  
 بر طاق نیان نهاد ، و حالانکه جناب نایب مختار پیوسته  
 ازو به چنین فضولیات و تخیلات فاسده او تنفر تمام  
 میداشت ، و نواب ما نیز از بدسگالی او خوب واقف  
 شده بکرات و مرات راقم و دیگر خیرخواهان خویش را  
 بدان آگاهانیده بود ، و چون در مرض الموت بسمع  
 والایش رسید که خانموصوف همه وقت منجمان را در خلوت  
 جمع کرده استفسار از مقصود خود بینماید ، و با داکتر اسکات  
 هم اتحاد دارد ، روزی روبروی راقم و اعتضاد الملک

بتاسف تمام فرمود که شما شنیده باشید که خانموصوف درین  
ایام بچه کار مشغول است ، عرض کردم که سرگرم آرایش  
مجمع اهل تنجیم میباشد ، مگر میخواهم که او را چنان  
سرزنش نمایم که از دایره منجمان بذلت و خواری و  
فضیحت و رسوائی برآمده دستار خویش را پیش حضور  
والا بر زمین براندازد ، ارشاد شد که تو چرا او را  
دشمن خود بر نمائی ، در اراده الهی جزای این بدبختی  
وی از دست هر کس که رسیدنیست خواهد رسید ، پس  
راقم چون مار بر خود پیچید ، و خون جگر خورده جز بهر  
چاره نیندیشید ، ازین ماجرا که راقم پیش حضور عرض  
کرد شاید کسی بخانموصوف رسانید ، لهذا او ازان روز  
خایف و هراسان گشته حیل بر انگیخت ، یعنی حوالی  
نیمه خود بقنات فرا گرفته منجمان را اندرون آن می نشانید  
و از مال بیماری والا می پرسید ، بتاریخ نهم ربیع الاول  
کرل ٹیلر صاحب ٹون میجر یعنی قلدار از طرف ارباب  
حکومت بخدمت سفارت این سرکار فیض آثار مقرر گشته  
با ڈاکٹر اسکاٹ که بتفتیش مزاج مبارک والا مامور شده  
بود آمد ، و در حجره استراحت و تشریف داشتنی  
خاص که ملحق بزنانه است طلبیده شد ، و بعد اظہار

تمنای صحت حضور و آرزوی سردادن اتواب خوشی در  
 روز صحبت و استخصال شرف عنایت عطر و گلاب  
 و بار گل رخصت یافت ، و بتاریخ سیزدهم این ماه توره  
 طعام باقسام فواکه بر طبق معمول سفیر مذکور از سرکار  
 فیض مدار روانه گشت ، و بتاریخ پانزدهم روز جمعه نواب  
 گورز هانزبل سرشامس منرو بهادر مع خاتون خود از سفر  
 بنگلور و غیره بمدراس رسید ، و اتواب تعظیم بر برج  
 قلعه و سرکار موافق معمول سرکردید ، ڈاکٹر مسطور هر  
 روز و سفیر مذکور یک دو روز برای استفسار کیفیت  
 مزاج مبارک می آمدند ، و ڈاکٹر هر چند میخواست که  
 بعلاج مزاج و هاج خودش مامور گردد ، اما آن معالی القاب  
 بعلت عدم مزاج دایش اندیشناک بوده دل بر علاجش  
 بنهاد ، و تداوی حکمای خاص هم کارگر نیفتاد ، الغرض  
 پیش از چندی از روز وفات برادر عزیزالقدر جناب  
 نایب مختار فیض بار باین مضمون وصیت فرمود که در صورت  
 خیر باد گفتن من این جهان فانی را قریب زیمه مسجد  
 جامع که مسی بوالاجاهی است دفن کنید ، و درباب  
 ازواج و اطفال خود بشما بیچ نمی گویم که ایشان  
 را بخدای تعالی سپرده ، و بحفظ او درآورده ام ، دین  
 هنگام راقم آثم از بالاخانه متصل نعمت خانه که دران ایام

بهمانجا سکونت میداشت موافق بمخانه خویش آمده باز بمقام  
 مذکور مراجعت نمود که جناب نایب مختار راقم را بررشن  
 چوکی که جلوس گاه او بوده طلبیده بتاسف تمام فرمود  
 که امروز شاید جناب برادر والا قدم از زندگی بایوس شده  
 است که چنین وصیتم فرموده ، پس راقم با اضطراب  
 تمام باریاب حضور گشته اشک ریزان عرض کرد که پیوسته  
 کلمات استقلال آیات در باب صحت والا بر زبان  
 مبارک می آمد ، امروز چرا بخلاف آن شرف نفاذ  
 می یابد ، بمجد اصناف این معنی تبسم کنان ارشاد نمود  
 که برادر عزیزالقدم بتو چیزی گفته باشد که ازان  
 هراسان شده اشک حسرت میریزی و خاک بی صبری  
 بر فوق شکیبائی می پیزی ، بعد چند کلمات تسلی خیز فرمود  
 که تو خاطر جمع دار و هیچ گونه خوفی و هراسی در دل  
 نیار ، درین وقت که برادم وصیت کرده ام نظر بر  
 پیروی پدر بزرگوار من است که روزی بهمین قبیل  
 وصیت کرده بود ، و بتالیخ نوزدهم ربیع الاول روز  
 سه شنبه آن مستند سفر کشور بقا وقت بلند شدن  
 یکپاس روز براقم خدمت شیم فرمود که در شب دوشنبه  
 این چنین خواب دیده ام که بر پلنگی موافق مجول استراحت



میکنم به هیئتی که یکپای را زیر پلنگ گذاشته ام ، درین  
 اثنا دیدم که جناب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم تشریف  
 آورده روبروی من قیام فرموده است ، من بمجرد دیدن  
 لقای مبارک خواستم که پای دیگر زیر پلنگ گذاشته استاده  
 شوم ، و تعظیم و تکریم آنجناب آرم ، بمجرد این اراده  
 ارشاد شد که هرگز از جای خود حرکت نکنی که بیمار تکلیف  
 داده نمیشود ، پس من بهمان حالت افتادگی عرض حال  
 بیماری خود کردم ، فرمود که همین وقت بدرگاه شافی بیهال  
 رفته بصحت تو التجا میکنم ، چنانچه هموقت کجراه شتافته  
 باز برصه قریب تشریف آورد ، درین وقت حضرت  
 عراسمه را بصورت انسانی همراه آنجناب معاینه کردم ،  
 پس آنجناب بجای سابق بایستاد ، فرمود که جهت  
 صحت تو التجا کردم ، از بارگاه کبریا خطاب شد  
 که ایام بیماری و صحت بحسب تقدیر ما است ، و تبدیل  
 و تغیر را دران اصلا گنجایشی نیست ، بعد ازان خود  
 بحضرت صمدیت متوجه شده ملتجی گردیدم که ایام بیماری  
 چهقدر باقی است ، حکم شد که تا دوشنبه سیومی صحت  
 کامل بحصول خواهد پیوست ، و هم چیزی سیاه پیش  
 خود مشاهده کرده بدرگاه آن دافع بلیات دست التجا کشادم  
 که چیز سیاه مرا خوش نمی آید ، میخواهم که از نظر من عنایت

شود ، فرمان شد که اگر باشد چه مضایقه ، بهر طور  
صحت و عافیت و آرام و راحت نصیب تست ،  
آنتهی ، الحق این رویا صادق بود که مطابق آن  
در سلخ ماه مذکور و شب یکشنبه ثالث بعد گذشتن  
هشت ساعت سه یک هزار و دو صد و چهل و یک  
هجری کرب و اضطراب نزع رو نمود ، لیکن هوش  
و حواس آن مستعد سفر آخرت با وصفیکه پیش از  
چندی دران فتوری واقع شده بود ، چنانچه باید و شاید  
علی حاله بود ، فی الجمله کلمه طنبه کمر سرر باشاره انگشت  
شهادت بر زبان رانده وقت ده و نیم ساعت ازین  
سپنجی سرای فانی بهمان جاودانی بشتافت ، انالله و  
انا الیه راجعون درینا واحسرتا که در عین شباب  
عمر شستی و چهار سال بسان برق خاطف بی نیل مقاصد  
و مرادات ازین مزرعه آخرت بگذشت ، و همگی تابیین  
و مؤسلین را بسوز و گداز بی انداز بگذاشت اللهم  
اغفرله وارحمه

اگر پیر نود ساله بمیرد عجیبی نیست

این ماتم سخت است که گویند جوان مرد

بعد ازین حادثه جان فرسا و واقعه اندوه افزا جناب  
نایب مختار با تاسف بسیار نامه حیرت ختامه محتوی

این خبر هائیکه بسفیر سابق الذکر ارقام نمود و بغرض بیج‌الثانی  
 روز یکشنبه بعد انقضای نه ساعت از عدم موجودیت  
 فوج پیاده درینجا فقط سواران باریکات خاص گورنر هانزیل  
 سارطامس منزو بهادر با دوسر کرده ولایتی برای تعظیم و  
 همراهی جنازه شریف بیرون دارالاماره حاضر آمدند ، و  
 در انتظار برآمدن تابوت استاده بشدند ، دین نزدیکی  
 سفیر مسطور و مستر کافی رفیق گورنر بهادر موصوف آمده  
 بحجره نعمت خان با آن دو سرداران مذکور بنشستند ،  
 پس ازان چون قریب یازده ساعت صندوق نعش  
 شریف بدرآمد ، سواران مذکور و فوج سرکار هر دو  
 همراهش پیوستند ، و بتفنی نغمات غم‌انگیز و نواختگی  
 سازهای درد آمیز و نگوں ساری اعلام فوج پرداختند ،  
 و اذاب منکون بتعداد سال عمر شریفش بآیین انگریزی  
 بر قلمه شده شور و غوغای ماتم خلایق را بفلاک الافلاک  
 رسانید ، و سیلاب شرک را بحر طوفان خیز گردانید  
 خدا شاهد حال است که آن روز عجب روز ظلمت  
 آثار و آتش بار بود که بکثرت دود آه و  
 فغان و ناله زار مردمان از فرش زمین تا سطح آسمان  
 بنظر هر کس تیره و تار بینود ، و کسی از مسلمان  
 و هندو درین شهر باقی نمانده که ازین ماجرا

صحت افزا بی سروسامان نشده ، مگر دران مجمع  
 ماتی صغیر و کبیر و ازدحام پرغنی نقیر و قطیر خان  
 موصوف سپاه درون بامید درآید این ریاست در حوزة  
 اختیار خود زیر سایه چتر روحان و شادان و به تبختر  
 فراوان میرفت ، و با هر که از مخالفان آن مسافر  
 راه عدم و مجاور عالم قدم دوچاند میشد ، شادمان و  
 خیریت پرسیان تکلم میکرد ، و در خلق این معنی  
 شهرت داشت که او جناب نواب حال سلمه الله المتقال  
 را پور نخس قرار داده ظاهرًا غم این واقعه جائزگاه پیش  
 مردم ظاهر بینماید ، چنانچه وقتی این کلمه در بروی عظم نوازخان  
 از زبان خان موصوف سرزد ، او بغضب آمده جواش  
 چنان داد که در تقدیر الهی آن طفل بمقدور معصوم  
 و یتیم را چه دخل و اختیار است ، و تو باین سخن  
 تا معقول او را چرا بدنام میکنی ، پس نادم گشته  
 سکوت اختیار کرد ، عجب این تساوت قلب و غفلت

(آرام حاشیه برآن اگر در شرع یا در عرف دانشندان نحوست چیزی ثابت  
 میبود ، حکم میکنم که خان موصوف از نخس ترین مردم است چه از دخل او  
 درین سرکار فیض مدار سایه همچو خداوند نعمت بی نظیر با زوال پذیر گشته آن چنان خسته باد  
 کرده است دایر و سایر این دولت مرا اگر دیده که بحیطه بیان نمی آید ۱۲

او است که باین چنین خداوند نعمت که باریتعالی عنایت  
 خود را محض بذریعہ ذات با برکت او بظہور آورد،  
 کفران نعمت ورزیده رسوائی عالم گردید، و پیوستہ  
 خود را مطعون و ملوم ہر کس گردانید، معاذالت کہ  
 خدایتعالی این چنین حب دنیای فانی را نصیب بہ هیچ  
 کس نکند، القصہ جناب نایب مختار و ہمہ منتہیان  
 اخلاص شمار جنازہ شریفش با صد نوحہ و زاری و شور  
 و شین بی اختیاری بمسجد جامع آورده بعد ادای نماز  
 جنازہ جناب پدر بزرگوارش در پردہ زمین چون احتجاب  
 آفتاب عالمتاب از نقاب ظلمت سحاب مستور و مستجب  
 ساختند، و لقب برضوان مآب نمودند،<sup>(۱)</sup> نعمذہ اللہ  
 بغفرانہ و اسکمنہ بمحبوۃ جنانہ بجاہ محمد و  
 آلہ و اصحابہ علیہ الصلوٰۃ والتحیات بعد احسانہ  
 و امتنانہ بعد ازین راقم بخائ خود آمدہ چندان گریست  
 کہ ہم از گریہ صغیر و کبیر شور حشر برپا گردید، و خدای  
 غیب دان آگاہ است کہ دران شب قیامت نمون  
 عجب حالتی رو نمود، بہر حال ایزد متعال درد چنین  
 ماتم جان فرسا نصیب هیچکس نکند، پس عالم تحریر، و

دا، ای دارد خدایتعالی در رحمت خویش وساکن کندش در وسط جنت خود ۱۲

بکوحۃ بالضم وسط دار ۱۲ ص

فاضل بے نظیر ، افضل العلماء قاضی القضاة مولوی محمد ارشد علی خان  
 بہادر تاریخ رحلت آن سفر گزین دار آخرت ، و مکتف  
 کنف رحمت رب العزت رضی اللہ عنہم از ہانخانہ ضمیر بہ  
 بیدای وجود آورد ، این قطعہ مشتمل تاریخ از طبع زاد  
 مشفق سید ابوطیب خان المتخلص بوالا است

### رباعی

رفت چون آن سر آمد امرا  
 در محاق عدم برنگ ماہ  
 ہاتقم از سر بکا سالش  
 گفت افسوس و اہ اعظم جاہ

و ہم صادقی درین حادثہ درد انگیز این چند ابیات  
 حزن آمیز متضمن مادہ تاریخ از خلوتکدہ بطون بہ پیشگاہ  
 ظهور کشید ،

### غزل

غایب چو گشت آن مہ از چشم رفت ہوشم  
 مینا شکست ساقی چون خون دل نوشم  
 چون نے ز استخوانم خیزد نغان دمام  
 بی صحبت حریفم چون مادہ می نوشم  
 سوز فراق جانان چون شمع میگدازد  
 وز دیدہ اشک ریزد در خود ولی خوشم

آن وقت فیض صحبت چون شد بدل بفرقت  
از فوت و حسرت آن افسوس چند جو شدم  
آهی که میکشم من گردن کشد بگردون  
لخت جگر که دارم بانقد جان فروشم  
همراز گریه باشد امروز روز دردم  
در بزم دوست بوده همدوش خنده دو شدم  
از جامه مشاعر گردیده سخت عریان  
در ماتم فراقش یکسر سیاه پوشم  
آن حرف مهر و شفقت کز یار خود شنیدم  
آرام جان مضطر گردد ز شرح کوشم  
آن نغمه ها که دوشین جان در بدن دمیده  
امروز زان یکی هم هرگز نمی نیوشم  
ورث فلک بخونم ریزد بکاسه من  
زهر هلاهل غم هر دم بجای نوشم  
سال وفات او را جستم بظلمت غم  
گفتا که آفتابی رفت از جهان سروشم

و نیز عزیزِ ماده بلفظ فارسی یعنی یافت بام بهشت  
و ماده بمبارت هندی یعنی آه چراغ گیا استخراج کرده  
و کسی از لفظ داغ بر دل استنباط تاریخ نموده، و  
کسی ازین قطعه تاریخ وفاتش بیرون آورده،

## قطعه

آه نواب عصر اعظم جاه  
سوی دارالبقا نمود نزول  
سال تاریخ رحلتش از غیب  
شدند از قبه در جناب رسول

افس که آن جویای منادمت و مکالت هر ساعت  
را کجا یابم ، وای صد وای که آن خواهان محاکات  
و مناجات هر وقت را کجا بینم ، وایلا صد وایلا  
که آن حامی هر آن و زمانم و مقضی هر کار و بارم  
گذاشته باین بی سروپائی بسر نمایم ، هیاهات هیاهات  
که خدایتعالی چنین نعمت غیر متزقب را که باین خاکسار  
و عصیان شتار عطا نمود ، و ناگهان بسرعت سریعه  
از دست در ربود ، اکنون استغاثه زوال این نعمت  
عظمی و فریاد سوز سینه هر وقت و زمان جز  
بدرگاه بے نیازش بکه نمایم ، و چاره این حادثه  
بزرگ از که جویم ، و راه ناله زار زار یل و هوار  
تا کی پویم که اثری و سودی بران مترتب نیست ،  
آخر همان اولی است که این همه مصایب از تحت  
ناساز خود دانسته عنان وحشت و جنون از دست



ندهم ، و خار حسرت و تمنا در دل و جان سامان بشکنم ،  
و بجناب کارساز مطلق و چاره گر بے انباز برحق به پناهم ،  
و چنگ صبر و شکیب بدامن رضا و تسلیم بزنم ، غایتہ الام  
نخواستم کہ درین محل جان گزرا و مصیبت افزا بنظم معافی  
سوز و گداز این نایرہ شعلہ انگیز اندکی بانطفای تنور  
سینه پردازم ، اما چون در فن شعر چندان مهارتی  
نداشتم ، لهذا آن راع چند اوصاف آن سایر  
باغ عدن ، و منتخب امرای زمن ، چون شعلہ  
فانوس لباس نثر پوشانیده بخدمت سید ابوطیب خان  
المتخلص بوالا فرستادم ، خان مومی الیہ بر طبق فرمایشم  
بنظم آن پرداخت و آن اینست

### نظم

بیا ای خامہ آشور ریز  
بغل پرورده درد بلا خیز  
مرکب کن سویای دل ریش  
دو آتش ساز جسم بسمل خویش  
ز مرشگان همچنان افکن سیه اشک  
کہ شخص غم بران یکسر بدر شک

که شد اندر شفق خورشید عظم  
جهان پر شد ز دودِ شام ماتم  
که باشد بیگمان خاصیت دود  
کند چشم خلایق آب آلود

ز بس اسمش سوی عظمت دلیل است  
در اسمای دگر زان رو جلیل است

میان اسمها اسمش معظم  
چو در اسمای حسنی اسم عظم  
گرامی اسم آن ممدوح موصوف  
باعظم جاه مشهور است و معروف

تقدس لمه خورشید دانش  
تفضل موجه بحر صفاتش

وجودش منظر فضل خداوند  
به عاجز پروری بے مثل و مانند

سرش ماوی عقل و رای و فطرت  
دل پر همتش ملجای جرات

رخش چون ماه بود از نور معبود  
فروغ طالعش نور علی نور

دوا برویش که دو مفتاح بودند  
دو قفل گنج بحر و برکشودند

گلستان عبادتها و تقوی  
نمودی سبز از آب وضو  
و نیکان نیک بود و از بدان بد  
نفرمودی سوالی سالی رد  
بفرق خاکساران مهر گستر  
بلی خورشید باشد ذره پرور  
همیشه قدر افزای رفیقان  
گرامی تر ز یک عالم شفیقان  
قدیمان را فرودی هر زمان قدر  
بلی خورشید سازد ماه را بدر  
هزار افسوس اندر نوجوانی  
تلف فرمود نقد زندگانی  
بهر او دلم بیتاب گردید  
سراپا چشمه سیاب گردید  
مراد خویش را ناگشته فایز  
چو گرد کاروان و مانند عاجز  
کنون در زمره اعدای جانی  
بصد تلخی نمایم زندگانی  
خدا شاهد ز سوز دل بهر آن  
چنین در بهر او هستم غزلخوان

چو اعظم جاه از دار جهان رفت  
 فغانم از زمین تا آسمان رفت  
 درینا وا درینا وا درینا  
 ز کف ناگاه گنج شایگان رفت  
 ز سرهوش و ز دل صبر و زتن چنان  
 همه چون او بهمراه فغان رفت  
 چو شمع صبحدم افسوس ناگاه  
 ازین محفل سبک دامن فشان رفت  
 گلی بود او بگلزار جوانی  
 یکایک آه برباد خزان رفت  
 سراسر گوهر بحر مرادم  
 ز دست رفتن او رایگان رفت  
 حقیقت اکنون خدا حافظ که چون شمع  
 به جرش آتش دل بر زبان رفت

## غزل

میکردم از پس او مستانه این ندارا  
 دل میرود ز دستم صاحب دلان خدارا  
 آن دلبریکه شادان میکرد از عنایت  
 با دوستان تلافی با دشمنان دارا

بسمل وشم ز بهرش اے کاش مرگم آید  
 باشد کہ باز بینم آن یار آشنارا  
 از تلخی فراقش زہر ہلاہل اکنون  
 اشہی لنا و اہلی من قبلۃ العذارا  
 در رہن بادۂ غم دادیم غرقۂ صبر  
 اے شیخ پاک دامن معذور دار مارا  
 از خون دل بہرش نوشیم جام ہر صبح  
 ہات الصبح ہیوا یا ایہا الشکارا  
 حال مخالفان را از بعد او چگویم  
 دردا کہ راز پنهان خواہ شد شکارا  
 از طرح صبر اکنون اکیر کن دلت را  
 کین کیمیای ہستی قارون کند گدارا  
 حال حفیظ یا رب دانی چنانکہ باشد  
 گر تو نمی پسندی تغیر کن قضا را

القصہ تا حیات مستعار خونابہ کشی دوام اندوہ  
 این واقعہ جان فگار ، و پیالہ نوشی مدام غم این مصیبت  
 عقل شکار ناچار ، و بعد این چنین خداوند ارحمہد  
 و صاحب اقبال پیوند زندگانیم محض بیکار ، دل ہر صغیر  
 و کبیر احبابش از بار این درد و غم بی تاب و توان

است ، و چشم هر برنا و پیر دوستانش از هجوم  
طوفان این الم سخت گریان ، چرخ کبود ازین ماتم  
دایم جامه کبود در بردارد ، و فلک دوار ازین درد  
دام مرض دوار در سرگذارد

کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست  
کدام دیده کنیز حادثه دگرگون است

غرض هر چه ازین اندوه جگر سوز برانگارم اندکیت  
و آنچه از سوز جان گداز در قید قلم آرم از هزار یکی ،  
لهمذا چار ناچار دست بدامن اضطبار زده ، عنان شهب  
سوخته دل خامه حسرت طراز را بسایه آسودگی بخش  
دیگر مطالب میگرداند ، یعنی صباح آن شب دیجور الم  
معور خواستم که اراده ترک آمد و رفت دربار  
بعض جناب نایب مختار رسانیده خانه نشین شوم ، بعضی  
احباب باشتاع این اراده مصرگشته تا بلندی یکپاس  
روز نزد راقم برای تسلی و دلدهی نشسته بودند ، ناگاه  
آدم طلب جناب نایب مختار رسید ، همه احباب مذکور  
بجبر نامحضور راقم همراه آدم مسطور فرستادند ، و وقتیکه  
محضور آن مختار فیض دستور حاضر گشتم ، و بشرف  
مجالست فایز شدم ، از راه عنایت بینایات بنگساری  
و خاطر داری این غمرده جانفکار چندان جواهر سخنان تسلی

نشان از درج دهان فیض تبیان ریخت که بیانش از  
 حیطه تحریر و تقریر بیرون و افزون است پس ناچار  
 مطیع ارشادات شفقت سمات والایش گردیدم که مبادا  
 در خاطر مبارکش باوجود بذل نوازشات بیغایات از ابراز  
 کلمات تسلی آیات چنان متصور نشود که شاید وقت اقتدار  
 و ثروت ذات بابرکت خود دیدن نتوانسته خانه نشین  
 شدن میخواهد ، در صدر این روداد سفیر خاص باستر  
 ڈیوڈ ایل چیف سکرتری از طرف گورنر هانریل سارٹامس  
 منو بهادر نزد جناب نایب مختار آمده استمراجا پیام رسانید  
 که گورنر صاحب را بسبب رحلت جناب نواب بسیار  
 تاسف و رواد ، چونکه بجز صبر و شکیب چاره این معنی  
 نیست ، ناچار بآن باید پرداخت ، و گورنر صاحب را  
 زینت و رونق این دولت خانه پیوسته ملحوظ و منظور  
 است ، و از روی قانون خلف الصدق جناب نواب را  
 که اگرچه عمر یکسال و سه ماه دارد ، قایم مقام پدر  
 بزرگوارش کردن ضرور ، چنانچه درین باب بخدمت گورنر جنرل  
 بهادر بنگاله نگاشته خواهد شد ، و بعد حصول جوابش  
 تقدیم مراسم مسندنشانی بنظهور خواهد رسید ، و جناب  
 را لازم و مختتم که تا سن شعورش بنظم و نسق  
 این دولت همچو زمان پدر والا مرتبش بکفالت (آق ۱۲۸ اب)

هرگونه و تربیت تمامه او متوجه باید شد، پس درین باب مرضی جناب والا چه اقتضا فرماید، جناب نایب مختار او را باین طور پاسخ داد که بهمه وجوه تابع مرضی شفیق اعنی گورنر صاحب والا مناقب ام، اما میخواهم که باختیار کلی بدون تعرض و باز پرس احدی چنانکه بزرگان سابقین یعنی پدر والا قدم و برادر اعظم در حکومت و سیاست معینه اقتداریکه داشتند مازون شوم، من بعد حسب ایمانی جناب نایب مختار امین الدین علی خان خانشامان سرکار جناب محل عالیہ نوبادہ حقیقه دولت و اقبال جناب نواب صاحب حال سلمہ اللہ المتعال را از محل سرا بیرون آورد، و سفیر و چیف سکرتری موصوفین برای تعظیمش چند قدم استقبال کرده آوردند، و دستش گرفته بجنابانیدند، و بعد زمانی مرخص گشتند، الحاصل بعد وفات آن مقیم چاشنیگیر نعیم جنت خونابه کشی رنج و اذیت بدخواهان این سرای دولت و حاسدان این پرورده نعمت علاوه درد و الم و غم و هم مفارقت آن مقیم<sup>(۲)</sup> جنات نعیم گردید، پس (ق ۵۶ ب) چاره اینهمه سراسیمگی و پریشانی را چندی بمطالعہ کتب سیر ملوک و سلاطین و غیره نمودم، و مابین این بتخیر و تسطیر این داستان یادگار زمان نوعی زنگ



نشئت و تردد از آئینہ خاطر زدودم ، آخر عنایت  
ایزدی و الطاف سرمدی دستگیر این آبلہ پای وادی  
تشویش کاروبار مردم حسد شمار کردیدہ بسرحد امن و  
عافیت شوق مطالعہ تفسیر کلام قدیم قدیر رسانید ، و  
در ایامی چند حل مشکلات و معضلات ہر نوع دل  
بے تسکین این محسود حاسدین نمودہ بدارالامن جمعیت و  
طہانت دایمی نشانید

شکر خدا ہر چہ طلب کردم از خدا

بر منتہای ہمت خود کامران شدم

اعنی تفسیر فتح الرحمان تصنیف حضرت شاہ ولی اللہ محدث  
دہلوی قدس سرہ پیش استادی مولای سرآمد علمای دہر منتخب  
فضلاے عصر واقف حقایق معقول و منقول کاشف دقائق  
فروع و اصول معدن علوم ادبیہ مخزن فنون کسبیہ بحر ذخار  
معلومات لا تحصی دریائے فیض بار معقولات بے منتہا حافظ  
کلام الہی حامل احادیث نبوی سرمایہ اندوز گنج کجی توکل تجلی  
افروز شکوہ کوہ تجمل متحمل بار نفقہ مستمان خانمان مربی پیر  
و جوان وابستہ خاندان ، مورد عنایات لم یزلی جناب مولوی  
محمد قدرت علی مدظلہ العالی سے

سایہ اش کم مباد از سرما

بسط اللہ ظلہ ابد

برخواندم ، و به سعادت سرمدی مستعد شدم -

## ذکر بعض سوانح عهد جناب نایب مختار از روی اختصار

چون جناب نواب گورنر هانریل سار ثامس منزه پباد  
با جناب نایب مختار هم الفت و محبت و لحاظ عزت  
بیشتر میداشت ، و طبع او بظرافت و لطیفه گوئی بطور  
اهل امتیاز مجهول بود ، و گاه گاه کلام ظریفانه بآنجناب  
فیض انتساب مینمود ، روزی در باب تربیت و کفالت  
نواب حال سلمه المتهال چند کلمات فرزانه و سخنان  
خردانه با جناب ممدوح گفتن آغاز نهاد ، آنجناب در  
جوابش فرمود که نواب حال در اختیار مادر خود است ،  
او جواب داد که نواب حال مادرزاده نیست ، بلکه  
دولت زاده است ، و دولت زادگان را با اختیار مادر  
بودن چه علاقه ، از آنجا که جناب رضوان مآب از روی  
خدا ترسی فکر ادای دیون خود به کمک هرگونه گورنر ممدوح  
بخاطر میداشت ، و او هم نظر به نیک اندیشی و خیرخواهی  
دایمی و لحاظ اعتبار و افتخار مدای این دولت خانه  
نیال سبکدوشی آن آشیان گیر ریاض جنان ازین بار

گران پیوسته بدل میگماشت ، لهذا گورنر موصوف  
 بعد وفاتش باستصواب جناب نایب مختار ادای همگی  
 دیون<sup>(۱)</sup> مع انتظام امور این باب نموده بتاریخ نهم ذیقعد سال  
 یک هزار و دو صد و چهل و دو هجری روانه سمت  
 بلاری گردید ، و سیزدهم ذیحجه سنه مذکور از عارضه وبا  
 جان بجان آفرین سپرده آچنان آثار نیکبانی خود در میان  
 خلق فرو گذاشت که هر صغیر و کبیر در هر عصر جز کلمه  
 تاسف مرگش<sup>(۲)</sup> بر زبان نمی راند و بدون دفتر تعریف  
 و توصیفش ، هیچ لفظ دیگر نمی خواند ، پس بر خدمتش  
 نواب هانزبل مستر گریم بهادر قریب سه ماه تارسیدن نواب  
 ریٹ هانزبل استیفن رمبولد شگلٹن<sup>(۳)</sup> بهادر از ولایت مامور  
 بوده پنه روی طریقه انیقه گورنر متوفی موصوف بینمود ، غرض  
 گورنر شگلٹن بهادر بتاریخ بیست و پنجم ربیع الاول سال یک هزار  
 و دو صد و چهل و سه هجری از جهاز فرود آمده بر صدر عهده  
 گورنری این ممالک قدم استقلال زد و اکثر معمولات زمانه  
 گورنر هانزبل سارٹامس منزو بهادر چه نسبت باین سرکار  
 دولت مدار و چه<sup>(۴)</sup> نظر بر حال ساکنین این دیار بحال  
 و برقرار داشت ، و در تعظیم و تکریم (ق ۵ الف)  
 رئیس وقت و نایب مختار مع ارکان و اعیان نوبعت

(۱) ما (۲) دیون (۳) مرگش (۴) استیفن رمبولد شگلٹن (۵) ما و چه

و اعتبار دقیقه از دقائق مرضیه فرو نگذاشت ، و موافق  
 عادت مستمره گورزان عالیشان ( ق ۱۳۹ ب ) . ملاقات  
 رئیس با عز و وقار و جناب نایب مختار می آمد لیکن ملاقات  
 اولش باین خداوندان نعمت ( ق ۱۳۰ الف ) خلاف آئین  
 دیگر گورزان ذی شان به علت تکمل طبع و شکایت مزاج دی  
 بد انقصای عرصه هفده روز بوقوع پیوست از این جا  
 بلند حوصلگی خان موصوف باید فهمید که آن کوتاه اندیش  
 فراخ رو خود را سزاوار خدمت نیابت رئیس دقت فهمیده و  
 با جناب نایب مختار مدعی مساوات گردیده در عهد گورز مذکور  
 مرکب مساعی شتی از هردو انیدن آغاز نهاد و به هوس اخذ  
 نیابت نایب مختار دیده حرص بیمنی و چشم طمع لالینی بکشاد  
 پس جناب نایب مختار بمقتضای تحمل و وقار از خیره سری  
 فتنه گری آن ناپاس تکبر اساس از جا نمی رفت و بحکم حلم  
 و بردباری خود او را جهرا و علانا بکردار ناشایسته اش  
 نمی گرفت ، لیکن ازان تهمی مایه پیوسته پر دل بودی و بر  
 سبک ران آن گران سر بجان نفرین بودی - درین اثنا گورز  
 مذکور نامه طویل و طوماری دراز متضمن فرو گذاشت سر رشته  
 انتظام جمیع امور متعلقه این دولت خانه بدست اختیار جناب  
 نایب مختار مثل خداوند این ممدوح برنگاشت و نیز از  
 اعجوبگیهای آن سرخوش باده خود پرستی و خرسندی پای آن

مدهوش صهبای بدستنی ایست که روزی سال یک هزار و دو صد و چهل و پنج هجری جناب نائب مختار مع ملازمان امتیاز دستور و آن هوسناک سراپا غرور جهت معاينه تماشای کنیست (ق ۱۳۰ اب) به محل گورنر موصوف تشریف فرما شده بآئین روسای سابق مع گورنر مسطور بریک کوچ مخیلی جلوس فرمود و ملازمان همراهی بلحاظ مراتب خویش بر کرسیهای علیحدہ به نشستند، اما آن هوسناک که دود بی سود خیال همسری خداوند نعمت در دماغش می پیچید و صهبائے پندار آنا و لاغیری در کاسهء سربے مغز می جوشید هم جنب جناب نائب مختار بر همان کوچ مخیلی به نشست و این گردن افزای و سرکشی او باعث خواری و نگون ساری وی گردید یعنی همان وقت جیمس لشنگلن بهادر سفیر خاص پسر گورنر مرزبور دست آن باد فروش گرفته کشان کشان آورده برابر ما ملازمان بنشاند و گفت که جای صاحب این است

بهر جای که شاخی سر بر آرد

به خاک نیستی تیغش بر آرد

پس گورنر مسطور و بروی جناب ممدوح بر فراست و دانائی پسر خود بسیار آفرین خواند و بسا کلمات تحسین بر زبان راند و هنگامیکه آن بیمار مرض روحانی از عارضه علت جسمانی که چندی

به سبب آن خانه نشین گشته بود شفا یافته بآمد و رفت دربار  
فیض بار در نهاد جناب نائب مختار بزبان راجه اودی کرن باد  
پیام فرستاد که فتنه خوابیده دولت سرای ما بیدار گشت  
و آتش فرو مرده اشتغال گرفت الغرض جناب ممدوح بهمین  
سان (ق ۱۳۰ الف) تا مدتی نسبت بآن کجرو زشت خو  
جان عزیز خود را در رنج و تعب می گذاشت و به خاطر  
نازک خویش بار آزرده گی صعب می برداشت آخر چون خان  
موصوف دید که سعی خود بجای نرسید و بجز هتک و  
ذلت چیزی همدست نگردید دامن گریزی و جبهه گری گسترده  
و طریق تملق و چاپلوسی سپرده خواست که بذریعه مادر خود  
دل رنجیده جناب نائب مختار بدست آرد و گرد رنج و  
لال از آئینه خاطر مبارکش بردارد ، سپس آنجناب کوه  
حلم و وقار نظر بر لجاج و خوشامدی وی با او صلح سمرقندی  
فرمود ، و به خاطر داری و خوشنودی مادرش تصفیه ظاهری  
نمود ، مخفی نماند که آغاز تسوید این اوراق در عهد گورنر  
سار فدرک آدم بهادر سال یک هزار و دو صد و پنجاه هجری  
صورت بسته در سال یک هزار و دو صد و پنجاه و یک هجری  
به اختتام پیوست - اما مدتی بعلت موانعی چند آن مخدرات  
دلفریب مشتاقان و شوق انگیز دل آرزومندان نقاب از

(۱) ای کارو (مجل را گویند)

بخ نکشادند و قدم به مجامع شایقان نه نهادند بگونه تعالی  
 درین آدان فرخنده عنوان که بستم ذیجته الحرام سال یک  
 هزار و دوصد و پنجاه و سه هجری و عصر خجسته اثر گورنر  
 لارڈ الفنسٹن بهادر خیرخواه انام است اگرچه بزور ملاحظه  
 ثانیه پیراسته پیرایه تبیض و تکمیل پوشیدند - اما نظر بر  
 معایب و مناقص سرپای خود دیده بر پشت خجالت دوخته  
 از چشم بلند نظران معذرت نیوش و دیده تعمق نگهبان  
 خطاپوش چشم اصلاح و تزئین دارند

پوشش گر بخطای (ق ۱۳۱ ب) رسی و طعنه مزین

که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود

گویند که گورنر موصوف در فراست و درایت و نیک طینتی  
 و رحم دلی و بذلی توجهات و انخاج حاجات و پاس اعزاز  
 و اکرام مردم این نواح و دادرسی و غمخواری رعایا و برپایی  
 این ملک و غورسی و حق شناسی حال هر یک و امتیاز نالش  
 حق و باطل هر کس مثل گورنر هانریل سار طامس منزه بهادر  
 مشهور و معروف بین الناس مدراس و زبان زد خلایق اطراف  
 و اکناف گردیده چنانچه ترجم و غمخواری آن حاکم ذی مروت  
 و فتوت در حادثه که بعلت آتش گرفتن باروت خانه دوسه  
 کس سوخته شربت مرگ چشیدند و سه چهار کس داغ خورده  
 رخت هستی ازان سلامت کشیدند معاینه کرده شد و

تفصیلش این که هرگاه سال مذکور پرنس آف ارنج بهادر  
 شاهزاده هالینڈ وارد این جاگردید آن فیض گستر والاہمت  
 نظر بر اعزاز و تکریم وی بہ ترتیب کنٹ متوجہ گردیدہ  
 بہ طیاری باروت مبلغ خطیر حکم نمود - مہتمان این کار کم  
 سعی بر میان جان بستہ اکثری ازان طیار ساختہ بودند کہ  
 قضا را آتشی دران افتاد و چیزی ازان مع چند کس  
 سوختہ و ہلاک گردانید پس آن شفقت و مرحمت فرماے  
 حال خلایق ازین حادثہ مکروہ داغ افسوس و اندوہ بدل  
 نشانید و غم تلف زر کثیر بخاطر نیاورده باوجود انتظام  
 و آرایش کنٹ رو از حکم برافروختن بقیہ باروت  
 بگردانید الحق در دل کسی کہ شفقت و مہربانی و رحم  
 و عنایت جاودانی گرفتہ باشد (ق ۱۳۲ الف) ازوی جز  
 غمخواری و نفع رسانی بسایر ناس از ہر قوم کہ باشند بظہور  
 نمی آید و ہمچنین کس سزاوار حکمرانی و جهان باقی است  
 و لایق رعیت پروری و کشورستانی

خنک آن کہ آسایش مرد و زن  
 گزیند بر آسایش خویشان

نکردند رغبت ہنر پروران  
 بہ شادی خویش از غم دیگران



کرا جاودان ماندن امید ماند  
 چوکس را نه بینی که جاوید ماند  
 بدین پنج روزی اقامت نماز  
 بیندیش و تدبیر رفتن بساز  
 کرا سیم و زر ماند و گنج و مال  
 پس از وی به چندی شود پائمال  
 کس از من سینه نامه نتردید نیست  
 که هیچم فعال پسندیده نیست  
 جزین کا عتادم بیاری تست  
 امید بامر زگاری تست  
 بضاعت نیاوردم الا امید  
 خدا یا ز عفو مکن نا امید  
 هزاران درود و هزاران سلام  
 ز ما بر محمد علیه السلام

---

This book is based on a single paper manuscript described under D. No. 530 available in the Government Oriental Manuscripts Library, Madras. It contains 114 pages with 20 lines on a page and is written in Persian script.

Janab Moulvi Syed Hamza Husain Omari, Munshi-e-Fazil, has to be thanked for the work done by him by way of correcting the proof.

Some of the manuscripts taken up for publication are represented by single copies in the library and consequently the mistakes that are found in them could not be corrected by collating them with other copies. The editors have however, tried their best to suggest correct readings. The wrong readings are given in round brackets. When different readings are found, they have been given in the foot-notes except in the case of a few books in which the correct readings have been given in the foot-note or incorporated in the text itself in square brackets.

The Government of India and the Government of Madras have to be thanked for financing the entire scheme of publication although there is a drive for economy in all the departments. My thanks are due to the members of the Expert Committee and the Editorial Committee who spared no pains in selecting the manuscripts for publication. I have also to thank the various editors, who are, experts in their own field, for readily consenting to edit the manuscripts and see them through the press. The various presses that have Co-operated in printing the manuscripts in the best manner possible also deserve my thanks for the patience exhibited by them in carrying out the corrections made in the proofs.

It is hoped that the Government of India will be continuing their financial grant to this library year after year for undertaking the printing of other manuscripts.

T. CHANDRASEKHARAN,

CURATOR,

Madras,  
21st February 1961.

Govt. Oriental Manuscripts Library.

Tamil	—	34
Sanskrit	—	23
Telugu	—	20
Malayalam	—	20
Kannada	—	14
Persian	—	8
Arabic	—	1

Under the same series the number of works published from the Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore is as follows :

Tamil	—	12
Sanskrit	—	10
Telugu	—	5
Marathi	—	6

The Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar has published under this series three Tamil works

An Editorial Committee has been formed under the orders of the Director of Public Instruction, Madras, for selecting manuscripts in different South Indian Languages for publication in the Madras Govt. Oriental Manuscripts Series. The number of manuscripts published by this Library in this series is as follows.

Tamil		12
Sanskrit	—	18
Telugu	—	7
Malayalam	—	9
Kannada	—	7
Marathi	—	2
Persian	—	3

All the manuscripts in this series are edited by the Curator of this library with the help of the staff in different languages except the Stotrarnavam that is edited by the Curator himself.

## PERSIAN.

8. Tarikh-i-Hafeezullakhani.
9. Bahare-i-Azamzahe.
10. Sawanihat-i-Mumtaz.

## SANSKRIT

11. Nyayaratna Dipavali.
12. Nyayasara.
13. Stotrarnavam.
14. Brahmasiddhi.

## CATALOGUES.

15. Triennial Catalogue of Tamil Mss Vol. 12.
16. do. do. do. 13.
17. Descriptive catalogue of Marathi Mss. Vol. 3.

The Government of India will be contributing 50% of the cost for the printing of the above works, which has to be completed by the end of March 1961. With the exception of Brahmasiddhi in Sanskrit and the Catalogue of the Marathi manuscripts, the other works may be printed before the end of the financial year. Except the catalogues and Stotrarnava in Sanskrit, all the other works have been edited by outside scholars and hence they have been issued under the Madras Government Oriental Series as numbers 166 to 177. Stotrarnavam in Sanskrit is edited by the Curator himself under the Madras Government Oriental Manuscripts Series as number 70.

The Government of Madras have constituted an Expert Committee for each South Indian Language in which there are manuscripts in the Government Oriental Manuscripts Library, for the purpose of selecting rare and important manuscripts for publication in the Madras Government Oriental Series. The following number of manuscripts published in different languages till now is given below:—

The Government of India also have decided upon a programme of printing rare and useful manuscripts in the different languages of India. For this purpose the Ministry of Scientific Research and Cultural Affairs have come forward with grants-in-aid for some of the manuscripts libraries maintained by the State Governments and also for certain reputed private libraries. In the year 1959-60 the Government of Madras in G. O. No. 81859 E6/59-15 Education dated 5th January, 1960 have sanctioned the publication of the following seven manuscripts.

1. Tanippadarrirattu.
2. Keraladesa Varalaru.
3. Kattabomman Varalaru.
4. Kalambakakkottu.
5. Uttara Ramayana Natakam.
6. Yapparumkalam.
7. Palamolittirattu.

Of these the last one was dropped as it was found to contain a large number of colloquial terms. The printing of the other six manuscripts has been completed in the Madras Government Oriental Manuscripts Series as numbers 55, 56, 67, 68, 69 and 66.

During the year 1960-61 the Government of Madras have sanctioned in Memorandum No. 47522-E6/60-9 Education dated 30-12-60 and in G. O. No. 2749 Education dated 31-12-'60 the publication of the following manuscripts.

#### TAMIL.

1. Sivapuranaditottiramanjari.
2. Tiruvoymoli-Ittupravesa Sangraham
3. Vetalakkathai.
4. Homer's Iliad.
5. Saptarishi Nadi - Kanya Lagnam.
6. Kunrakkudi Kumaran Peril Kirtanaigal.
7. Divya Prabanda Akaradi

## INTRODUCTION.

The public are perhaps aware of the fact that the Government of Madras have launched upon a scheme of publication of rare manuscripts treasured in two premier institutions of this State, namely, the Madras Government Oriental Manuscripts Library, Madras, and the Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore. Financial help has also been extended to Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar, Madras, for similar purpose. Though the publication of rare manuscripts was started as early as 1909 by this library, only 12 works were taken up for publication till 1942. Of these, the printing of three works has not yet been completed.

Only in the year 1949-50 a regular scheme for the publication of manuscripts was prepared and accepted by the Government of Madras under the MADRAS GOVERNMENT ORIENTAL SERIES. This scheme included the manuscripts in all the South Indian Languages in which there are manuscripts in the Library. Till now 158 manuscripts in different languages have been printed. Of these, 35 manuscripts are from Tanjore Maharaja Serfoji's Sarasvathi Mahal Library, Tanjore, and three from Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar. In addition, four manuscripts, three from this library and one from Dr. U. V. Swaminatha Iyer Library, Adyar, are in the press.

All the manuscripts under the Madras Government Oriental Series were edited by various scholars drawn from different learned institutions. The publication of manuscripts under the Madras Government Oriental Manuscripts Series was resumed in the year 1950-51. All the manuscripts published under this series before 1942 were in Sanskrit. But since 1950-51 the manuscripts in other languages also were included. These are edited by the Curator with the assistance of the Pandits in the respective languages. Till now 60 works have been printed including 51 works since 1951.

PRINTED AT KITAB GHAR PRESS,  
MELVISHARAM.

# TARIKH - E - HAFIZULLAH KHANI

EDITED BY :

Syed Muhammed Fazlullah Sahib, M.A., L.T.,  
*Principal, Government Arts College, Ootacamund.*

Accession No. 175

GOVERNMENT ORIENTAL MANUSCRIPTS LIBRARY.  
MADRAS.

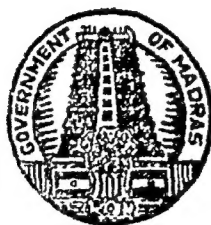
1961.

Price Rs. 12.00



GOVERNMENT OF MADRAS

C



Accession No. ....

MADRAS GOVERNMENT ORIENTAL SERIES

Published under the authority  
of  
The Government of Madras



GENERAL EDITOR :  
SRI T. CHANDRASEKHARAN,  
M.A., L.T.,

*Curator, Government Oriental  
Manuscripts Library, Madras.*

No. CLXXV

تالیح حفیظ اللہ خانی